



۶
۱۳۸۷/۹/ ۴
اسکن شد

بازرسی شد
۹-۲۶

بازدید شد
۱۳۸۴

for
1.72A



۰۶
۳۸۷/۹۱ ۴
اسکن شد

بازرسی شد
۹-۳۶

بازدید شد
۱۳۸۴

۴۵
۱۰۶۲۸

ردیف	موضوع	تاریخ	محل	ملاحظات
۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰

۱۰۷۶۷-۲

کتابخانه مجلس شورای ملی

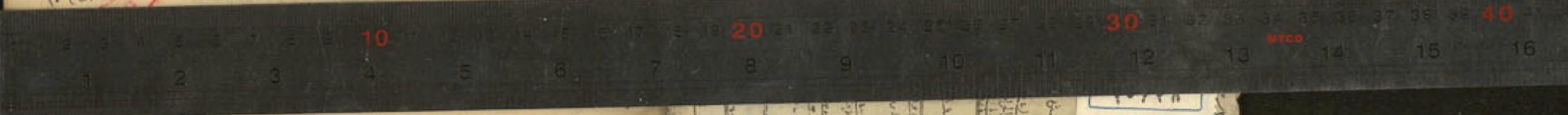
کتاب: کد ارشاد العباد

مؤلف: محمدجعفر بن محمد قاسم زرقانی

موضوع: ...

شماره ثبت کتاب: ۸۷۲۰۶

اسکن شد



بسم الله الرحمن الرحيم

لشالی ملایب حمد و سپاس و در غریبانی افزون از پاس شاد بارگاه جلال کبریا
 خداوندی است که هم جلت عظمی و عت نعنه که غواص دافش جواهر زواهر مواظ و قد
 بازا از جوار الانوار صدور انبیا استخراج نموده ملوب کم شده کان بودی صلاک و جلا
 رابصقون **و لکن الله یهدی من یشاء** چراغ راه هدایت گردانید و گرفتاران دام علاقی
 عالم را بدستور العمل اسناد عقل و معلم شرح و مساعدت رفیق شفیق توفیق باطلی مدح
 سعادتشان رسانید منادی لطف و مرحمت دور افتادگان ساحل بارگاه ابدی
فَقَرُّوا إِلَى اللَّهِ بگفتند حاجت خود خوانده و چار و دش کبریا و عظمش بدور باش مال للرب
 و رب الارباب از مقام و عمود خاکیا از اساحت که معرفت خویش برانده فسخانه ما
 اعظم شأنه و جل جلاله و جواهر زواهر صلوات با برکات جناب مقدس پیغمبری
 سزاوار است که کتب حدیثی را از پیب و زینت با هم سالی او توفیق و فیع ارشاد و قد
 و اتو شیخ نیام کرایوست نیت م سلکش جلا انبیا و اسما به افتخار و سرور و سر خط
 بند کیش حوز الامان **یَوْمَ یُنْفَخُ فِي الصُّورِ** عین شجین وجود شریفش خطاب کان
 بر کال مکادم اخلاص کبریا **لَئِنْ لَمْ تَحْزَنْ عَلَى عَظَمِ** دلچسپ است و آن سر لوح محققان
 که **هَؤُلَاءِ أَلْوَمِیْنِ رَفِیْعِیْنِ** منیع و طریقه سلوکش **اِنَّكَ لَتَقْدِرُ عَلٰی مَا تَشِیْ**
 اعنی بتدبیر و عالم اسرار فضا و قدر **لَمَوْلٰی** محمد افتخار خواه انت در وصف محو
 که باشد در و محو صاحب طوبی و هم کوثر جهان و علت غایب جانبا زانظر با وی سهوا

طیعت

اولاد

دین یعنی رسول خالق کبر بعد از حمد و سپاس حضرت خالق کبریا و در و نام بعد و در
 بر انصاحب مقام ثاب و سبب اودن کرا از در آفت که در و در متعیش توان در آمدن
 آنکه که طایران او هام ذوی لانها هم راهوای پرواز پیرامون کالج کرامتس حال و سر
 خیل مدح سراپانش حضرت ذوالجلال **فَقَالَ عَزَّ مِنْ قَالٍ** کینا یب الکریم **وَلَقَدْ نَزَّلْنَاهُ**
لَدُنَّا اَنْبِیَیْنِ عَزِیْزِیْنِ میدان فضا بل ملکانش از ان و مبعث که بپسندند و ناطقین
 نود و د و قدر مقصور مکادم اخلاص از ان رفیع که بپسند سالی او هام توان به
 پیرامونش و خود شیدا نمان حاسن صفاتش با آینه عاب حجاب انکار و عناد منکر عنود چنان
 شعله افروزی نمود که منکر را از انکار چپین غرق افتعال کشته و میدان وسیع
 سخن در اطراف عالم از نغمه برداری بیلان خوش الحان مدح سراپش چنان بلند و از نغمه
 کوش دشمن خود کرد و زبانش از عرض خال لال مانده عین الحیا که هر که جرعه از داده
 و لایش در کشید جات ابدی رسید صاحب الامر که سر خط بند کیش موجب زادگی
 د و جان و بیروی سلت مستقیس متفاح ابواب الجنان اعنی جامع سعادت جاودا
 وضع کرامات و در جات **لَمَوْلٰی** سر خدا هادی امت خط بعد پی شاه و لایب طلا و صفا
 حیات بلا هات خضر مجلس فیض مونس نغمه آئینه دین اولاد ظاهرین انخاب که بفیاد
 حدیث شریف نبوی **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** مثل اهل بیتی کشید سفید فوج من رکیها
 یومین خلفت عنها هوی سفید الحان مسند که هر که پای در کشید و لایبشان هاد
 ابواب جنات بر روی خود کشاد مسباح حیدشان در مشکوه طوبی شهبان سراج المنیر
 است روشن و لغات خود شیدا اما نشان در اطراف عالم بر تو آتکی بیروی سلت و
 موجب حصول حق الهی فیض صلوات الله علیه هم اجمعین و لعنه الله علیهم الی یوم الدین
اَمَّا بَعْدُ چنین گوید زاب اندام طالبین معارج سعادت و سالتکین سناج
 مذات العبد الاقل الاجفرا **عِنْدَ نَاوِیْمِ** التراجیح خند صغر عیون الله

عن جبرائیل اوم العریض الاکبر چون این ذره بحد در غفوران جولای بمذکر توفیق
 حضرت سجایه طریقه سعادت جاودانه را طالب و تحصیل مناسجه کالات نفسانی را از غلب
 تا عجزی که از استمال هر علم و علم بجز حصول اقامت موصول نموده و در باطن سرپا به
 زندگانیم در این ساری فانی بجز تحصیل ایند غایت در نظر مودم نبود انبیه فیه در سید
 طلب جولای داده و طایر طلیم در موای تحصیل مطلوب بالمال کشته ده و در خلال این احوال
 بنمای تحصیل مطلوب بیدم صدق و در طریق بحالت علمای و صلحا پویا و از هر یک زبان
 استر شاد از طریق تحصیل مدعا جو یا در فواید اولی که به مصالح علم در مشکوفه فلیش اثر
 بودی خسته شده مشاهده بنشاند بلکه اغلب گرفتاران دام امثال و امثال و غیره مان از عباد
 جاودانی مغروران معلومی که سر از زمین است و قال میخوران از بهر حمان احوال و
 در ذره طایفه نایبند احدی که ملاقات و عبادات لیست در نهاده و موجب کالات نفسانی
 و باعث حصول استمداد و ب دوگاه حضرت سجایه در نفس او شده باشد نظر نماید
 و حال آنکه از این ارباب قرانی و احادیث ائمّه مطهرین صلوات الله علیه اجماع معلوم
 میشود هر یک از اصناف عبادات ما توره را در نصیبه نفس انسان از این است و نهال هر
 طاعتی را در حصول کالات نفسانی مقوی ملاحظه ایستحق موجب حصول حیرت کشنده ارم
 طلب را عیان کشیده بای راوده یا خلق را در دامن عزت چیده بر در توکل و در جانشین
 که بمقتضی **وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنَّا فَتَبَيَّنَ لَهُمْ سَبِيلُنَا** عبادات احادیث ائمّه اطهار و
 موافقت مطالع کتب اخبار اهل بیت سید پروردگار و هدایت یافته مدتی به تنقیر کتب
 احادیث بر داختر هر روز در پی آو کعبه مقصود میگوید و هر ساعتی ذلت کدورت
 شبهات از حقیقت طاری زدودنا آنکه بعد از مدتی بنایات حضرت رب العالمین
 و پرکت الطاف ائمّه مطهرین نقاب حجاب از چهره شاهد مقصود و در کتب شبهات
 خاطر میور تبیین مبدل کرد بد و در این ضمن سبب عدم ظهور اثر عبادات در نفوس

مستندین

مستندین نیز معلوم کرد بد که **بَعْضُ مَا يَصْرِفُهُمْ** چند چیز منو اندیشد زیرا که بحث و قبول طاعات و عبادات
 بچوبکه موجب حصول ملکات نفسانی و باعث وصول بقیوضات و سعادت جاودانی گردد
 بر تیب اموری چند منوط و یا استیحاغ شرایط بسیار مشروط و مربوط است که با خلال یکی
 از آنها عبادت از درجه قبول مافط و موجب حصول اثری در نفس نمیشود و در میان
 اصناف نامر که یک مسجع جمیع اثرات بوده نامر و حال آنکه هر یک از افراد مکلفین
 بر استیحاغ اثرات بقدر دیگر در خواست عدد و فهم او باشد توانا و قادر و اثرات و روابط و
 مذکوره تحصیل ستم علم راجع است که اشاره بدکر هر یک اجمالاً و تفصیلاً ان شاء الله
 آمد و اغلب نامر که عوام کالاتا مینداز هیچکس بر این نیست و بعضی که بواسطه اغراض
 نفسانی تحصیل بعضی از آنها میسر شده از این باین اندیشد که یک نال طاعات و عباد
 او در خلسان غلش مفرغی باشد در خیل عباد پیدا نه و چهل ساله متعددی که بعد
 از عبادات چهل ساله تعبیری در ملکات نفسانی اثر حاصل شده در دین مستغنی
 موبدانه که غموش دزد در این آفات کندم طاعات چهل ساله کجاست اول اینها
 دفع شرموش کن بعد از آن در رجع کدام جوش کن ز غار و الف زهار که این طلب اهل
 شماری و افسانه اثر بر پنداری و چنان تصور نمائ که با ذاء این نماز و دوزخ هزار عیب
 آلوده کجای ثواب مهیا شده بقی قصور اهل بیخیا حال زیرا که مقصود از اینست
 فواید که در هر یک از عبادات ضرور و در کار است نه قرب مکانی حضرت آقید کار است
 صاحب کبریا و عظمت او تعالی شانه در احتیاج بیکان منز و بر کنار است بلکه مراد قرب
 معنوی است که تخیل با خلاق مفرقین در کاه شدن است که اینها و اولیا باشند و تو
 خود مبدل که هر یک دوز بر تو میگذرد در چه احوال در نفس تو حاصل میشود پس چکار
 بمن طاعات و عبادات شبانه روزی اگر نوزاد صدق این طلب فکری باشد رجوع
 بکلام ملک علام کن که میفرماید **وَأَمَّا السَّائِقُ فَلَئِنْ رَأَى الْقَائِلَ وَالْمُتَكَبِّرَ**

خلاصه معنی آنکه با دار نماز و دستبند و نماز گذارنده را از غشاء یعنی زکاة
که در تقو عقل و تیزد عقلایع است و از منکر یعنی از عملی که شر مافی از و شده و حرام گردیده
و این مسعود از صاحب مقام محمود یعنی جناب رسول خدا و است کرده که آنحضرت فرمودند
لَا صَلَوةَ لِمَنْ لَا يَطِيعُ الصَّلَاةَ وَالصَّلَاةَ أَنْ يَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ خَلَاصَةً مضمون
آنکه نماز نیست مگر برای کمال طاعت نماز نهادن و طاعت نماز آنست که باز ایستادن از غشاء و
منکر و از حضرت ائمه علیهم السلام مرویست که من احببت ان یعلم فیما صلوایم
لَمْ یَقْبَلْ فَلَیْسَ بِمِلٍّ مَقْبُولَةٍ عَنْ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ فَمَنْ مَنَعَ فَمَنْعَهُ فَمَنْعَهُ فَمَنْعَهُ یعنی هر که
بخواهد که بماند نماز قبول درگاه شده باید که نظر کند در اینک آن نماز و را از غشاء
و منکر منع کرد و نه چه بمقدار ایضا و را از معاصی منع کرده قبول درگاه شده و احادیث
درین باب بسیار است و ذکر زیاد بر این مقام و سزاوار نیست بلکه وجوع به بیان عالم
ثلثه که تحصیل آنها بحیث و قبول عبادت ضرورت اولی واجب بدانکه هر یک از افراد
مكلفین را بحیث وصول عبادت جا و این و تحصیل استعداد و قرب درگاه حضرت
شما تحصیل سه علم که افکار عالم دین گویند اول علم خدا شناسی که از عالم الهی گویند و با
شناخته میشود اصول دین و عقاید و احوال مبدء و معاد و این اشراف علوم و افضل افکار
و بر آنکه بمضمون صدق مخون حدیث قدس که کثر تحقیقاً فاحیث ان اعرف تخلفت
الحق لکی اعرف غرض اصحاب از خلقت انسانیه تحصیل معرفت حضرت تجلی است که درین
علم حاصل میشود و احادیث از افراد مکلفین را از دانش این علم چنان و گریزی نیست
در آنکه با جماع جمیع علماء جاهل در تعلیم معذور نیست و هیچ طاعت و عبادت بدون
معرفت که ایمان عبارت از آن است صحیح و مقبول نه و تسلیم و تلقین در این علم از
مكلف خواسته اند کلام نیست و اگر خالق از این معنی غافل و در صدد دانش اربکان
دین بر نیامده اند و معدودی که از نا ضعیف چند امثال خود تحصیل کرده اند بنظر

تحقیق در آن نظر نکرده اند و بعضی تقلید آکنده نموده اند و ندیم ایمان ایشان در دو کلام
کان مانده و از کتاب علم و یقین حرف خوانده اند و بدین واسطه هیچ از طاعات و عبادات
البسیه و فدا و پادشاه منور و مقید نمانده نیست **دوم** علم خود شناسی که از عالم اخلاقی
گویند و بعد از علم الهی اشرف ازین علم نیست زیرا که این دانش بهشود و طرف تحصیل
سعادات و معارف و وصول باطل مدارج کالات پس بر هر کس واجب است که بعد از حصول
و استعداد در سزا و اوقات و مکاد و کالات و لحاظ نفس خویش با خبر باشد چه ملائک
انسان در و گذارتن نفس است و در سکاری و در هذیبان چنانکه در کلام ملائک
اشاره بآن شده قال الله تعالی **قد افح من کما و قد غابین دهم** خلاصه معنی آنکه تحقیق رستگار
شد کسی که ترک کرده نفس خود را و او را از خجاست و در ابل الهی نمود و بی شن شد کسی که
کرد نفس خود را و در صدد ترک و نصفه آن بر نیامد بلکه غرض کلی از بحث **نوی** **مطلب** در باب
دالک آموختن این علم است همچنانکه فرموده اند **اینها نیست لایم مکاریم** الاغلاقی یعنی من
میسوث شده ام تا اینکه تمام کم مکاریم اخلاق را بدانکه ایمان شخص کامل نمیشود و بواسطه
طاعات و عبادات شخصی سعادت نمیکرد و منکر بعد از آنکه صاحب دل از حسن و غشائ
صفات و ذلله برداشته باشد زیرا که علماء این فن دنیا را مزرعه آخرت دانسته اند و دل
ادی غیر از زمین و ایمان را چون تخم فرض کرده اند و طاعات و عبادات غیر از آنکه که زمین
و ایمان بر آب باید نمود و باک ساختن دل از معارف و اخلاق ذمیه بحالی پاک ساختن و غیر
است از آثار و غشائ و سنگ و کلوج و کلبه که ذریع را فاسد میکند و روز قیامت
منکام در و بدن است پس چنانکه اگر کسی تخی و در زمین شوره زاری آتشاده باز زمین ناپای
به آب باز زمین بر آب ناپای که ساختن و از علفها و سنگها که ذریع را فاسد میکند پاک
شناخته باشد چشم داشت ربی و نمودن زراعت او نیست همچنان است کسی که بیک از اینها
ربی و نمودن ایمان او غلبی باشد چشم داشت ربی بدو عبادت سعادت نیست او نیست

بذكر كبريت ابرو دلت حدیث از امام اکفای ثنائیم قال الله تبارک و تعالی و ما خلفت الحی
 و الانس الا لیسبکون خلاصه مضمون آنکه خلق نکردیم ما جن و انس را مگر بجهت آنکه
 عبادت کنند و این خود ظاهر است که عبادت بدون معرفت معبود غیر ممکن پس چون
 آیه شریفه دلالت میکند بر اینکه مطلوب و مقصود از خلفت عبادت است بالاسلما
 دلالت بر مطلوب نیست معرفت نیز میکند علیوه بر اینکه معرفت بوجود واجب الوجود و صفات
 نبوت و مسلیته او و اعتقاد بنوین غیر آخر الزمان صلا الله علیه و آله و حضرت ابرو از
 جانب خدا آورده و اعتقاد بامامت ائمه اثنا عشر علیهم صلوات الله الملائک الاکبر و بمنا
 جمما خود بنفس افضل عبادت است چه عبادت بر جمیع جوارح آدمی متفرقات و هر
 عضو یا از اعضا عبادت متفرقات و اعتقاد بمدکورات عبادت دلالت و از این
 جهت است که حضرت رسول در حدیث طویلکه مشتمل است بر مواظبات در عبادت
 املائی عبادت بر معرفت کرده اند چه فرموده اند و اعلم ان اول عباد الله الصبر علی غیره
 الله الاول قبل کل شیء فلا یسبک قبله و اما حدیثیکه دلالت مریح بر مطلوب دارد حدیث
 است که در علل الشرائع مذکور و با ساند معتبر از حضرت ابی عبدالله ما ثورات
 قال علیه السلام خرج الحسن بن علی علیه السلام علی اصحابه فقال ابناء الناس ان
 جل و کن ما خلق الیایا الیایا فایعرفوه فایعرفوه فایعرفوه فایعرفوه فایعرفوه فایعرفوه
 عن عیایه ما سواه خلاصه معنی آنکه حضرت ابی عبدالله فرمود که حضرت حسن بر علی
 علیه السلام بیرون رفتند و نزد اصحاب خود پس فرمود ای گروه مردمان بدرستی که خداوند
 عالم جل و کن خلق نکرده است بندگانی را مگر بجهت آنکه بشناسند او و چون شناختند
 پرستش کنند او و چون پرستش نمایند بی نیاز شوند بپرستش او از پرستش ما و اگر
 او ثنائی شانه **در کتب اهل بیت** است که مشتملند بر اینند بر تفکر در صفات علی که در جمیع
 طرق تحصیل معرفت است و این نوع آیات در قوانین محمدی بسیار است و احیای دیگر آنها نیست

در کتب اهل بیت قوله ثم قال لا اله الا الله یعنی پس بدان و عالم شود باینکه نیست خدا بیکه
 مسخر معبوده و پرستش باشد مگر ذات پاک خداوند و دلالت این آیه شریفه را بر اثبات
 مطلوب و احیای حاجت بر بیان است زیرا که امر فرمود مکلفین را بحصول علم بوحده بنوعی که عبادت
 معرفت مطلوب است و امر حقیقت در وجوب است چنانچه در کتب اصول تحقیق است چون و
 خوب معرفت خدا صورت اثبات پذیرفت پس بدانکه تکلیف نمودن بندها باینکه تکلیف است
 بمقتضای حکمهای نفسی الا و غیر خداوند عالم و واجبات و بعد از اثبات این مطلب بدلا
 و آنچه که اشاره بدکر آنها خواهد آمد و وجوب معرفت نبی و امام علی السلام و اعتقاد
 بمعاد نیز ثابت میشود زیرا که تکلیف عباد را سبقتی ضروری که تکلیف است از ایشان
 برساند و همان شخص نبی است و پس از شریعت و احکام و مافوق در کائنات و همتا امام
 و مافوق مکلفین معرفت این دو شخص واجب است آنکه در نزد ضرورت معالیم دین خود مثل
 از ایشان اخذ نمایند و وجوب معرفت معاد نیز ثابت کرد پس چه وجوب تکلیف مستلزم وجوب
 در جزایات نامطمینان از آخرت و از احوال و عا صارا با انواع سیئات فرین و ایمان سازند
 چون وجوب معرفت مطالب مذکوره را دانست پس بدان که ظن باینها کفایت نمیکند بلکه
 باید معرفت مراتب از روی علم و یقین باشد و بر این مطلب هم جمعی از علماء ادهای اجماع
 کرده اند و علامه علی بن ابی طالب نیز ثنائی باین است و فوق بیان ایمان که عبارت از اعتقاد
 بامور مذکور است بالسلام بچین گذارده اند که در اسلام افراط بها دین کافه است اگر چه
 بغیر اعتقاد باشد خلاف ایمان که اعتقاد ثابت نیازم نیز ضروری است و استدلال حسنه اند
 بر این مطلب بقول خدا ثم که فرموده **فاما الاعراب انما لم یؤمنوا و کن قولنا**
 خلاصه معنی آنکه گفتند اعراب که ما ایمان آوردیم بگو ای محمد که ایمان نیاورد و بدو لکن بگو
 اسلام آوردیم با وجودی که افراط بها دین نموده بودند چون افراط ایمان مفروض اعتقاد بود
 بقیه ایمان از ایشان فرمودند و آیه دیگر که در ضمن حدیثیکه در اصول کافه در باب مذمت

اهلین و تنکیک ذکر فرموده اند بر مطلب ناپیدی تمام مضاف و هو و لا تم و تر التی
 من یصد و الله طه حرف قانی آسانه خیر طه قی و ان آسانه فیست انقلب علی وجه خیر
 الدنيا والاخر ذلک هو القرآن المبین یفه و بعضی از مردم کلمات که عبارت میکند
 خدا را از روی تشکیک پس اگر رسید و از آخری مطمئن میشود پس آنچه او رسیده است
 و اگر رسید با وضعتی منقلب میکند روی خود را زبانکار کرده و در زبانکار کرده
 در آخر این زبان هر دو را آفت زبان اشکار و هو بلا و نیز در همان باب از اصول
 کافی حدیثی مذکور است که دلالت بر اثبات مطلب در کمال جلا و ظهور است و قد قال
 العالم من دخل فی الايمان یعلم بکت غیر و تقعه لما من دحل فی یقین علم صحیح
 کما عمل فی غیر کسبکه داخل شود در ایمان از روی علم ثابت میشود ایمان در طلب و وضع
 میدهد او را و کسبکه داخل در ایمان شود بغیر علم بیرون می رود از ایمان بطریقیکه داخل
 شده بود چه بسا که سوار است بی خبر است آنکسکه با سلاطه این باب است و احادیث در
 ارکان دین و ایمان خود بظنون و اوها میگردد از احوال ناصبی چند اشال خود بخیر و حال
 شده آنگاه غما بد و زک ظنون و شکوک و از ساحل دل بفریبیدن مبدل نشازد
 الحمد لله الذی هدانا لهذا وما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله چونکه دانسته در حق میقد
 وجوب معارف مذکوره و عدم کفایت ظن را در ایمان پس بدانکه نتایج این مطلب در طریقه
 باب و حکایت حاصل میشود **باب اول** در بیان معرفت الله و درین باب پنج فصل است
فصل اول در علم بوجود و اجباب الوجود است و این از هر چیز روشن تر است چه اگر
 نیک بنظر عبرت در نظم و ترتیب جزا عالم از اوج کشود انلاک با حصر خطه خاک و طلا
 تمامه و مرتبه معین البین میداند که اینها خود بدون صفاتی و مدبری بوجود نیامد
 اند بلکه حکم قادر و حکیم و مدبری علم آفریده شده اند که از اشال اینها نیست و کامل
 بالذات است و هیچ گونه نقصی در ذات و صفات او را ندارد **لَا ضَافِلَ لِقَوْلِهِمْ اللَّهُ**

ای ز وجود تو وجود همه بر تو ای ز تو بودی هست کن و نیست کن هست و نیست غیر
 تو وضع تو موجود چیست صفتی خضر از تو است عرصه غیر از تو است عین از تو
 نمود از تو یافت لوح عدم نقش وجود از تو یافت روشنی لعل بدیشان ز تو بر تو خود
 درخشان ز تو نوده ظلماتی عدم و بطا و خیل حدوت و قدوم خبیث از غیر وجودت
 بهر بر تو از عکس رخ ماه و مهر نقطه از در صفت ملک شخته از عکس ملک
 ملک اگر که بدیده بصیرت بکشد و بقدم صدق و حقیقت شناسد کرد سر پای عالم وجود
 بر آید در هر زده از ذات خلوت غایت حجاب حکمت و آثار قدرت اینقدر مشاهده میکند
 که او را شک و شبهه در وجود صانع غما بد و بیک درختان سین در نظر هوشیار هر و دبی
 در کسب معرفت کرد کار و این دلیل است اجاب که برای تحصیل علم بوجود صانع عالم از
 هر دایره واضح و اتم است و با بر حجت کم صفت از صفات و ان محسوسات که شغل بر دگر با
 صنع و آثار قدرت نباشد و جل جلاله در امر بینکر و تدبیر آنها نشده باشد و اما دلالت
 تفصیل در مقام بسیار است و بدو که بعد و روی از آنها که فواید بهم باشد آنگاه بمقام
تکلیف دلیل عقلی است که بیان آن بدو که چاه و مقدمه موقوف است **مَعْلَمُ** آنکه
 هر چه نیک جان خیر الی موجد موجود میشود و انسان مفعول او را بمقام این است که نظر
 بذات او قطع نظر از دایره علل خارجی وجود او در خارج واجبات او را واجب الوجود
 گویند و آنکه بودن او در خارج نظر بذات او محال است و او را بمنع الوجود گویند و
 با اینکه نسبت هستی او نیست او در خارج بنظر بذات او محال است و عین بودن او در
 خارج با بودن او قطع نظر از علل خارجی نموده جائز است و هیچ یک از طریق این را بخلاف
 نیست پس اگر علمی بهم رساند موجود میشود و الا عدم خواهد بود و اینرا ممکن الوجود
 گویند **مستند** آنکه چونکه دانشی انعام موجودات عالم را پس بدانکه واجب الوجود را که
 خودی است که وجود واجب ذات خود واجب باشد خواهی چند هست که در ممکن الوجود

بافت نمیشود و دانستن آنها قبل از شروع و در ذکر دلیل لازم است **اول** آنکه واجب الوجود
خارج واجب لذاته است واجب لغیر متوقف شد زیرا که اگر واجب لغیر باشد هر آنکه
وجود او بر ذوال غیر ذایل خواهد شد پس در احوال واجب الوجود خواهد بود **دوم** آنکه
وجود و وجوب او را بد بر ذات او نیستند چرا که چنان باشد لازم می آید که محتاج باین
دو باشد و احتیاج نسبت بواجب الوجود نمیباشد چرا که کامل بالذات است پس در این
لازم می آید که ممکن باشد و این نیز باطل است **سوم** آنکه ترکیب بر او مادی نیست چرا که
دایمی و جزاء خود احتیاج است پس اگر مرکب باشد لازم خواهد آمد که ممکن باشد و این نیز
باطل است چرا که واجب الوجود ممکن الوجود نمیتوان بود **چهارم** آنکه واجب الوجود صادر
در چنین عنوان بود بلکه او را یکصدان زیاده نیامد چنانکه در کتابها ذکر آنها در بحث خوا
ان شاء الله خواهد آمد **مقدم** تا چون خواص واجب الوجود را دانست پس بداند که ممکن الوجود
و این خواص چند میباشد **اول** آنکه ممکن از دو طرف وجود عدم نسبت بذات او و
لونه و رجائیه ندارد بلکه وجود و عدم او نظریات او مساوی است و رجائیه هر یک مو
برج خارج است **دوم** آنکه در موجود شدن محتاج است بموثری که خارج از ذات او باشد
سوم آنکه در بقا نیز محتاج بموثر است چرا که امکان لازم ماهیت ممکن است و از اینجا که امکان
و احتیاج لازم پس ملزوم و نیز احتیاج ثابت است **مقدم** تا بیان بطلان دور و
تسلل است بدانکه در عبارات است از موقوف بودن شیء بر چیز دیگر آنست که نیز موقوف
علیه اینست باشد مثل موقوف بودن **رب رب** بر **رب** و این بقدر و تخیلات حکم عقل
باطل است زیرا که لازم می آید که شیء واحد در زمان واحد موجود باشد و هم معدوم
معلیه آنکه در مثال مصر و چون الف موقوف بر **رب** شد موقوف خواهد بود بر **رب** و
بر جمیع چیزها یکبار با آنها موقوف است که از جمله آنها الف است پس لازم می آید که وجود
الف موقوف بر نفس خود باشد و از اینجا که موقوف علیه مقدم بر موقوف است پس **رب**

وجود نفس الف لازم و چون تاخر موقوف از وجود موقوف علیه ضرور پس معدوم
بودن الف لازم پس الف که شیء واحد است هم موجود باشد بود و هم معدوم و این
بالبدیه باطل است و اما بطلان تسلل بدانکه تسلل عبارات است از ترتیب امور غیر
متناهی و ترتیب غیر متناهی نیز محال و باطل است زیرا که اگر فرض کنیم بر سلسله غیر متناهی
سلسله غیر متناهی دیگر را که هر دو سلسله از یک مبدأ بود و قطع کنیم از یکا ازین
دو سلسله بقدر یک ربع مثلا و مطابقی و می کنیم سلسله دیگر را اگر چه فرض باشد در غیر
یا این است که این دو سلسله هر دو مساوی یکدیگر خواهند بود یا آنکه یکی از دیگری بزرگتر
خواهد بود تا وی هر دو باطل زیرا که تساوی ناپدید و ناهمخالفت پس نقصان است
مختص است و از فرض نقصان آن سلسله آن لازم و از تناهی آن سلسله ناپدید نیز مختص است
آن ناپدید بر متناهی است بمقدار متناهی که آن یک ذرع باشد و هر چه زیاده باشد بر متناهی بقدر
متناهی لا محاله متناهی باشد پس لازم می آید از فرض غیر متناهی فرض متناهی و این محال است
چرا فرض وجود آن ملزم عدم آنست و هر چه وجود آن ملزم عدم آن باشد باطل و محال است
چونکه مقدمات دلیل دانسته شد پس بدانکه در عالم موجودات هستند پس اگر واجب
الوجود در میان آنها باشد مطلب ثابت و اگر نباشد و هر ممکن باشد هر چند محتاج نخوا
بود بموثری و کسی که ایشان را موجود سازد و چنانچه در مقدمه ثالثه تحقیق شد و موثر
اگر واجب الوجود باشد مطلب ثابت و الا در وجود خود نیز محتاج بموثری دیگر خواهد
بود و چنانچه وظیفه ممکنات است و نقل کلام در این دیگری میکنم اگر موثر در آن موثر
سابق باشد ملزم دور و اگر ممکن دیگر باشد موجب تسلل و این هر دو باطل چنانچه
در مقدمه ثالثه ثابت گردید **دوم** تا معجزاتی است که از کثرت پیغمبران و اوصیای
ایشان ظهور در رسیده از قبیل شکافتن دریا و آرد ماه نمودن عصا و زنده کردن
و شوق نمودن و با جادات و حیوانات مکالمه کردن و امثال اینها که بر وجود صانع

دلائل تمام دارند و بر آنکه بر هر عالمی ظاهر و روشن است که اشیا این حرکات و اتفاقات
 و حوادث بشر است و بر این نیست که بکلیف و باخات و غفلت بجاهدات آن توان رسیده
 پس باید تا دوی باشد بکانه که بجهت ثبات حقیقت ایشان این امور غریبه را برون
 ایشان جاری سازد و اگر نوراً در محقق امور مذکور شک و دبی باشد بر تو باید پیوست
 کتب احادیث و سایر ناظرات ثلث از ساحت خاطرین قابل کرد و علیی بر اینکه اعظم
 معجزات سید کائنات و خلاصه موجودات اعنی پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله همین
 و این است که در دو سالت که اگر جمیع صفای عالم را مدام بیکدیگر نمایند که مثل انوار باشد
 هر آنکه خواهند نوشت همانکه فرموده اند قل لئن اجمعتم لالسن و لئن علی ان یاتوا بقرآن
مذا لفران لا یأتون بمثله و لو کان بعضهم لبعض ظهیرا و تفصیل معجزات قرآن در باب
 نبوت خواهد آمد ان شاء الله **فصل ششم** اتفاقی که در پیغمبران و جماعت اصحاب و کاتبان
 عیلام و اخبار از آنکه عالم را ساقی است بکانه که کامل یا لذات است در جمیع نفسی بر او و
 بلکه در آنچه مادی و مقام اثبات او هستیم که اثبات صانع باشد بعد از صاحبان ملک مختلفه
 انکار نکرده اند خود هر چه ایشان بر مثال هستند یا بیکدیگر انهمه سنا بیکدیگر در عالم اثبات
 میشود صافی بود و اختلاف ایشان یا موحدین در صفات انصاف است و با تحقیق اتفاق بین
 جمیع کثیری بر اینکه عالم را صافی میباشد علم همه هر کس که مطلع بر اتفاقی ایشان بشود حاصل
 میشود که این حقیقت چه عاده عیال است که این عدد کثیر اتفاق نماید بر یکدیگر یا اینکه با
 عقول کامله اتفاق نماید بر خلاف واقع و عقول هم بملط حکم کرده باشد و این دلیل
 در کمال شانس است چه کرده نفرات از اجباب اصحاب با عیلام در هر مطلبی دیگر اتفاق نمایند
 اگر چه از عیوسات نباشد علم قطعی بر حقیقت آن مطلب حاصل میشود چه جای آنکه همه
 ایشان بر حقیقت مطلبی اتفاق نمایند **فصل هفتم** اختلافاتی است که در احوال کاذب و ناس
 مشاهده و احسان میشود چه هر نفسی اسایش و سودی که خود را طالب و در جلب منافع و

دفع مضار از خود ساعی و از عیال و سبب واحدی و از اصلاح و انتظام امورات متعلقه بخود
 نکاهل و مساعیه نمیکند و جمیع دشواریها و نوائی بر تحصیل مراتب عالمیه میگویند
 و منازل دایره گفتنی نماید با وجود این نوع مشاهده و متعلقه که یکی را نایع عزت و کرامت
 بر سر دیگر را لباس زلف و غاری در بر است یکی را خان قهرت و بیخ تکیب در پیش و دیگر
 را از روی کر سکی و زلفت یکی در عهد امن و امان آمده و اندک بر از دست و دغالم
 میترسم و زلف از رخ پریده آن بیکر را شاهد عزت و شادمانی و دکنار و اندک بیکر در شکنجه
 محنت و سوگواری که نشان و چهره بسیار و شکر عزیمت کارها با نکتست همت بر میان بیم کردست
 قدرت غیبی زمش در بد و چه قدر نا طلب کرده مراد مشاهده افتاد که به دفع طلب بکنج مرا
 خود رسیده قال الانام علیه السلام عرف الله یفیع العزائم اگر حول حال جانان نه
 فضات و جایزای احوال بر خلاف بضات با وجود مشاغل علیه اشتغال و انظار بمکاسب
 و لذت و چاره راه است چه بر صدق انقضت و کرم کل یطلب بما لیس له و یحزن شاهد و کراه
 است هائیکه در سنج جمع امورات عالم در قبضه اقتدار مادی است حکم که انظار جمیع امور
 بحکمت کامله اش منوط و جاری اختلافات احوال و امیال نفس الارینه بر منوط فرموده چنانچه
 بر زبان پیغمبر خود صلی الله علیه و آله اشاره اجالبه بعضی از اغصالح نموده از انظار در حق
 حدیثیکه در علل الشرایع مذکور و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله ما ثورات میفرستاد
 که خبر داد را جبرئیل که حضرت خداوند بنا و ک و فعاله میفرمایند که هر که امانت کند و لطف
 از او بیاید و ارس تخمین که اظهار عادی بر او نموده و نزد دین حکم در شیشه از اشیا که خواسته با هم
 بعل آدم مثل زرد کردن من در قبض روح بنده مؤمن خود او کرامت دارد از ترک و من
 از بدی دانند با و کرامت دارم لکن او را از ترک چاده بخت و نزدیک میشود لبوی منی
 من مثل ادا آنچه بر او واجب کرده ام و بنده من اجتهاد و اهتمام در دعا و بندگی من نمیکند
 مگر اینکه دوست سیدم او را چون او را دوست دارم کوشش و میبوم که بان میشود و

چشم او بشنوم که آن مبیند و تا بعد بیکم او را و چون دعا کند اثبات بیکم او را و اگر این
 سوال نماید باو عطا بیکم انچه را که از من خواسته است و بدو بیکم از بندگان من که است که اگر
 خواهد عبادت مرا کند او را از عبادت خود باز میدارم که مبادا عجب و دفر و حاصل شود
 پس دعا میکند او را و بدو بیکم بعضی از بندگان مؤمن من که است که اصلاح نماید ایمان
 او و بیکم بعضی را که دغی کم او را ایمان او را دعا میکند عبادت و بعضی از بندگان مؤمن من که است
 که باصلاح نماید ایمان او و بیکم بعضی را که دغی کم او را دعا میکند ایمان او را و بعضی
 از بندگان مؤمن من که است که باصلاح نماید ایمان او و بیکم بعضی را که دغی کم او را دعا میکند
 صحیح نماید او را دعا میکند ایمان او را و بدو بیکم بعضی از بندگان مؤمن من که است
 که باصلاح نماید ایمان او و بیکم بعضی را که دغی کم او را دعا میکند ایمان او را
 ناخوشی جسم او بدو بیکم من ندیدم او را و بدو بیکم خود را بنمایم از روی علی که بنمایم ایمان او را
 دارم پس بدو بیکم من خداوندی هستم که علم من همه اشیا احاطه کرده و بعضی امور خیر
 و مطلع بمیانم و از غیبه احاطه است و در کتاب اخبار و انچه اخبار صلوات الله علیه علیه السلام
 و مقام را ذکر نماید بر این سزاوارست و این دلیل بر در نهایت منان و اثبات مطلوب
 را و این است دعوی و اغلب عوام را در تحصیل علم بوجود صانع عالم کافی و صدور علیان
 بر این او هام و شکوک را نشانده است **فصل پنجم** در بیان اثبات که در بعضی از احادیث اشاره بان شده
 که هر که در وقت الحاق و اضطراب روت او از وسایل ظاهره کوهاء کرد و البته امید او از صانع خود
 قطع نمیشود بلکه پناه بیکم میبرد که احدی استخلاص از این و خطر را از او دارد چنانچه از حضرت
 امام حسن عسکری منقولست که شخصی بخدیست حضرت صادق صلوات الله علیه آمد و عرض
 کرد که مرا دلالت کن بخداوند خود که ملائحه با من بسیار عاید می نماید و مرا بر این کرده
 حضرت فرمود که هر که بکشتی غرق شده عرض کرد بگو فرمود هر که کشتی نجاتش است که مضطر
 شده بآنچه در چاه از برای نجات خود ندیده گفت بگو فرمود در آن هنگام امید نجات آنکه

داشته و که را قادر بر نجات دادن خود میباشد همان خداوند ثواب چنانچه گفته **امتن**
فصل ششم در بیان اثبات که در بعضی از احادیث اشاره بان شده که هر که در وقت الحاق و اضطراب روت او از وسایل ظاهره کوهاء کرد و البته امید او از صانع خود
 قطع نمیشود بلکه پناه بیکم میبرد که احدی استخلاص از این و خطر را از او دارد چنانچه از حضرت
 امام حسن عسکری منقولست که شخصی بخدیست حضرت صادق صلوات الله علیه آمد و عرض
 کرد که مرا دلالت کن بخداوند خود که ملائحه با من بسیار عاید می نماید و مرا بر این کرده
 حضرت فرمود که هر که بکشتی غرق شده عرض کرد بگو فرمود هر که کشتی نجاتش است که مضطر
 شده بآنچه در چاه از برای نجات خود ندیده گفت بگو فرمود در آن هنگام امید نجات آنکه

داشته و که را قادر بر نجات دادن خود میباشد همان خداوند ثواب چنانچه گفته **امتن**
فصل ششم در بیان اثبات که در بعضی از احادیث اشاره بان شده که هر که در وقت الحاق و اضطراب روت او از وسایل ظاهره کوهاء کرد و البته امید او از صانع خود
 قطع نمیشود بلکه پناه بیکم میبرد که احدی استخلاص از این و خطر را از او دارد چنانچه از حضرت
 امام حسن عسکری منقولست که شخصی بخدیست حضرت صادق صلوات الله علیه آمد و عرض
 کرد که مرا دلالت کن بخداوند خود که ملائحه با من بسیار عاید می نماید و مرا بر این کرده
 حضرت فرمود که هر که بکشتی غرق شده عرض کرد بگو فرمود هر که کشتی نجاتش است که مضطر
 شده بآنچه در چاه از برای نجات خود ندیده گفت بگو فرمود در آن هنگام امید نجات آنکه

و اگر خواهد زد کند بگوید و این فعل و ثبوت او بمقتضای قصد و اراده او باشد و موجب
خلافت این است و فوق بیان این دو چیز حاصل میشود **آنگاه** که تا در مختار آن
که ممکن از فعل و ثبوت نیست و احد باشد و موجب خلافت این است **دوم** آنکه فعل مختار موقوف
بمقتضای اراده است و فعل موجب بدون قصد و اراده صادر میشود **سوم** آنکه فعل مختار
از قاعله خود موخر میشود و فعل موجب متعلق از قاعله خود نمیشود مثل دو شعله خورشید
و سوزاندن آن که شعله از قاعله خود پیشترند **دوم** آنکه بگوید که عالم که مراد باوست
سوا از اشیاء محدثات است یعنی وجود و مسبوق بعدم است و ندیم بخت معلله آنکه مراد عالم
زود ممکنه یا اشیاء و زمینها و آنچه در باطن آنها و آنچه در میان آنهاست میباشد و آنها با اشیاء
و با اعراض بر هر قدر بر حادث بودن آنها ثابت است اما اگر اجسام باشند معلله آنکه هر یک
شور که با ساکن است و با حرکت و خالیه از یکدیگر این دو نمیتواند بود و هر یک از این دو
حادث است زیرا که حرکت حصول جسم است در مکانی بعد از مکانی دیگر و سکون بودن جسم
است در زمانی بعد از زمانی دیگر در مکان واحد و این هر دو هیچ حادثند و چون دانستیم
هیچ جسمی از یکدیگر را این دو خالیه نمیتوان بود و حدوث بودن عالم نیز دانسته میشود هر یک
متعلق از حوادث نمیشود البته حادث خواهد بود و اما اگر اعراض باشند چنانکه در
سزاوارتر خواهند بود چه اعراض را در وجود با اجسام احتیاج است چون امور آن مذکوره
دانسته شد و اثبات اصل مطلب دیگر سه دلیل کفایت میکند **دلیل اول** آنکه عالم حدوث
است چنانچه دانسته شد و از آنجا که هر حادثی ذات او یکدم بعدم منصف میشود و یکدم
بعدم بوجود پس ممکن خواهد بود و ممکن را در وجود نمونری احتیاج است چنانچه در دلیل
اثبات صانع معلوم شد پس در اینصورت اگر صانع عالم را در مختار باشد مطلب ثابت
و اگر موجب باشد باید آنرا که وجود عالم است از او متعلق شود چنانچه شان موجب
بود پس لازم می آید که عالم نیز مدبر باشد و حال آنکه ثابت حدوثات پس حدوث صانع

لازم آید و این نیز باطل است پس اگر واجب الوجود را در مختار نباشد باید ندیم بودن عالم لازم
می آید و با حادث بودن واجب الوجود و این هر دو باطل است پس باید که را در مختار
دلیل دوم قول خدا تعالی است که منم ربانید **ایمانا آیه** **لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا** **قَوْلُهُ لَمْ يَكُنْ**
خلاصه معنی آنکه این است و غیر این نیست که امر خدا بخیر است که هر وقت اراده کرد شیئی را
گوید از برای او که هست شود پس موجود میشود و این است معنی را در مختار که خود فرموده
دلیل سیم اتفاق جمیع ادیان عقول بر اینکه چیزی و نفس بر صانع عالم ربانیت و چنان
امری یا بدیهت یا نظریات که هیچ شکی در مقدمات آن راه ندارد و سلب اختیار از هر
قاعله عین نقص است **بحث دوم** در بیان اینکه او قاضی شایسته عالم است بر معلومی و تغییر
در علم او نیست و علم او باشد قبل از خلقت آنها مثل علم او است با آنها بعد از خلقت
و اینست و از آنجا که را در بد خلق خواهد نمود و علم او جمیع اشیاء مانند فطرت بخار و
دیگهای بران و ذرات هوا و معدن متقال کوهها و برک درختان و نفسهای جانوران است
دارد و هیچ امری از امور کلینه و جزئیه را و مخفی و پوشیده نیست و این مطلب نیز بدلا بلی
چند ثابت میشود **آنگاه** که ثابت شد که او قادر مختار است پس باید عالم هم باشد چه
معلوم کردیم که فعل مختار آن است که تابع قصد و اراده قاعله باشد و قصد و اراده نیست
بدون اینکه علم با و حاصل بوده بحال است **دوم** آنکه از او شایسته صادر شده است افعال
حکمه متقنه یعنی امور عجیه مشتمله بر خواص کثیره و هر که چنین باشد البته باید عالم باشد
اما اینکه افعال حکمه متقنه از او صادر شده پس دانسته میشود بنامش کردن در غرض
صنع و عجاب قدرت او قاضی شایسته در خلق انبیا و ماء و سارکان و حرکات مختلفه آنها
بر وفق حکمت و در ترتیب جمادات و نباتات و رسائیدن هر یک را بر حد کمال آن و در
تشریح مدلهای انسان و حیوانات و ترکیب اعضای آنها یکدیگر و انواع ظاهریه و باطنیه
که هر یک را شایسته مقررات از جمله چهار قوایست که هر عضوی از اعضای انسان از آنها متعلق

در هر غیر منقول بود و آنها را ذره و ماسکه و مائعه و سیاه و جسم انسان را دماغ و مغز
خلیلات است پس قیاسی که بدل مائعات را در صد و چهل و پنج خلل است ضرور و از آنجا که
اغذیه که وارد معدة میشود لزوم دارد که چنانکه اعضاء باطنیه نیز لزوم است که در اندام
قیاس ماسکه و در کار غذاهای وارده در معدة را تکذیب نموده تا هاضمه عمل خود را بجا
برد و چون غذاهای وارده بر معدة بدون تبخیر و تبذیر نمی تواند که جزء بدن انسان
شود پس قیاس مائعات را ضرور بود که غذاهای وارده بر معدة را حل کرده و با صلاح او
قابل آنکه جزء بدن انسان شود نماید و چون بعد از حل قوه هاضمه از هر غذای قاطع که
ناپخت است آنکه جزء بدن انسان شود نداشته و در باطن انسان موجود و بخود خود دفع می
شده و قیاس دماغ را کماست که جمیع اعضاء از فضلات اغذیه پر بردارد این قوه اجابت
اضافی که در بدن انسان بکار گرفته و در جمیع اعضاء عالم و حکمای قیاسی که در این قوه
ناشایم قیاس دماغ است بر همان روشند که خراب حکمت و عجاب صنعت که مخطات انسان
بکار گرفته و از آن نمایی بشری از اشیاء و ادبکی از بسیار آن توانست رسید و آنرا
اینکه هر که افعال حکمت منقسمه از او صادر شود البته باید عالم باشد پس اریات ظاهر
و هوای چندی بر این امور را از دانش ناشر و خواص آنها چارچوب است چنانچه در کلام مجید
حضرت ربانی اشاره همین معنون شده بفرموده **الانسان خلق ذلیل** و **هو اللطیف الخیر**
اینها با اعتبار اشیاء را آنکه هر چیزها را آفریده است و او را لطیف و ذلیل صاحب لطیف
کامل است جمیع موجودات و او است خیر و دانا و خفا بای امور و کسب و نکات نظر نکات نادر
نماید در اینجا از عالم افلاک مشاهده میشود از ثواب و سار و کردش اغا و دلیل و نهار و ا
انجامیکه محسوس می باشد از خطرات و آنچه در آن است از بلندی و پستی و کوه و دریا و با
و حر و شطوط و انهار و معادن و انهار و نباتات و حیوانات و جمادات و انرا بیکه از عالم هوا
ملاحظه میشود از برف و یخبندان و باران و برف و صاعقه و امثال آنها و در آنکه هر یک

از این طبقات و انواع منقسمه و هوای را اشکام و اسفان غیر نباتات که هر یک را حیوان
و منقسمه را از خاصیت ظاهر و باطنی و حرکتی و سکونی و حرکتی و مصلحت است بعضی را
می دانند که خالق چنین امور را برای بر او غنی نیست و علم او همه اشیاء احاطه دارد و در
چیزها دانا و توانا است **فصل پنجم** آنکه دانسته که او واجب الوجود است و از صفات حجاب
بریهات پس اگر عالم نباشد لازم می آید که در دانستن اشیا حاجت بعملی باشد و احتیاج
از صفات خاصه ممکن است چنانچه سابقا دانسته شد **فصل ششم** آنکه انسان کرده
ارباب عقول را آنکه غیر و نقص بر صانع عالم و دانست و این خود ظاهر است که اگر عالم
نباشد البته باید که جاهل باشد و جل اعظم صفات نقصانات و از اینجا دانسته میشود
که غفلت و نسیان و فراموشی و خواب و بیهوشی که مستحق خواب است نیز در او میباشد چنانچه
از روی غیر و نقص حاصل را و خود در جمیع احوال کامل بالذات است چنانچه دانسته شد
و باید دانست که این دو صفت را و شانه عالم است یعنی قدرت او جمیع مقدرات ذات
تعلق میگرد و اختصاص بعضی و در بعضی ندارد و معلوم آنکه نیست جمیع مقدرات او
شانه از این مکان است و جمیع اشیاء در آن نصفه شریکند و هیچکس را بر دیگری در نصفه
مرتبی نیست باشد و هم چنین عالم او شانه از جمیع معلومات حاطه دارد و معلوم آنکه
یا این است که او شانه عالم هیچ شیئی را شانه ندارد و معلوم شد بطلان این و یا این است
که عالم بعضی اشیاء است و بعضی دیگر نیست و این نیز باطل است و معلوم شد که جمیع اشیاء
و آن بیدار عمل باطل است و یا این است که عالم او جمیع معلومات تعلق گرفته و این است
مطلوب ما که جمیع است **فصل هفتم** در بیان صفات حیات بدانکه بنام از صفات شایسته
حضرت خداوند که اعضاء و بآن بر جمله تکلیفین و اجبات این است که اعضاء را کند که او شانه
شانه حیات و مراد صفت حیات صفت است که از آن توانا و دانا و آید پس بعد از آنکه معلوم
شد که او عالم است صفات حیات نیز او خواهد بود اما حیات در ممکنات جایز

شدن صفی و ذات ایشان است و نسبت جناب اندس الی چنین نیست بلکه بذات خود
زنده است بدون اینکه صفی از خارج عارض ذات مقدس او کرده تعالی شانه و جلالت
بحث چهارم در بیان اینکه او هم شانه برسد و کار است و در انصاف او چنانچه این دو
احدی خلاف نکرده است ولیکن در معنی آن خلاف است در میان طائفه اشاعره و معتزله و بعد
از این نیز خلاف دیگر هست که آیا این صفت مغایر صفت علم و قدرت است یا راجع باینهاست و بنا
بر مغایرت نیز خلاف کرده اند که این صفت قدیم است یا حادث و بر طبق هر یک از این اقوال است
بسیار نموده اند که مقام مناسب ذکر آنها نیست و معاد و اینجا خلاصه مطلب را بنویسیم که خدا را
علماء امامیه است یا اشاره دیگر در دلیل بر اثبات مطلب گفته ایم و آنکه مراد ما از این نسبت جناب
اندس الی علم او است بمصلحتی که گفته در فعل که داعیه است را ایجاد او در وقت فلاخ و کراهیه
باو علم او است با شغال فعل بر مفسد که صاف و مانع است ایجاد آن فعل را و خلاف که این
دو صفت را بد و مغایر صفت علم و قدرت نباشند چه اگر مغایر باشند با قدریم خواهند بود چنانچه
اشاعره تأیید و با حادث و هر دو باطل است زیرا که بنا بر اول تعدد ندانیم لازم چنانچه بنا بر
لازم می آید که او هم شانه محل حادث باشد و این نیز باطل است چنانچه در تفصیله بیان صفات
میشود و در بطلان آن خواهد آمد آنگاه گفته شد و اما استدلالاتی که اثبات اصل مطلب پس بدو
طریق ممکن است **طریق اول** این است که تخصیصی تعالی را ایجاد در وقتی و در وقتی دیگر با التیسه
بشوبی فاعل و فاعل از تخصیصی ناچار است و در میان صفات از علم مطلق و قدرت و سایر صفات
صفت که با تخصیص دادن باشد باقی نمیشود پس بنا بر این تخصیص باید علم خاص باشد که بنویس
نهیمن ممکن و در جواب ایجاد شرا زبانه ممکنات کرده و آن علم با شغال فعل است بر مصلحتی که حاصل
که حاصل نمیشود مگر در وقت خاص و طریق مخصوصی و همان عین او است **طریق دوم** این
اینکه جناب اندس الی او را بر چند فرموده و توابعی بسیار از او صادر شد و چون امر بصلوات
و فی اذن و خواستها و اگر کردن بیست و سه مرتبه از او داده است چنانچه فی زبانه لازم دارد و کلا

در آن بیست و سه مرتبه را پس جناب اندس الی هم شانه برسد است این را که مراد از کرده و کاره
است آنچه را که فی اذن فرموده **بحث پنجم** در بیان اینکه او هم شانه برسد و کاره است و توابع
میان علم و ادراک گذارده اند با اینکه ما اگر بخواهیم با سببی را با صورتی را عالم شویم
که در جایی موجود شده لازم نکرده است که ادراک هر یک از آنها را نیز کرده باشیم و این
نظریه نیست باینجه را بهرحالت است و چون بدلیل عقلیه ثابت شده که جناب اندس الی را توابع
والات می باشد پس مراد ما از ادراک نیست باو عالم است و است نسبت بعد رکات پس تحقیق این
صفت نیز علم راجع است مثل آنکه صفت صبح و عصر بودن را بعلم بمصروفات و معصرات
راجع نموده اند و همان ادله که دلالت بر اثبات صفت علم میکند بر اثبات این صفات نیز
میکند و در قرآن مجید هم خود را با این صفات ستوده است چنانچه فرموده **لا یذکر الا بصا**
و هو یذکر الا بصا و هو اللطیف الخیر **بحث ششم** در بیان اینکه او هم شانه برسد و کاره است
بیست و سه مرتبه بوده است و وقتی بوده که نباشد و باقی و ابدی است بیست و سه مرتبه خواهد بود و وقتی
خواهد بود که نباشد و بعضی از این دو صفت بر مبدی بودن نصیب کرده اند چه او شامل
مرد و مریاست و دلیل بر اثبات این دو صفت واجب و وجود او است چرا که در وقتی از او
فایده عدم بر او روا باشد لازم می آید که در آنوقت در وجود خود محتاج بعین باشد و در
اینصورت واجب الوجود نخواهد بود بلکه ممکن الوجود خواهد بود و دانسته که او واجب
الوجود است وجود از ذات مقدس منفک نمیشود **بحث هفتم** در بیان اینکه او هم شانه
مستکلم است و احدی از مسلمین باو بر اثبات این صفت عجز او هم شانه خلاف نیست لکن در این
مقام چند خلل است دیگر در میان علماء سنت و امامیه مانع است باین خلل و در میان معتزله
خلل است اشاعره تأیید و آنکه مراد بکلام خدا آن معنی است که فاعل بذات خدا و از کلام
نفسی گویند و این قول بنا بر مذهب امامیه معتزله باطل است و ذکر دلیل بطلان این مطلب
مناسب و در اینجا بحث و مذهب معتزله و امامیه در این خلاف این است که مراد بکلام

خدا همین اصوات و حروف مرکبه است که از ترکیب آنها میسر حاصل و مضبوط میشود و در اینصورت
معنی تکلم بودن خدا اینست که با حروف و اصوات بنهاد در حتم بگویند اینکد او را در این
علم احتیاج بالحق باشد مثل دفان و زبان و اشال آنها چنانچه ابداع حق در درخت خرمود و
موسیقی پسند و ایجاد کلام در آسمان میکند و ملائکه میشوند و وحی می آورند و دلیل
بر اثبات اینصفت در این معنی که مذکور شد اینست که ایجاد کلام در اجسام ارجح است بکن
و ماثبات کردیم که قدرت او هم شایع بر جمیع ممکنات غنی میگردد پس بر ایجاد کلام نیز باید مسلم
بگردد و الا غیر لازم آید و بنا بر اینست خلاف دقت در اینست که با کلام خدا ندیم است
حادث و در مقام اشاعره بقدم بودن کلام نفسی تأیید و طایفه دیگر بقدم بودن اصوات
و حروف و این هر دو قول در نزد ما میسر و معتبر است باطلات و مدعیان ساقیه معتقدند این
است که کلام خدا حادث است و تکلم از صفات ذات الیه نیست که ندیم باشد بلکه از صفات
فعلات و حادث است چرا که ندیم باشد تعدد تعدا لازم آید و این باطل است چنانچه
و جبر پلان آن خواهد آمد و این لازم علی بد که عدم بر ندیم و باشد زیرا که اصوات وجود
چیزی هستند که سابق الفا بوجود لاحق معدوم میشود و ندیم بودن چنین چیزی باطل
است چرا که در اینصورت بقدم باید نیست پس میگوئیم که کلام خدا باید حادث باشد و کمال
جناب اقدس آقا در علم بان حروف و ترکیب و معانی آنهاست و قدرت داشتن بر ابداع اصوات
و حروف و هر چه خواهد و این دو صفت ندیمند و عین دانند و در مقام تضاد اند
دیگر نیز میباشد که دانستن آنها بر جمیع بکمال است لایزال است **چهارم** بدانکه
از جمله صفات ثبوتیه که اعتقاد به ثبوت آنها نیست بذات خدا لازم است اینست که او هم
شأنه صادقات و کذب و دروغ در هیچ حال بر او روا نیست زیرا که عقل حکم میکند
با اینکه کذب و کذب و دروغ و کذب فعلی بر جناب اقدس آقا محال است چنانچه در باب عدل
خواهد آمد و اینصفت کذب موجب نفس آنچه است که کذب از او صادر میشود و دانسته

نقص بخدا روا نیست و دروغ مصطلحی معنی که از برای ما جایز است نیز بر او جایز نیست
چرا که از دروغ مصطلحی نیز نیست بآ از باب کتاب اقل میبینیم است چون ما را قوالان
بر دفع مضده حق است نیست لهذا جایز شده است که بجهت دفع مضدها بلکه بر حق
راست مرتب میشود و مرکب دروغ گفتن ما و اما از آنجا که حق و نا قولان نیست حضرت
سجده راه ندارد و دفع مضده حق را بدین مرکب شدن فعلی میباید نمود
لذا بر او روا نیست پس باید اعتقاد نمود که خداوند در جمیع افعال و اقوال که کتب
میزد او هم شأنه شئون باله است صادق است و انصاف او با نصفه انصاف جمیع ملکیین
و ادب عیول است بلکه جمعی دعا کرده اند که از ضروری دین است قال الله تبارک
و تم **وَمَنْ آمَنَ مِنَّا فَقَدْ آمَنَ بِنَا** فصل چهارم در بیان صفات سلطنتی و بعضی صفات که
اینجناب اقدس آقا فی نفسه باید کرد و در آن صفات است **مبحث اول** آنکه حق هم مرکب نیست
و اینست و ادبش اول از اشام نوحید که در فصل دوم اشاره بان شد و باید دانست که ترکیب
بر دو قسم است مرکب خارجی و ذهنی خارجی آنست که وجود اجزای آن در خارج میماند و جدا باشد
از وجود کل مثل انسان و سنجین که اجزای آنها کدورت و پا و چشم و گوش و اشال آنها باشد و
هر یک غیر وجود انسان است چنانکه وجود سر که در عمل غیر سنجین است و این چنین
مرکب جز آن بر کل حمل نمیشود زیرا که هر یک که بگویند انسان است او است یا چشم و دست
و سنجین مرکز است و مرکب ذهنی آنست که اجزای آن داخل در مایه آن باشند
وجود آنها نیز در خارج امتیاز از وجود کل نداشته باشند بلکه با کل در خارج متحد الوجود
باشند و لکن عقل آن کل را تجلید برده مایه از ابد و جز تجلید نماید مثل انسان نسبت به
ناظر و چنین مرکب جز آن بر کل حمل میشود و صحیح است که گفته شود انسان حیوان است و انسان
ناظر است و مرکب هر یک از دو معنی که مذکور شد از جمله صفات است که از خدا هم صفات
چهار اصدی لغات و بیضا مطالب است زیرا که اگر مرکب باشد هر آینه در وجود با اجزای خود

خواهد بود و در تصور واجب الوجود نخواهد بود بلکه ممکن خواهد بود و این باطل و محال
 است و اینهم نقد واجب الوجود لازم می آید و آن منع است **فصل دوم** آنکه او هم شأن جسم
 و عرض نیست و مخالف و باغض از متکلمین آنست که بعضی بخت فاضل خود را جسم دانسته
 اند و میگویند نوری است از باب شمس پس بدو رشد و بعضی از صوفیه اهل سنت فالتدبیر
 خدا بصورت پسر ساده است و بعضی دیگر او را بصورت مرد پیر بشعبدی میدانند و بعضی
 دیگر خدا را جسم بزرگی میدانند که بر روی عرش نشسته و در این مذهب بطرف اهل بیت
 سید ابی ترک و ضلالت است و این همه جنابا بقول اهل حق در قرآن مجید جبرائیلین و کسریا
 فرمود که چنین تشبیهها بخداوند عالم میدادند و او را بجهنم جزایست که او را طرد و عرش عقیق
 باشد و مراد بعضی از تشبیهات است که در وجود خود محتاج غلبه باشد مانند سیاه و سفید
 و اشیا آله و خداوند عالم نه جسم است و نه عرض اما آنکه جسم نیست چه آنکه اگر جسم باشد لا
 یآید که مرکب باشد چه اجسام مرکب از اجزایند و ما ثابت کردیم که او مرکب نیست و دیگر آنکه
 اجسام را بمکان احتیاج است پس اگر جسم باشد لازم می آید که ممکن الوجود باشد و ثابت شد
 که واجب الوجود است و دیگر آنکه اجسام شفق از حوادث هستند چنانچه ما مذکور شد پس اگر
 خدا جسم باشد لازم می آید که حادث باشد و این نیز باطل است چه ما ثابت کردیم که او ندم و ازلی
 و اما آنکه عرض نیست بلکه آنکه عرض را بخل احتیاج است و واجب الوجود از صفات احتیاج برجا
 و باید دانست که خداوند عالم جوهر نیست زیرا که جوهر از اقسام مکان است و واجب الوجود
 بالذات است و در محلی نیست و در چیزی حلول نکرده و با شیء عینا نباشد و مخالفت در اول
 ظاهر کرامیه اند که میگویند خداوند عالم در همه فرغایات و هانا که سبب ضلالت و کفر است
 ملاحظه ظاهر بعضی زایان و اخبار است و در دو مقام از صوفیه و طایفه رضای غافلند
 که میگویند خدا در همه حلول کرده و بدین واسطه خداوند عالم اجزای را باین کفر پاد فرموده
 و در سیم مخالف جوی از صوفیه اند که میگویند خدا با همه چیز متحد است بلکه همه چیز او است و غیر

او وجودی ندارد و همین است که بصورتهای مختلفه برآمده کاه بصورت زین ظهور میکند
 و کاه بصورت عرو و کاه بصورت سگ و کرم مثل اینکه در با موج میزند و صورتهای بسیار
 از آن ظاهر میشود و بعضی در یاد دیگر چیزی نیست که جهان موجودات آن در باب است موج و دنیا
 یکی است غیر یکا است و ما هیات ممکنه را مور اعتبار نجات که عارض ذات واجب الوجود است
 و هر این مذاهب کفر و زندقه و ضلالت است بلکه با با اعتقاد نمود که خداوند عالم از همه
 این صفات بری است چه در باب از اینها از لوازم جهالت است و موجب احتیاج است و نفی هر دو و بطلان
 واضحی محضی کرد بدین علوه بر آنکه اصل اتحاد و شئی در هر ماده که صورت غایب حالات زیرا که
 بعد از حصول اتحاد در میان آن دو چیز با این است که مرد و موجودند پس اتحاد نخواهد بود چه
 وحدت را با اینست تا قیاس و با آنکه ممکن الوجود خواهد بود بلکه شئی الله خواهد بود و در
 این نیز اتحاد نباشد و با این است که یکی از اینها با یکی دیگر می نایست و این نیز اتحاد و قیاس
 چه محال است که موجود با معدوم متحد شود پس در هیچ ماده فرض تحت این مذهب نمی بیند
 بخداوند تبارک شده اند نمیتوان نمود خصوص نسبت بزرگ متذکر که کساحت با رکاش از این
 جمیع تعارض بالذات **ثم لا اله الا الله عَمَّا يَقُولُ الْكَافِرُونَ** و اینها باید دانست
 که خداوند عالم بالذات و اله میباشد زیرا که در باب از اینها یا جهالتند مثل لذتیکه که از حق
 دن غذا های لذت حاصل میشود و الهی که از ناخوشیهای جهالت حاصل میشود مثل در
 سر و درد دل و امثال اینها و بالذات و اله عقی و در خطایند که بواسطه ادراک حاصل می
 شود بر هر دو نقد بر نفی آنها از خدا لازم چه لذت حقیقا از این مزاج اند و مزاج کاذب خواص
 جهالت است با احوال و لذت و اله عقیلان نیز بر او دانست چه اینها عوارض و حوادث
 هستند که بواسطه بذل اسباب مختلف و متبدل میشوند و ذات متذکر و محل حوادث نیست
 چنانچه بیان او خواهد آمد انشاء الله تعالی و اینها صفات حقیم هر تو قیاسی میباشد
 یعنی ما خود را می با صفیه را بر خود روا ندارد و اطلاق کفر ما بدو را می دیگران جایز نیست

که او را با می خوانند یا متصف بصفات او یا بصفات او بصفات او که صفت انصاف
خداوند آن از شرع و سبدها است پس چنانچه که او را خصف این صفت بلام **بجای**
انکه او هم شامحل حوادث نیست یعنی احوال مختلفه بر او وارد نمیشود مثل هو و شبان و
خواب و دلشکی و حوله و بی و مانندی و چغادی و خوردن و آشامیدن و غیر اینها زیرا که
اضافه بر یک از اینها نشان عجز و علامت نقص و احتیاج است و جناب قدر خداوند عجز و
نقص و احتیاج مبرا است چنانچه دانسته شد و اینکه بعضی بگویند که این است که صفات جناب
القدس الهی حادث میشوند پس نظر بگویند آنها لازم می آید که ذات جناب اندس الهی محل حوادث نباشد
باطلا است زیرا که صفات حوتم بر دو قسمند **قسم اول** صفات ذات که آنها را صفات کالیه
نیز گویند و آنها صفات ذاتی است که حضرت خداوند موصوف با آنها کرده و بصفات آنها موصوف
نماید بود مثل صفت علم و قدرت که بر همه معلومات و مقدورات متعلقند و جناب اندس
الهی هم بر یک از آنها موصوف و بصفات این دو صفت که صفت جمل و عجز باشند موصوف
بود **قسم دوم** صفات افتادند که حوتم با آنها و ضد آنها موصوف نمائند بود مثل خالفت
در او نیست و محی بودن و محبت بودن و اشال آنها پس میگویند که این صفا بیک از هم اول اند
حادث نمائند بود و از او منفک نمائند شد زیرا که اگر حادث باشد پیش از عجز و
انها لازم می آید که حوتم ناخص و عاجز و جاهل باشد و این برخلاف حال است و اگر از او منفک
شوند نیز همین عجز و نیست برمان بعد از انشکال لازم می آید و چنانچه از قبل شمس ثانی است
حادث نمائند بود زیرا که حوتم در اول خالق نبوده و الا لازم می آید که عالم ندیم باشد و
و این صفات صفات کالیه حوتم نیستند که از عدم آنها نقص بخدا لازم آید بلکه این صفت
کمال است تا در بودن بر خلق کردن و روزی دادن و جبارت بخشیدن و مبالغیدن
است و این صفت لازم ذات و قدیم است و منفک از ذات او نمیشود و خلاف صفات انشکال
که کاه میباشند و کاه منفک میشوند و انشکال آنها هم مستلزم نقص بر خدا نمیشود بلکه

و تمام آنها که باشد که موجب نقص گردد مثل انکه اگر تعالی مصلحت در خلق زید را روزی دادند
عمر و اجابت بگویند باشد و از این است و تمام صفات انشکالیه آنها را خلق کند و روزی و جبارت
خلاف مصلحت کرده خواهد بود و عمل کردن برخلاف آنچه مقتضای مصلحت است
ظاهر و بر حوتم و ثابت و از آنچه مذکور شد راه بیان گمان گمان کننده ظاهر کرد بدین
چهارم آنکه ذات مقدس او هم نباشد و بدین نیست و درینا و حوتم ظاهر حال و منع است چنانچه در
و بنا بر وجه و آنست و این ضروری مذهب شیعه است و دلایل عقلیه و نقلیه بر اثبات این
است و ما در اینجا بدین چند دلیل اکتفا می نمائیم **دلیل اول** آنکه اگر دیده شود البته باید در
حقیقت باشد زیرا که هر چه که دیده میشود با مقابل است یا در حکم مقابل مثل صورتیکه
در آن دیده میشود هر چه در مقابل یا در حکم مقابل باشد البته در حقیقت خواهد بود و حق
در جهت است البته جسم باید باشد پس اگر دیده شود البته جسم خواهد بود و جسم بودن آن
باطلاست چنانچه معلوم شد پس بدین بودن آن نیز باطل **دلیل دوم** قول خدا تعالی است و تبارک
حضرت موسی علیه السلام که طلب در بر حوتم کرده بکلمه **انزل** یعنی هر که خواهم دید و آنچه
از بقول امل است دلالت بر تعالی بدین معنی پیدا بد و در صورتیکه حضرت موسی با وجود طلب
پس بر آن عجب شود دانسته میشود که فی سبیل تعالی و بطریق اولی ممکن خواهد بود **دلیل سوم**
قول خدا تعالی است که میفرماید **لا تدركه الابصار و هو يدرك الابصار** یعنی ادراک نمیکند او را
ابصار یعنی دیدن او ادراک دیدن را میفاید و چون خود را با بصیرت سؤد متدح نموده
لهذا خلاف آن که قول مجاز و وجهات نقص بر او واجب **دلیل چهارم** اینکه در مقام حکایت
قوم موسی که طلب در بر حوتم کردند جناب اندس الهی عظیم شهادت طلب ایشان را
فرموده چنانچه میفرماید **فقد سئلتوا موسی ان یخبرهم عن ذلک فقال لا ادرک الله بحسره عظیم**
الاصحابه عظیم یعنی بعضی سؤال کردند چنانچه از موسی بزرگواران را که سؤال کرده
بودند پس گفتند بنمایند خدا را که حوتم ظاهر او را ندانند تا هم پس فرار کنند ایشان را صافتر

تقریباً **بعضی** از افعال خود را از روی قصد و اراده از ما صادر میشود مثل برآوردن از بام
و بعضی دیگر که بدون قصد و اراده صادر میشود مثل برآوردن از بام زیرا که خود را در دست
اول از افعال صادر برزک بسیاریم بخلاف قسم ثانی و اگر افعال صادره از ما هیچکدام در وقت نیامد
نیامد باید ضرورتاً در میان افعال تصور شود و حال آنکه ضرورتاً حاصل است چنان
داشتن پس سبب اختیار از بینندگان در افعال صادره از ایشان باطل **دوم** آنکه اگر بینندگان
در افعال خود اختیار می نمایند تکلیف نمودن ایشان نیست بخلاف حال است زیرا که در وقت
تکلیف ایشان تکلیف بالا طای است چه مفروض عدم قدرت ایشان است بر ایشان باختر
تکلیف بآن شدنی و تکلیف بالا طای بر خدای تعالی است و حال آنکه خود را کرده است بینندگان
خود را بطاعت و وعده ثواب بر آن فرموده و می کرده است ایشان را از عصیت و وعید
عقاً بر آن نموده پس باید که بینندگان در افعال اختیار می بوده که مورد تکلیف می شده اند
چهارم آنکه اگر بینندگان را قدرت بر افعال خود نباشد لازم می آید که خداوند عالم از هر
ظالمان ظالم باشد زیرا که فاعل عصیت بر مذهب ایشان حرام می باشد و کسیکه خود میباید
کند و بندگ را عذاب کند بر آن معصیت خود کرده البته ظالم را از هر ظالماً خواهد بود و ظالم
بر خدا عاقل است چنانچه خواهد آمد انشاء الله **و پنجم** آنکه در بسیاری در مواضع قرآن
مجید مقرران در کاه در بطاعت مدح و مردودان با کاه در بر فعل معاصی مذمت فرمود
اگر خود ایشان نام در بر فعل طاعات و معاصی نباشد مدح و مذمت ایشان ساقط خواهد
بود و این بر خدای تعالی است **سوم** آنکه حرام فعلی از او صادر نمیشود بلکه فعلی بر او
عالم است زیرا که فاعل فعلی با این کلام یعنی بفعل ندارد با داده و صورت نامه یا نادر
برای آنکه فعلی نیست با هست در صورت نامه یا او بآن فعل هیچ احتیاج است و آنکه بدون
احتیاج نیست بر یکسان فعل میشود و در هر یک از صورت مذکوره اگر کتاب فعلی می رسد
عالم بحال است چه در صورت اول موجب جمل در دانی سازم چیزی و ثالثاً کاشف از

احتیاج و در واقع موجب غایت و جرات فاعل است و هیچکدام از صفات مذکوره بر معانی عالم
روا نیست چرا که اصل با لذات است و اینم اگر فعلی می بخشد روا باشد لازم می آید که نسبت به
خالد از فاعله و مورد باشد زیرا که بر خدای تعالی خواهد بود انظار مجز بر یک کاذب پس تعیین
نبی صادق و نبی کاذب را برای احدی ممکن خواهد بود پس نیست آتیا بقا اند و عبت خواهد
بود و این با جلع جمع مسلمین با طاعت پس مسلمین او نیز باطل باید باشد و این مذهب شاعر
که فاعل جمیع افعال از خیرات و شر و کلا را خدا میداند اگر کسی اندک فطانتی باشد از غایت
ارای ایشان در این آیه بی بطلان اصل مذمه ایشان و حقیقت سلب است اما می تواند
بود **و پنجم** آنکه طایفه صالحه از شاعر و اعجاز اوست که افعال حرام را نکرده و غرضی نباشد بلکه
مرد فعلی که از او صادر میشود همه عبت و خلایق از عرض است و بر اثبات مطلب خود استدلال
اند باینکه اگر غرض در افعال خدا نباشد لازم می آید که نفعی در او بوده و تحصیل آن غرض در صحت
تکلیف نفس خود بر آورده باشد و نفس بر خدای تعالی و مذهب نامتبر و مغرور را در چنانچه گفته
که هر افعال الهی بمصالح و اغراض منوط است و فعلی بر غرض از او صادر نمیشود زیرا که اگر فعل او
خالد از غرض نباشد لازم می آید که در افعال خود مرتکب عبت شده و او تکلیف عبت بر خدای تعالی
لیع بر خدای تعالی و این چنانکه معلوم گردید و دلائل نقلیه از آیات و احادیث نیز بر اثبات این
مطلب بسیار است چنانچه خودم در قرآن مجید میفرمایند **أَلَمْ خَلَقْنَاكُمْ عَجَباً** یعنی ایها
کافران کرده اید که ما خلق کرده ایم شما را عبت و چه نکرده کافران باطل است اینک شما و اینم میفرمایند
وَمَا خَلَقْنَا الْحَيَّ وَالْأَيْنَ إِلَّا لِيَعْبُدُونَا یعنی خلق نکردم ایمین و اینم را مگر عبت اینکه عباد
کنند و اینم میفرمایند **وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا لِيَعْبُدُنَا** یعنی خلق نکردیم
ما آسمانها و زمینها و آنچه در میان آنها است در موجودات را باطل و چه نکرده چنانچه گفته
کافران کرده اند و اینم در حدیث مذکور میفرمایند **كُلُّ شَيْءٍ خُلِقَ عِبَادَةً إِلَّا الْإِنْسَانَ** هر چیزی خلق شده است
لیکبر عبادت یعنی بخدمت خلقی پس دوست داشتیم که شما خدا شوم پس خلقی کردم خلق را تا آنکه

شناخته شود چنانکه گفته اند **نفس** در رب الهی است اندر خواست آدمی چه حرکت بود که مدخلی بود
جواب آنکه در این کتب نهان آن مائیم بنیاد خلفان و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست
که آنحضرت فرمود بدو رسیده اند و ندانم خلق نکره است خلق را بخت و پشیمان بود و آنکه داشت
است بلکه خلق کرده است ایشان را بجهت ظاهر نمودن قدرت خود و بجهت آنکه ایشان را بطاعت
خود تکلیف نماید پس مستوجب شوند بواسطه طاعت خود شودی خدا را و خلق نکره است
ایشان را بواسطه ایشان طلب منفعتی بسوی خود نماید یا استغاث ایشان دفع مضرتی از خود
کند بلکه خلق کرده است ایشان را تا نفع ایشان رساند و ایشان را بنعم ابدی برساند منکریم
خلق را سودی کنیم بلکه نایبندگان خود میگویم و آنچه در حقش شریف مذکور شد از برای بیایا
و بل مدعی شاعر کاغذ است زیرا که گمان ایشان این است که غرض فعل هر مایه باید منفعت
بسوی نفس قائل باشد و این نیست بخلاف و اینست و چون در حدیث بیان کردیم که غرض در افعال
خدا منفعت مایه بسوی خلوقات و از این جهت کفر نفسی جایز نباشد که در اتصال خود
مقصود و غرض دفع احتیاج یا استکمال نفس باشد **چهارم** چون ثابت شد که کارهای جانی
اند من الهی منوط با غرض می باشد و دانستیم که غرض در فعل او منفعت است که مایه بندگان کرد
و از آنجا که منفعت که قابل تواند بود که مقصود و غرض از ایجاد باشد مقصود در اولیای اخروی
چیزهایی که نبوده و در حقیقت منفعت نتوان شمرد بلکه دفع ضرر آتی چندند که از برای آتی
حاصل میشوند پس آنچه را در وقت اکل لذت و منفعت بداند نیست مگر دفع آلم که مستحب
و آنچه را در وقت خجاست لذت مبتغای نیست مگر از آنکه بدین معنی و چون امتناع اخروی
از مضامین و نگرانیات و حیالاتی غیر منتهای آنها را در وقت حود و سائر تصور و نحو
الها از نعمتها شکر خداوند کردیم صورتان بجهت بندگان خود خواسته و آبی نبود که بدو ناسخا
باها نوزن رسیده چه عظیم نمودن غیر مستحق عطا فرموده پس بدعا نایبندگان و بربر باران
کشیده تا هر که اطاعت و فرمان برداری نماید بهم بد فایز و هر که عصیان و نافرمانی کند در عذاب

هم گرفتار و عذاب گردد بلکه اگر بندگان را بیکایک منفعتی فرموده لازم می آید که بیک
بیع شده باشد زیرا که در بندگان نظیر مصالح و حکمهای نفسی لازم که در مطلب دوم اشارت
از آنها مذکور خواهد شد فرمای بسیار خلق فرموده مثل قوه تمیز و غریزه و خاله و نحو
اینها که هر یک آتی را در کتاب امور بجهت هر یک هستند و بی و در بار داشتن آتی از استغاث
بامور حسنه مافی باشد جل پس اگر بعد از و عدای نعم ابدی در جوار اطاعت بندگان از آن
و بندگی و عید عبادی هم در مکانات تا قریب و معصیت ماسلمانا در بی بی فرمود لازم
می آید که در بندگان از اغراض بیع کرده و هر یک را بدلائل انحصار باشد و چون اغراض بیع بوده و بیع
بر خداوند عالم روا نبوده پس بر لازم که بندگان را تکلیف فرموده باشد **پنجم** بدانکه لطف بر
خداوند عالم واجب است و بر او بلطف آنچه است که تکلیف را بطاعات نزدیک و از مباحی و دور
مانند فرستادن بغيران و نصب کردن امانان و ذکر ثواب و عقاب نمودن زبان ایشان و دلیل
بر وجوب لطف این است که در لذت و مسکنم نفس غرض است زیرا که بخت بندگان است بواسطه این
طاعات و از اینها در از مباحی حاصل میشود مگر بیدار بعل آوردن امور مذکور که از لوازم و
جواب لطافت و هر چه از لذت و مسکنم نفس غرض قائل باشد فعل آن واجبات و این مسئله است
که اکثر علماء امامیه باین قائلند و حق در مقام بسیار است لکن وضع کتاب ذکر را در این باره
و اینست **ششم** آنچه آتی که بادی برسد از اولین و ناخوشیهای جانی است با هم و هم
نفسانته در صورتی که از خود ایشان نیست بیکدیگر ماسا در نشد باشد بر ختم واجبات
عوض المهر مالی یا دود یا دود عقی یا و برساند زیرا که اگر رساند لازم می آید که نسبت با آن
مسالم عالم باشد و ظلم باشد و ظلم بر خدا واجب است که آنچه عوض میدهد را بد عالم
باشد و الا لازم می آید که دالم و سایندن و عوض دادن بیک فعل عبادت شود و این نیز بر خدا
محالات و اگر از خود ایشان نیست بیکدیگر ماسا در نشد و این بر خدا واجب است که عوض را
از یکدیگر رساند و رساند و بمال رساند لکن در صورت زیادتی واجب نیست بلکه باید

ایده عوض مساوی الی باشد چنانچه لازمه عدالت او است **باب دوم در اثبات نبوتات و در بیان**
چند فصلات **فصل اول** در بیان معنی نبی و تفرقه میان او و رسول است بدانکه مراد نبی
انسانی است که خبر آورده از جانب ختم بدون واسطه احدی از بشر و بعضی از علماء بعضی رسول
و از بعضی تفسیر کرده اند و فوق در میان معنی این دو لفظ نکند اشتباه و اغلب علماء بعضی
میان این دو قائل شده اند و بعضی فرق نیز خلایق کرده اند بعضی گفته اند رسول آنست که
با بعضی کتاب آورده باشد و نبی غیر رسول آنست که کتاب بر او نازل شده باشد و در کتاب
بعضی دیگر دعوت نماید و بعضی گفته اند که رسول آنست که شرحش ناخبرشهای گذشته باشد
و نبی هم از این است و آنچه از احادیث ظاهر است که هرگاه هر مظهر باشد از آنست که رسول
در حکام الهای و بی با و ملت را در پیدای می بیند و با او سخن می گوید و نبی هم از این است
بعضی میشود که در حق الهای و بی با و ملت را در پیدای می بیند با و در خواب مشاهده نماید
و با آنکه احکام بطریق الهام بر دلش افتد و با آنکه صدی ملک را بشنود و خود را در پیدای
آنکه ملک را در غیر وقت الهای و بی تواند دید پس نبی آنست که شامل جمیع این اقسام باشد علاوه
رسول که بر غیر معنی مخصوص مذکور صدق نمیکند و این فرق است که در احادیث متکثره مبرح
باقی شده است همچنانکه در حدیث صحیح منقولست که در راه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام سؤال
نمود از بعضی رسول و نبی و حدیث فرمود که رسول آنست که خبر قبل نبی را می آید و در خواب و در پیدای
بیند و با او سخن میگوید و اما نبی پس او در خواب می بیند چنانچه از ابراهیم ذبح کردن فرزند خود را
در خواب دید و مثل آنچه رسول خدا از سایر پیغمبران پیش از نزل وحی میدید تا جبرئیل علیه السلام
از جانب حق تعالی و رسالت را برای او آورد و بعد از آنکه رسالت و نبوت هر دو را برای او جمع شد و جبرئیل
و در خواب او آمد و با او سخن میگفت و بعضی از پیغمبران هستند که جمیع شایسته
پیغمبری و در خواب می بیند در روح می آید و با ایشان سخن و حدیث میگوید آنکه او را در پیدای
می بیند اما حدیث آنست که ملک با او حدیث میگوید و او را می بیند و احادیث قریب باین

مضمون بسیار و مقام ذکر داده و این سزاوارست **فصل دوم** در بیان وجوب نصب نبی آخر
زمان است بدانکه امام مهراغه را اعتقاد آنست که نبیست پیغمبران بر حق و واجبات عقلانی که چون
مقصود از ایجاد خلق مصلحت و منفعت عاید به نبوی ایشان بوده پس ارشاد و هدایت ایشان
بجز بیک مصلحت ایشان در اختیار است و در معنی منع ایشان از چیزی بیک موجب فساد حال ایشان
است بر حق و واجب و مصالح و مفاسد بیک نیست بر بندگانی میباشد با متعلق با امور معاش
و با منسوب با امور معاد ایشان اما آنچه متعلق بمعاش ایشان است پس چون انشا را مذهب الطبع
خلق فرموده بعضی در زندگانی و معاش محتاج بچندین اجتماع با یکدیگر مشغول فرموده چنانکه
ایشان را بنده و لباس و سکنای و سلاح احتیاج است و بجز در دفع مضرت غذا و پناه و پناه و پناه
رفع اسقام و ناخوشیها و شادانیها احتیاج و بهر جمیع اینها موقوف با اجتماع و تعدد و چون ترکیب
انسان از قوای مختلفه مانند سبقت و پیروی و شیطانت و ملکوت و اخ و ظاهر و خلاف
از پیرو و آری هر فرد با فردی دیگر روشن و با هرات لهذا اجتماع ایشان در یک مقام موجب
تعارض و جدال بلکه بسیار باشد که منشأ خوب و فساد و غلبه موالد و اسیر اطفال نیز بشود و
علوه و این در اکثر اوقات در امور معاش ایشان نیز اختلاف واقع و هر یک بر حق و خیر خویش
تابع بر حکم عقل و مرجع بر حکم و قوف بر حق آنها لازم و محتمل است که از برای ایشان در معاللات
و عادات را در حق و در اختلافات و منازعات و اخ و مشورت و قیام بر کراهت از افعال و جدال
ممنوع و ایشان در اختلافات و تخیرات خدمت او رجوع نمایند و ترک اینقرار از جانب پروردگار
و اعمال این نوع مخلوق مختلفه را لا تکارره در معالاج و معنوم و در یک زبان هر معلوم است
و چنانچه امری برخلاف دین عالم رواست که اگر پادشاه نبیست بر ما با یک ملک خود با او با یکدیگر
باصل حوسره و قرائش هر خود با صاحب کلام نبیست بیکر خود با مالک و در نه نیست بر سر و چنان
معامله نمایند با بعضی که پادشاه در نصب حکام و ولایات و ایشان در تعیین ده خلایق و دین
و صاحب کرد و تشخیص رای و شیان و مالک ربه و در کاشتن پاشیان و تلال و تکامل نمایند و حال

آنکه غایت هر مایل ایشان را مدد است و هر چه تصور ایشان را نیست شهادت میدهد پس باید
حق و حکم مطلق آفریننده اشی و جان و مادی اشکار و نهان چگونه ممکن باشد این و مستحق برای
این کثرت را با الحاطه علم او اختلاف آراء و هوای ایشان خود سر و مطلق انسان میکنند و در
نصب رئیس و حاکم در میان ایشان تمیز نماید تعالی از حدی که علو کبریا و متعالی غیر متعلق بمعاد
ایشان است از دانش منارج سادات جاوید و طریقی بحدی که برین صفت بیجان امری است
ظاهر و جان کریمان آنگاه جز از جانب حضرت معبود بیان انبیا و رسول غیر مستطیع میباشد و ملاخذه
اینها اصلاح و معاش و معاد را جمیع کثروم غنیمت از غلوه بیکه غرض از نظم ایشان تربیت و اصلاح
بودن حالا ایشان است نصب پغیران منوط و مربوط میباشد عقل فاعل حکم معراج و موجب نصب
پغیران حکم میباشد و چون تم شود باین حکم معطی مشاهده و انچه اضافی جمیع ارباب علم و ادیان است
از نصب پغیران با خبر و یگان در اعصار و امصار و مجتهدات و رعایت حال کنشکان و طلب آگد و
علم با آن اوضح باشد میشود **فصل پنجم** در بیان اثبات عصمت پغیران است بدانکه از جمله چیزها
اعتقاد بآن بر عاقله مکلفین واجب است اعتقاد بعصمت پغیران است یعنی معصوم و محفوظ بودن
ایشان از ارتکاب گناهان خواه کبیره باشد یا صغیره نه بعد از بعثت و نه قبل از آن نه در بر و نه
در در و کجی هیچ نوع از گناه در هیچ حال از ایشان صادر نمیشود شیخ صدوق عین طین باین
قوله علیه السلام در رساله اعتقاد است خود میفرماید هر که گوید پغیران در بعضی از امور خود معصوم بود
اند و در سبک انکس نشاء است ایشان را و جاهل است حال ایشان و چنین کسی ایمان و کفایت
هر که را خدای است در حق معصومیت آنها و بی با خبر بایدش بود که اگر حدیثی که متنافی بعصمت پغیران
است بخورد شک و در اعتقاد او را نماید زیرا که اخبار و بیخه متضمن خطای پغیران است اکثر از
موقوفات و معمولات سنن است که اگر چه در بعضی از برای انکه خطای خلیفای خود بود
هواری کند و در کتب خود را نموده اند و چون از اخصان شیعه میپرسند که خود ذکر کرده اند و
اخباری بطریق ائمه اطهار و صلوات الله علیهم در روایات آنها بسیار است پس اعتقاد بآن اما در ثبوت

نمود و در مایه نگردد و او تمام را بر قلب خویش بنا بچگونگی و در آنکه اخطاب از اجاعایان علما
انسانیه بلکه از ضرورت دین شجرات و کلا بل غلبه و تقلید در مقام اثبات اخطاب دنیا
ذکر فرموده اند و ما در اینجا بذكر بعضی از آنها الکفای غایتیم **مطلب اول** آنکه هر که معصوم باشد
لازم می آید که قائم به ربیت ایشان مرتب نباشد و معصوم شدن ایشان عیب و عیب قائمه بود
زیرا که با خبر نزد و در خطا از خود ایشان که با افعال ایشان و ثواب نعمتند که چندی ایشان نماید
چنانکه حادثات نامرات کرنا و خود مشاهده میباشد که هر گاه داعی بر دم را برین یکجا و فی اشیاء
کند و خود را خلاصه از اهل آورد مواضع آن در مردم اثر میکند و بعضی در اهل میفرماید و در نظر جمیع
نظار و صفی که اثبات آن قبیله بر پغیران مسلمون نقص غرض از بعثت ایشان باشد البته انصاف
نسبت با ایشان صحیح خواهد بود بلکه باطل خواهد بود و خبر بر گناه بر ایشان از انصاف است چنانکه
معلوم گردد **مطلب دوم** آنکه هر گاه از ایشان گناه صادر شود لازم می آید که خداوند عالم بندگان
خود را از افعال صبیح کرده باشد زیرا که متابعت پغیران را قولا و فعلا بر بندگان خود لازم و اعزاء
بشیخ فخر است و بر خلاف حال است چنانکه معلوم گردد **مطلب سوم** آنکه اگر گناه از ایشان صادر شود
اجتماع شدن لازم می آید زیرا که متابعت در همین گناه از باب آنکه گناه است عافیتش باید نمود
از راه آنکه فعل پغیران و متابعت او بر بندگان لازم است و اما متابعتش باید چه و این نیز محال است
چهارم آنکه اگر گناه از ایشان صادر شود بر مکلفین منع و زجر ایشان از باب دلائل و وجوب امر
بمعروف و نهی از منکر واجب خواهد بود و حال آنکه چون متضمن انباء پغیران حرام و غیر مجوز است
پنجم آنکه چون ایشان مردم را برین یک میبندد پس اگر خود در و حق اطاعت خدا را نکند لازم
می آید که داخل در این آثار و آثار الناس بالآیه و تسمون انفسکم و انتم تقولون الکتاب انلا تقولون
باشد که کون جراتش این است که او را بیکدیگر و او را بیکدیگر و او را بیکدیگر و او را بیکدیگر و او را بیکدیگر
نخاستند که کتاب خدا را یا تعقل میکنند و داخل بودن ایشان در این باب باطل است بالا
جامع **ششم** آنکه اگر معصیت از ایشان صادر شود طاعت نفس خود خواهند بود و جایز اند در

فرموده است لَا تَبْأَلُ عَمَلًا وَلَا يَبْأَلُ عَمَلًا یعنی هر چه عملی باشد و بهیچ چیز از آن دریغ مکن
 اثبات این مطلب بسیار است و ذکر آن در این کتاب و کتاب دیگر و مقام و منزلت و در بحث و در بحث
 اثبات عصمت امام نیز با مثال همین دلائل احیاء می شود آنچه را که در اینجا ذکر شد در انعام
 بتوفیق ملک عالم ذکر می نمایم و بناید داشت که معصوم از گناه و عیور و برزخ آن بهتر است
 اگر عیور و برزخ گناه باشد عصمت و صفات کامل خواهد بود و برزخ گناهان توبه خواهد داشت
 و این باطل است پس اعتقاد باید نمود که خاتم الطبی چند نبی است و او را پیش از او و پیش از او و پیش از او
 و کمال عقل و شرف و کرامت و با اختیار خود تزلزل معصیت کند و بسبب ضعفه باطن از اخلاق
 ذمیه و تعلیه آن صفات حسنه و نیکو خدایند بر دل او بر توانی و پوسیده و بهیچ شیئی عطا
 جلال حق تبارک و تعالی در دوش است از کمال معرفت هوای خود را منظور نظر پروردگار خود دانند
 و ضعیف و ضعیف و ضعیف و در آن است بگردن طویش نکرند و هیچ یک از اهل انسانی اختیار او نیست
 و باید داشت که بهیچ و نشان بر ایشان در تبلیغ رسالت و وحی نیست و الا شوق و اعتقاد بقول
 ایشان خواهد بود و باطل است جای هر علم است و احدی را خلاف نیست و اما در غیر و حی از
 امور عادی و عبادت پس مشهور میان علمای امامیه آن است که جای نیست و بعضی دعوی ایجاب
 نیز بر این کرده اند و هیچ نظر حقیقی بر این نیست که بهیچ وجه بر ایشان روایت پس اسباب ذکر
 بهیچ و داشتن حق است باشد بر ایشان را نظر بمصالح نفس الاوریه و مواضع که موجب است اعتقاد
 و درم نیست بر ایشان نشود و در باره ایشان جایز است فصل چهارم در بیان وجوب انصاف ایشان
 از جمیع امت خود بدانکه پیغمبر با افضل از جمیع امت خود باشد و عالم از خبر باشد زیرا که اگر احدی
 از امت افضل از پیغمبر باشد لازم می آید که خود در پیش آن پیغمبر تفصیل مقصود بر فاضل کرده
 باشد و این حکم عقلی است و هیچ بر خداوند عالم هیچ است بحالات چنانچه معلوم کرد بدو یا
 جمیع علوی که امت باها احتیاج دارند عالم و واقف باشد و بریور صفات کامله مثل قوت عقل
 و مقامات و کمال کم و شجاعت و سخاوت و ایثار و بکران و بخود و مواضع و علم و صبر و ورع و غیره

و درین و خواها از صفات کامله علی باشد و صاحب و شرف از صفات و بهیچ چیز از آن دریغ مکن و وحید
 و عرص و محبت و بنا و سود خلق و جین و خواها از صفات و بهیچ چیز از آن دریغ مکن و وحید
 و صفات پیغمبر این است که بعضی از حکماء ذکر کرده اند که قابل و بهیچ چیز از آن دریغ مکن و وحید
 طبعیه و حیوانیه و نفسانیته و مطیع و مطهر و عفت شده باشد و مقتضای این ضابطه نیز ظاهر میشود
 که معصومین برزخ معاصی مجبور نیستند چنانچه سابقا مذکور شد زیرا که کسیکه جمیع قوای طبیعیه
 او محکوم عقل او باشد محالات است که معصیت از او صادر گردد و جمیع معاصی و در نظر عقل فحیح
 است و هر که معصیتی از او صادر میشود تا یکی از قوای طبیعیه او مثل شهوی یا غضبی غالب بر قوای
 عاقله او شود ممکن نیست که در یک معصیت گردد و باید داشت که جمیع پیغمبران از اراض و قاضی
 که موجب ضرورت عالم خلق میشود باید بری باشد و مدح و ذم و ثواب و عقاب
 سنتهای است مثل سجای و بطاری و خواها باشد و کارهایی که منافعی و مروت باشد مثل چیزی
 خوردن و در کجاست و باز از او صادر شود فصل پنجم در بیان انصاف پیغمبران و امامان از اهل
 علمای امامیه اتفاق کرده اند بر انصاف پیغمبران و ائمه طاهری صلوات الله و سلامه علیه و جمیع
 از جمیع ملائکه و احادیث بر پیغمبر و ائمه طاهرات اقریب و اقریب و اقریب و اقریب و اقریب و اقریب و اقریب
 این مطلب بسیار ذکر نموده اند هیچ صدق محمد بن عبد الله با بوبرقی علیه الرحمه در سال اعتقاد داشت
 خود پیغمبر با بد اعتقاد و مادری پیغمبران و رسولان و امامان صلوات الله علیه است که ایشان از
 فرشتگان بهتر اند زیرا که وقتی که خدا بهم فرمود إِنِّي جَاعِلٌكَ خَلِيفَةً فَا لَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ
بَعْضًا وَبَسَّطْتُ الْخِطَابَةَ وَهِيَ سَجْدَةٌ تَسْتَغِيْرُ لَكَ وَتَقْدِيرُ لَكَ قَالَ إِنَّ أَعْلَمَ مَا لَا تَعْلَمُونَ این سخنانی بود
 برای منزلی که آدم را علیه السلام بود بر ایشان را و شکی در این نیست که خدا برای منزلی است که بالا
 از منزلت ایشان باشد و این علم آدم علیه السلام موجب فضل اوست بر ملائکه قال الله تعالى
وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُوا بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنَّكُمْ عِنْدِي
فَإِنَّ أَسْمَاءَكُمْ لَا تَعْلَمُونَ إِلَّا أَنْتَ الْمَلِكُ الْحَكِيمُ قال لا أدعهم أن يخبروا باسماءهم فلو أن

باشد و مفاد آن دعوی بغيري بوده و با طلب خصم مطابق مطلوب ادعا باشد بغير مقصور بر امر معين
یا امور معينه نباشد پس اگر تعطل باشد کفری طاعت بشر باشد مجزئ است مثل صلوات بر محمد و آل
از باب تبعیده و هم چنین اگر کفری طاعت بشر بوده لکن از اتصال عاده برخداوند باشد مجزئ خواهد
بود مثل اینکه در وقت طلوع اوقات بگوید که مجزئ من این است که لکن اوقات طلوع میکند و
هم چنین است اگر تعطل کفری طاعت بشر بوده و از اتصال عاده برخداوند باشد بغير مقصور بر امر معين
دعوی رسالت صادر شود چنین فعل نیز مجزئ نباشد بلکه این کلمات خواهد بود مثل ما بعد از
و هم علی السلام و اگر تعطل از اینان یا آن عاجز و از امور عاده برخداوند است الهی نیز نبوده مقادیر
دعوی رسالت لکن محصور در امر خاص یا امور شخصی باشد نیز مجزئ نخواهد بود مثل اینکه کسی
دعوی رسالت کند و شفا دادن کوران را مجزئ خود قرار دهد و خصمی گوید که اگر تو نبوی
خدا را بر ما تکلم کن او گوید من کور شفا میدهم و مجزئ من محصور در آن است این نیز مجزئ
نباشد زیرا که مجزئ آن است که موجب سکات و عاجز نمودن خصم گردد و چنین امری موجب
سکات خصم نمیشود و اگر از مذهب نبوت خارق حادث صادر لکن مخالف باشد با آنچه خصم
از او طلب نموده از آن مجزئ کاذب گویند چنانکه نقل کرده اند که سبیل کذاب که دعوی بغيري
کرده با او گفتند که عهد برای کوری ده و ما کرد و دشمن شد او کبریا طلبید که یک چشمش کور بود
کرد آن چشم دشمنش نیز کور شد گفتند عذاب دهان میاد کش را در چاه کشتک شده بودند
آب آن جاری شد آن ملعون آب دهان خود را در چاهی که آب داخل مله خشک شد پس اگر تعطل
دعوی بغيري کند و گوید خدا را برای ریاست دین و دنیای خلافت میبوت و نموده و دلیل
و برهان من این است که هر چه از خورق حادث از من خواهد بود اول قدم دردم از او طلب نمایند
که اگر رات بگویم ما را بدو هم کن یا فلان مرده را زنده گردان و او دهان ساعت بعد آورد
البتة میدانیم که او رات بگوید زیرا که خدا بر هر چه خواهد داد و علم او بر هر چه خواهد داد
است چنانکه سابقا ثابت و معلوم کرد پس اگر این کاذب باشد برخداوند عالم لازم است

که تکذبات چنین خارق حادث بر دست او جاری کرد و در آن لازم می آید که بندگان خود را در
اطاعت آن کاذب اعتراض بفرستند و این برخداوند عالم لازم می آید که بندگان را
نصرت بماند پس کاذب و صادق ممکن نبوده باشد و با وجود عدم امکان تعین تکلیف با طاعت
و انقیاد بغير صادق باشد و این تکلیف بآلایان است و برخداوند عالم و اینست **فصل**
در اثبات نبوت و رسالت پسند آید و غیر اسفند حبيب الله العالمين اشرف الاولين والاخرين محمد
بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف صلوات الله علیه و آله المعصومين دلائل ابطال طلب اگر چه
مستدوره و بر این بر آن متکرم است لکن ما در این کتاب بذكر شش دلیل گفتار جناب **دلیل اول**
دلیل عقلی است که بعضی از اجداد علما در این باب ذکر کرده اند که چون روی سخن در اثبات انبیا
بما بعد از انصاری است پس بگوئیم بعد از اثبات وجود مانع حکیم با واجب الاطاعة و رسول از
جانب حضرت خداوند از برای بندگان نیست اول با اتفاق ما و خصم باطل پس البتة واجب
الاطاعة از جانب خداوند دارند و آن واجب الاطاعة را غیر از غیر آن معروض من هست که او آید و غیر
در شرق و غرب عالم نشر است مثل محمد و ابراهیم و موسی و عیسی و با ایشان است اول با اتفاق ما
و خصم باطل علوه بر آنکه وجوب اطاعة بغيري محروفت تکلیف بآلایان است و بیعت پس حجب
الاطاعة از جمله اینکانه است که دعوی نبوت کردند و شریعت دین و شریعت نمودند پس خلاف از این
نست آنچه از ایشان رسول و واجب الاطاعة بندگان هستند با همه ایشان اول باطل است زیرا که
آب بعضی با بعضی لایعین است که راجع بغير است بغير بندگان بخیرند در اطاعت هر یک که خواهند
با بعضی معین است اول با اتفاق ما و خصم باطل با آنکه اگر بغير است پس کسیکه نبوت بخیر اختیار کرده
مجبوب خواهد بود پس باید انبعض معین باشد و خلاف از این نیست که آن بعضی معین که اطاعت او
واجب است با قبل بر نبوت او ضعیف با بدون دلیل است ثانی با البتة باطل چنانکه در فصل
سابق بیان کرد پس باید آن بعضی معین دلیل بر نبوتش باشد و خلاف از این نیست که با دلیل که
دلائل بر نبوت او میکند بر نبوت غیر هم نیز میکند یا همین اقصاء نبوت آن بعضی را بتمام آن کند

اول بالبدیه باطل است زیرا که اشکال در دلیل با صیغ بعض چنانکه مقرر شد بالبدیه
باطل است پس آن بعض باید دلالت بر عموم او بکند خصوص بخود او باشد و در دیگری
بافت نشود و در میان این پیغمبران که پیغمبر علی ایشان در عالم انشاء با ضرر و اتفاق خصم پیغمبر
از میان ایشان بیرون نیست هیچ اختصاصی بدلیله که در دیگری بافت نشود ندارد و دلایلی که در
خوبی با ریاضت و در حق بعضی دیگر باشد تحقیق نیست زیرا که دلایلی که اکثر مردم پیغمبر را با
نوانند شناخت خصم و معجزات و خوار و غارت و بواسطه حرمان اهل این زمان از بعضی حد
پیغمبران مشاهده معجزات ایشان بعضی پیغمبر متصور بلکه طریق علم بدلیل صدق دعوی هر یک نقل
و روایات معجزات ایشان خصم و چون رجوع بنقل و روایات شود از هر ایشان نقل روایات صدق
معجزات و خوار و غارت شده است بخوبی که احد بر احوال انکار نمایند پس بعد از رجوع باخبار و
روایات معلوم میشود که اخبار معجزات و نقل خوار و غارت پیغمبر مانند بن عبد الله بن عباس بنی
از اخبار معجزات سایر انبیاء اکثر و اظهر میباشد پس وجوب اطاعت و اقرار بر نبوت بعضی از ایشان
با ائمه باطل است پس باید هر ایشان پیغمبر باشند و پیغمبری جمیع خاله از این نیست که با عنوان نبوت
باصحی که هر یک واجب الاطاعت باشند تا وقت آمدن دیگری با عنوان غیر ترتیب مثل قرابت که هر
پیغمبر بر هر کس باشند و غیر احکام هر را کردن نمیشود با نوعی که هر کدام پیغمبر بر ائمه باشند
غیر ترتیب هر کدام باطل است زیرا که بعضی از ایشان تصریح بر ترتیب کرده اند و پیغمبر خلاف واقع
نمیکوید و نیز بعضی بعد از بعضی دیگر آمده اند پس نمیشود که اطاعت مناخر بر خلق مستقیم واجب
و نیز بعضی نوع احکام بعضی کرده اند پس از جمیع صور بخلاف در مقام بقصود صحیح بلایه ما ند که
پیغمبر بودن هر ایشان بدلیل و مطلب همین است که ثابت کرد بدو این دلیل را بوجود دیگر نیز نمیشود
میوان کرد که ذکر آنها موجب علم بر آید همین تقریر نیز اگر اکتفا باشد روایات مطلب کتاب میکند
دلیل دوم آنکه چون در فصل هفتم ثابت کرد که حقیم پیغمبر لایق بندگان پیغمبر باشند تا
با ایشان نشانه و بر مایه باشد که اکثر خلق با آن ایشان پیغمبر را و توانست شناخت و دانست که

آن نشان و برهان عبارت است از معجزات و خوار و غارت پس هر که ادعای پیمائت از جانب حق
الغیر نماید و بر طبق آن معجز و خوار و غارت آورد و صدق اولاد و اعتراف بنبوت او و تحم است
و حضرت سیدنا محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله دعوی پیمائت نمود و بر طبق دعوی
خود معجزات بسیار و خوار و غارت بسیار آورد پس از اعتراف و عت بر پیمائت آنحضرت
واجبات اقامه دعوی و سالت و پس از عت و اجماع در روشن و خصم و بحال انکار و اطلب
نمیشد و اما اینکه بر طبق دعوی خود معجزات و خوار و غارت بجا آورد پس ارجاست منوالی که
هر کس در مقام خصم و تابع بر آید چنان بر او واضح و روشن میگردد که هیچ غبار شک و شبهه در خاطر
او باقی نماند زیرا که کافر مسلمین و فاطمه مؤمنین خلطاً عن سلف اکثر آنها را نقل نموده اند و در کتب
و دقا و ضبط ثبت کرده اند بعد از انشاء و نقل آنها از نقل بودن و ستم و اسکندر و جود
چنین و کاشف برتر و اگر کسی با وجود تتبع در کتب نواری و سایر ملاحظه اخبار منکره و حکایات متواتره
و قرآن منصف علم معجزات ائمه و کائنات هر زمانه یقین که علم معجزات سایر انبیاء و حاصل نخوا
شد زیرا که حکایات خود روایات معجزه موسی و حکایات نصاری در اثبات معجزه عیسی و داده
علم معجزه ایشان مثل روایات مسلمین و روایات پیغمبر خاتم النبیین غیبا شد چه در ظاهر و در سیر
پیشتر و زمان ایشان زمان پیغمبر خود نزدیک تر و قرآن منصف بر اثبات مدعیان ایشان و از روایات
و بعضی بر اهل اضاف واضح و روشن است اگر کسی بحث کند که مسلمین نیز معجزات موسی و بعضی را
حکایت میکنند بخلاف معجزات محمد صلی الله علیه و آله جواب گوئیم که مسلمین خبر از مشاهده معجزات
ایشان میدهند چه عیسی از مسلمین در زمان پیغمبری موسی و عیسی بوده اند بلکه قبول آنها و حکایت
آنها نیست مگر بواسطه خبر دادن پیغمبر از زمان و اعتراف بر سبب و صدق انبیا و جان پس
اگر دین اعتراف خصم مطلب ثابت و اگر قرآن کتب آنحضرت را نماید مطلقاً و اصلاً معجزه از موسی
و عیسی را قبول خواهند نمود و اگر قرآن که خبر از معجزات ایشان است کلام خدا باشد و دروغ نباشد
موسی و عیسی را هیچ معجزه ثابت نخواهد بود و اگر قطع نظر از بقره شود و گفته شود که حکایات مسلمین

زین بجه خبر دادن بغير ايشان است پس باز فائده خواهد بخشید چه در بصورت اخبار صلیه
بآنها بنقل بود یا ضارفت که غریب شقی از سلیک کفر هستند خواهد بود و دانسته حکایت
ایشان در اندام علم عجرات بغير خود بر دایات اهل ایمان در باب اثبات عجرات انداخته و جاب
نمیرسد بلکه ظاهر این است که اگر باین قریب اخبار و بجز سید را بر ثابت شود علم حاصل نخواهد شد
بجلیت از و تابع ما بجه چون طوفان روح و آمدن فرعون و غرور و بلاد نایب چون خطا و تصور
و چین و هند و اخبار از آنها بعد و عشری از اعداء و اندک از اخبار عجرات سید را بر نمیرسد
و حال آنکه بیستم که علم هر یک از آنها از برای ما حاصل است پس شکست در عجرات آنحضرت نیست
مگر از راه گنج و عناد و عجرات انبیا کائنات بر دو قسمند یک قسم عجرات است که در عصر آنحضرت
از او صادر شده و اهل آن عصر مشاهده آنها را نموده اند و اشیا ما جماعت که از او دارند نشان
حضور و بعضی از آن حضرت بی نصیب میباشیم از مشاهده آنها هر چه نداریم و لکن سوار بر آفتاب
شده است و آنها نیز بر آفتابی چندند نهی است که متعلق بدین شریف آنحضرت است مثل سالع بودن
نور از جبین آنحضرت و بدین ارفع سر و بلند گفتن سکر زده در دست مبارک آنحضرت و او را سائید
بنودن در آفتاب و خوابها بقتضای که در کتب احادیث و بیضا و ثبت نموده اند قسم دوم عجرات است
که متعلق با امور عاقله و انوار علوی است و آن نیز بسیار است مثل شوق و بر گردانیدن آفتاب و
نازل شدن مایه بر اهل اهل بیت از آسمان قسم از عجرات که در عصر آنحضرت واقع شده تکلم
مؤمن حیوانات است مانند سخن گفتن آسمان و شهر و کوه و سوسمار و خوابها قسم از عجرات اطاعت
جادات و نباتات است و آنحضرت را و سایر ائمه از آنها در حق حضرت ظاهر شده مثل اجابت غوغا
درخت و نابیدن سون خانه در مضامین آنحضرت قسم مستجاب شدن دعا ما می آنحضرت
است و در زنده کردن مردگان و روشن نمودن کوران و خوابها و قسم استیلائی آفتاب
است بر دشمنان و امانت نمودن ملائکه از آسمان را و زود دفع غذا و حصول آن قسم استیلائی
آنحضرت است بر جماعت شیاطین و جنیان و ایمان آوردن ایشان بدست مبارک آنحضرت قسم عجرات

دادن از امور پنهان و امور آئینده است مثل خبر دادن از دولت بی اینه و اینکه ایشان هزار ماه
سلطنت خواهند نمود و خبر دادن از دولت بی عباس و مطلوبی اهل بیت خود و شهادت حضرت
امام حسین علیه السلام و خوابها قسم از عجرات آنحضرت معراج و رفتن حضرت است و هر
از این اشخاص را از ادبی چند است که هر یک با سائید منکره معبره در کتب اصحاب مضبوط و
مسطور است و اگر آنها مؤثر است و اگر هر یک از عجرات آنحضرت بعد توان رسید باشد شک نیست
که از نقل مجموع آنها بهین حاصل میشود و بجز مشترک میان آنها بیست و پنج بعد و در عجرات فی الجمله حاصل
میشود و اینها علما توان منوی گویند مثلا نقلهای بسیار و حکایات بسیار از غزوات و جدوب و ستم
بما رسیده است که هر یک از آنها دلالت بر بخت و ستم یکدیگر است و اینها از آن نقلها در زمانه ایشان
که آمده علم از برای ما یکدیگر از مجموع آن نقلها علم ظنی از برای ما حاصل میشود که ستم خلیع بوده
است پس اگر ستم نکند و توان هر یک از عجرات بجه یکدیگر است و انکار کند که از نقل جمیع عجرات بجه
ما حاصل است و بجه که از آن فرار شیوا و است که در کتب احادیث ثبت نموده اند علم ظنی حاصل می
شود که فی الجمله آنجناب صاحب عجرات بوده است و همین دلایات نبوت او کافی و کفایت در مقام
انکار ابغضی بر آید بر اولاد است که انکار جمیع اخبار مؤمنان را نماید و این شخص مکاره و گنج
است بلکه بر چنین شخصی لازم می آید که انکار امور غریبه را نیز نماید و سخنان چنین شخصی را بجز
فراموشی و در جواب و بجه سکوت و خاموشی سر را در و شایسته نیست قسم از عجرات و ستم
اول از عجرات آنحضرت عجرات است که در این زمان باقی است و در میان مردم با نقل موجود و اخبار
باخبار و حکایات ندارد و ما قیام قیامت نیز باقی خواهد بود و آن عجرات است و آن را عظم عجرات
آنحضرت است هر آن عده می نمود با جمیع فصای آن زمان و بلغای آن عصر و او آن و فرموده که اگر
در بجه بی من شک دارد مثل این قرآن بیاورد و هیچیک با وجود بلوغ آنها بعبادت بر شسته
و نهایت در وجه بلاغت یک آیه مثل آن توانستند آورد و در وجه اخبار آن در بیان طاعت خلافت
است که با از عاتب فصاحت و بلاغت است یا آنکه هرگاه معارضه میکردند حقیم صرف ثلویث ایشان

اینه را تا الله با برآمدن و الاخوان و تا آخر بر او خوانند گفت دیگر خوان چون مکرر کند گفت
 چند سو کند که جلالت و حسن و طراوت دارد و شاخهاش پیوسته و صداهش با آواز وند
 است و **و کجاست** از جهت غریب است که هر چند که بیع کلام فصحا و اشعار و خطب ایشان
 نماید و باین نظم عجیب و شیب باین اسلوب غریب بیاید چنانچه منقولست که چون فرشت از او
 و غریب اسلوب آن می شنیدند بیز و لبیدن میبردند که از حکماء عرب بود و از در فصاحت
 و بلاغت و رای و تدبیر مسلم داشتند و با او گفتند که برو و کلام محمد را بشنو و چاره بکن رای ما که حق
 او را بچشم بستیم و هم پس از بزدلت آنحضرت آمد و گفت شعر خود را بخوان حضرت فرمود که شعر نیست
 ولیکن کلام خدا و ندعایت که پیغمبر از او فرستاده است پس حضرت سرور محمد را بر او خواند چون
 باین آیه رسید **و ان آرموها فقل انذروکم صاعقه تثل صاعقه ما و توفد بدش بر زبده و بر هایش**
 راست شد و بر عادت دیوانه خود برکت پیر فرشت بسیار رسیدند که سالار او سلطان شده باشد
 و او غم بوجمل بود پس بوجمل از نو آمد و گفت ای محمد ما سر شکسته و رسوای و بدین محمد میگردد
 گفت نروم بر دین شام و لیکن حق صعبا را نوشیدم که بدنها از آن پلرزد و بوجمل گفت ای اشعراست
 گفت نه گفت خطب است گفت خطبه نیست زیرا که خطبه کلام مصلحت و این کلام پراکند است و بعضی
 بعضی نمیباشد و از احسن و جلالت و حسن که وصف نتوان کرد گفت پس که آن است گفت نه گفت پس
 چه گویم گفت بگذر تا مگر بگویم پس دوزخ بگر گفت بگو که با و است زیرا که دلهای مردم دایمی
 و با **و کجاست** در عدم اختلاف در آن است با وجود نزول آن در ارضه مطاوعه و بدین معنی و حال
 اگر هر گاه که چنین باشد البته و غریب آن با در معنی با در فصاحت یا در غریب اسلوب اختلاف
 بسیار پیدا و در چنانکه صریحا بید **و کان من خیر خلق و قد و احب الی الله کما** زیرا که از منزلت
 کلای با بطول صا در نمیشود که شغل بر توافیق و اختلاف نباشد چنانکه هر فصیحی که ملاحظه
 نماید اگر قصه دیگر فصیح است و اگر بیست و هفت و بیست و هشت و کلای که از اول و آخر و دیگر بیست و هفت
 فصاحت باشد صا در نمیشود مگر آنکه که هیچ اختلاف در ذات و صفات او نباشد و **و کجاست** از جهت

اشغال بر معارف ربانی و بر آیه و آت و در بیان عرب خصوصا اهل مکه علم بر طرف شده بود و
 آنحضرت قبل از آنکه با علما و اهل کتاب و غیر ایشان معارف می فرمود و معارف بیلا و دیگر غیر
 خود که طلب علم نمایند با وجود این بجز حکماء و چندین فرزانسال در معارف الهی مکرر کرده اند که
 هر سوره و آیه با حسن و جوه بیان فرموده و امری که مخالفت عقول سلیمه و افهام مستقیم باشد
 در او نیست و این اعظم معجزات قرآن است و بیگانه آنحضرت عرب کریم علم و ادب مشهوره آقا
 بوده اند از نور علم و آداب و اخلاق خود ساکنان سبع طباق گردیدند و علای جهان در کتاب
 کالات با ایشان خراج شدند **و کجاست** تا غیر اشعاع آن در نفوس این جهان عجزی است که حق
 که نفس و نه الجله از کد وراثت عالم طبیعت مصفی شده باشد و لغات افول عالم حضرت بر او جلوه
 کرده باشد بجز اشعاع انکلام معجز نظام اثری از آن در نفس خود مشاهده میکند که در اعجاز و انوار
 که از کلمات بی نوع انسان مشاهده میشود **و کجاست** اشغال آنست بر فصل نیل به ساین
 و احوال متفرقین سالکین با وجود آنکه توازن ثابت شده است که پیغمبر در نزد هیچ معنی در س نخواهد
 بود و در هیچ هیچ کتابی از کتب نکرده بود و قصص امم سابقه را در هیچ موضع نخواهد بود و مع ذلک قرآن
 شغل است بر قصص حکما و انبیا و بزرگان و جمیع طرایف با وجود شدت عناد نتوانستند بر او پیش
 خلاف واقع پیدا کنند **و کجاست** اشغال آنست بر آداب و شرایع و غیره زیرا که در مکرم اخلاق
 آنحضرت حکما و علما سالما مکرر کرده بودند و در سوره اشعاع از بیان فرموده و تا نوین بر این صانع
 عباد و رفیع رابع و ضار مقرر کرد و پند که در هر باب بر چند عقلای جهان تکرر نماید حدیث
 در آن نمیتواند یافت و در هیچ امر عاده و غیر از آنچه در کلام معجز نظام و شریعت سید انام مقرر گردید
 نمیتواند ساخت **و کجاست** از جهت خواص و امار و سوره ایت که هر آن که شایع جمیع دردهای جسمانی
 و روحانی و دفع مضار نفسانی و سانس و شیطانی و امن از غار و ظاهری و باطنی و دشمنان اندر و
 و بیرونی و هزار و پات و سوره فرات است و تجارت مادی و معنوی که در پرتو آن و آن در جگر
 ملوب و شقای صد و در و بر طبیبان مفسدین ربانی و نجاست از شبهات شیطانی زیاده از آن

که کبریا حال انکار مانده باشد **و هفتم** از جهت اشغال انان با اخبار متعبد که غیر از جناب الهی
الهی احد بر آن اطلاعی نیست و آن در قرآن مجید بسیار است و اخبار و شواهد و آن بر دو قسم
قسم اول آنست که در بسیاری از آیات که میخوانیم خبر داده است باینکه کافران و منافقان در دعوی
خود میکنند و با یکدیگر بران و میگویند که در میان خود میگویند و میگویند
و بعد از خبر دادن مکتوب آنحضرت نمیکند و اظهار نکات و دشمنانه میگویند و چون در جنگ
خفی با هم میکنند اندیشه میکردند که هین ساعت جبرئیل یا حضرت خبر خواهد داد و از آن
نبیل با آن در قرآن مجید بسیار است و ما در اینجا یک کسب میفایم **آیه اول** **وَلَا تَقُولُوا**
است که میفرماید **وَلَا تَقُولُوا هَذَا هُوَ الْغَيْبُ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى رُسُلِهِمْ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ**
وَاكْفُرُوا بِالْحَقِّ كَمَا كَفَرْتُمْ بِالْحَقِّ در باب نزول این آیه شریفه روایت کرده اند که یازده نفر از
یهودان خبر با یکدیگر توطئه کردند که هر یک نزد محمد و در اول روز با او ایمان می آوریم و در
آخر روز کافر میشویم و میگوئیم که ما اوصاف او را موافق با آنچه در تورات خوانده بودیم
شاید که باعث سخط خدا و مسلمانان گردد و او برگردد و خاتم از توطئه و عهد بهمان ایشان
ببهر خود را مطلع گردانند **آیه نهم** **وَلَا تَقُولُوا هَذَا هُوَ الْغَيْبُ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى رُسُلِهِمْ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ**
لَقَدْ أَنْزَلْنَاهُمْ غَافِقًا عَلَيْهِمْ که در باب جمعی از منافقان یهود نازل شده که عیوض حضرت
می آمدند و اوصاف حیدر آنحضرت را خدا میفرمودند و میکنند که ما ایمان آورده ایم چون جنگ
می رفتند بعضی با بعضی میکنند که چرا آنحضرت را علم ازاد و تورات و تفسیر شما آتشوده است از او
صاف آنحضرت در نزد مسلمانان اظهار بهما آید و حق هم از ایشان را در بعضی از آنرا انکار
و ناش گردانند **آیه دهم** **وَلَا تَقُولُوا هَذَا هُوَ الْغَيْبُ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى رُسُلِهِمْ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ**
در سابق جمیع کردن در شبهای ماه رمضان حرام بوده و بعضی بهمان در شبها رنگ با بخت
نشدند و حق هم از ایشان خبر داده **آیه دوازدهم** **وَلَا تَقُولُوا هَذَا هُوَ الْغَيْبُ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى رُسُلِهِمْ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ**
که او را در شده است **وَلَا تَقُولُوا هَذَا هُوَ الْغَيْبُ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى رُسُلِهِمْ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ** میگویند میگویند

و شما انگشتان خود را از چشم **آیه هجدهم** **وَلَا تَقُولُوا هَذَا هُوَ الْغَيْبُ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى رُسُلِهِمْ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ**
نازل شده که در باب خلافت حضرت امیر المؤمنین **ع** نشان گرفتند و توطئه کردند که چون حضرت
رسول **ص** بعید برسد او را هلاک کند و در میان ایشانند که شتر آنحضرت دم کند و خونم بعد از
توطئه ایشان قبل از آنکه بملا آورند حضرت را مطلع گردانند و آمدند و سوگند دروغ بار کردند
که ما نکشیم و دروغ ایشان را ظاهر گردانند و میگویند خود را **وَلَا تَقُولُوا هَذَا هُوَ الْغَيْبُ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى رُسُلِهِمْ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ**
لَقَدْ أَنْزَلْنَاهُمْ غَافِقًا عَلَيْهِمْ و قیوایا تم پنا و ایضا سوگند بار میکنند بخدا که
نکشند و بعضی که کشند کفر را و کافر شدند بعد از اسلام ایشان و قصد کردند امر را که
بآن غیر است **ضمیمه دهم** از آیات که خبر انبیا میدهند یا به است که از امور آینده خبر میدهند
بیش از یک دوازده و بعد از وقوع مطابق بودند با آنچه در قرآن خوانیم به غیر خود را خبر داد
است و آن بسیار است مثل **آیه شصت و یکم** **وَلَا تَقُولُوا هَذَا هُوَ الْغَيْبُ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى رُسُلِهِمْ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ**
و جهان شد که خوانیم خبر داده است چنانچه از زمان نبی تا زمان الان کفر در دین و دین
سالست و در میان ایشان تنیده شد که با دشمنان هر سیده باشد و در هر ملکی که مستند از هر طرف
نایل برند و اگر بسبیل نبیند مال داری در میان ایشان باشد با اظهار پشیمانی می کنند از خوف جبر
دارند و مثل قول خدا **وَلَا تَقُولُوا هَذَا هُوَ الْغَيْبُ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى رُسُلِهِمْ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ**
مثل قرآن و چنین واقع شد که خوانیم خبر داده و مثل قول خدا **وَلَا تَقُولُوا هَذَا هُوَ الْغَيْبُ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى رُسُلِهِمْ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ**
وَلَا تَقُولُوا هَذَا هُوَ الْغَيْبُ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى رُسُلِهِمْ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ و بعضی از احکام میان یهود و نصاری
در بعضی دین و دنیا و امر و کراهی افزونند برای جنگ محمد **ص** خاموش گردانند از خدا و چنین
واقع شد که خبر داده و وعده فرموده چنانچه در میان این دو طایفه میسر است و هر که شنیده شده
است که میان یهود و نصاری عین و بیعت و روده حاصل شد باشد و در طایفه دیگر میفرمایند
وَلَا تَقُولُوا هَذَا هُوَ الْغَيْبُ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى رُسُلِهِمْ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ و بعضی پس بر روی در میان خود که برای خدا
کردن با تو و در دنیا و دین خواهد شد بر ایشان حرب و دشمنی پس مطلوب و مستحب خواهد شد

وچنان شد که فرموده در موضعی دیگری ما فرموده وَأَشْرَفْتُ عَلَى الْخَلْقِ و خدا نگاه میدار
 تو را از شرف مردم و جفت این وعده و صدق اشکلام نیز ظاهر کرد بدینچه در حدیثی در اهلاله
 انصرت نمودند توانستند که از پیش باور ساندند و در احادیث وارد شده که پیش از نزول این آیه
 از صاحبان ماندند سعد و حذیفه و دوشنها با سبای انصرت میکردند چون این آیه نازل شد حضرت
 فرمود احتیاج با سبای شما ندارم خدا حاضر محافظت من شده است و باز فرمود لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
الَّذِي قَرَأَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ که از آن آیه يَعْلَمُ بدینکه اگر واجب گردانند بر تو قرآن را البته
 برگردانده است تو را عمل بازگشت تو بعضی مکر معقله موافق شهود و در آن دودی حرم فتح
 مگردا برای انصرت بشود گردانند و ازین وجه مذکوره بعضی اگر چه مستقل در اثبات احادیث
 و لیکن بعضی از آنها نام و بعضی نام تمام بنماید بخوبی که از هم بعضی بعضی از برای متصف طالب
 خدا اصلاح و شبهه باقی بماند چنانچه در ضم این معجزه ظاهر با هر که احکامات سایر معجزات و تو
 بینه خوار و عادت صدق رسالت و ثبوت سید کائنات و هر د شعوری بخوبی واضح و بعضی
 میشود که اصلاح در آن مجال تکلیف و برود باقی بماند وَلَيْسَ إِلَهُ إِلَّا اللَّهُ که اگر چه اصلاح
 ثبت مطلب نمیشود لکن با ملاحظه سایر ادله بماند تمام از حقیت و ایمان بماند و آن این است
 که هرگاه بگیری بجهت نظام عالم باید باشد البته آن بجهت محمد بن عبد الله است زیرا که بنوازیات
 شده است که آن در درستی جمع صفات کمالیه و عادی جمع اراتی حسن و شویها عی شمس
 بوده است و مشکل جمع را بطلیه و عجله بخوبی که همچنان از انبیاء سابقین با برتری بود ماند
 و از آنجهت و قاطع حکم و مراتب علیه است که از کلمات انصرت و از کلام ظاهر او با وجود عدم
 تلهذ بجهت و در زمانه او و عدم تعلشان در پیش يَعْلَمُ بخوبی که هیچ دقیقه از او باقی برایش علیه
 و حکایت است که از کلمات ایشان خارج باشد و از آنجهت اخوان شریف قَدْ أَتَى الْقُرْآنَ بر مصالح
 امور عباد از معاش و معاد بخوبی که هر عالم بجهت میکند که تا پس از شریف و قرار نظر بقدرت مگر
 از جانب داناته کامل و بیستاهر مطلع از خفا فی امور و عالم با مراد و قاطع است با وجود عدم

در جمع انصرت بجهت با سبای و از آنجهت است که تو توصل جفت با انصرت و از کلام ظاهر بنا وصل
 علیه و از آنجهت سبای را فدا کان دام هلاکت که بواسطه توصل جفت با انصرت است و چنانچه در
 ایشان حاجت که شفاک ایشان حاجت خود و رسیدند و چنانچه در بعضی از خلعت تحت پوشا بودند
 و چنانچه که همان را که شرف هدایت نوشتا پندند و اینر حله با وجود ضبط و ثبت آن در کتب و ادله
 از اخبار و صحای است که کم است که خود بجهت این حادث عظمی بر سیده باشد چنانکه مکر و برای
 این بی جاعت روی داده که بمصافی عظمی و مهالک هاله که خوار و بواسطه توصل و استقامت
 با ملت طاهرین است و از این راه جمع اتمام ایست بکنار آمدن و از آنجهت است اینکه مشاهد
 میشود که هر چند بیست صحیح ملائمت شریع و احکام انبیاء نام را نماید برات عالیه و مثال
 دقیقه میرسد و بجهت شرووی و در قلب او پیدا و ضیا و نوری در دلش هویدا میکرد بلکه بنا
 میشود که بواسطه صاحب کرامات میشود و اینر حله نیز بعین حاصل میشود که اگر از این
 از جانب رب العزت بودی آری باین مراتب عالیه رسانندی و از آن قبیل است انچه از او نقل
 و قیام مدفن معصی الخیاب و از کلام ظاهر او صلوات الله علیه بر بعضی از اصحاب است
 و ظهور خوار و عادت مشاهده و معاینه کرده و اینر حله نیز در هر کس فریب بنوازیات
 است زیرا که انچه در مخصوص نقل شده و بر سبیل تقریر در کتب و ذخایر ثبت نموده اند اگر کسی
 جمع نماید کلام عظیم میشود و اگر ترابن بود که الخیاب و دعوت خود از جانب حق و بر حق بود
 ی با است و خدا ایشان نیز مثل مطایر سایر عباد باشد وَلَيْسَ إِلَهُ إِلَّا اللَّهُ آن است که کثرت و بی بی
 در آنکه حق تر از سال و سل و بعث انبیاء را بریزه و بجهت نمیکند و تخصیص بعضی از او منزه است
 بعث انبیاء و در سل و در بعضی دیگر بدین باعث و سبب بجهت نماید چنانکه بعد از نوح
 و از آن منتهی و اوله پیغمبری مبعوث نفرمود که صاحب برکت و دینی باشد تا زمان بعث
 حضرت ابراهیم و بعد از او نیز پیغمبری که صاحب برکت باشد مبعوث نکرد تا زمان حضرت
 موسی و هم چنین بعد از موسی تا زمان حضرت عیسی و البته این تخصیص را سبب و عللی است و

و مناصب و مقامات و سایر احوالات آنحضرت است از هنگام ولادت شریف او تا زمان وفات آنجناب که هر یک بر سبیل اختصار موافق مذهب علمای امامان و مطابق سلف فقهای ائمه عشرین علیهم السلام به هم الحاق صورت نگارش می پذیرد و در این فصل چند مقصد مقصود اول بیان آنست که علمای امامیه معتقد است بر آنکه ولادت با سعادت آنحضرت در هفتم ماه ربیع الاول شد و غایت اعیان آنست که در دهم و نهم از ایشان آنکه در هشتم یا در دهم ماه مذکور بود و شاذی از ایشان نالند باینکه ولادت آنجناب در ماه مبارک رمضان بوده و در روز ولادت آنحضرت نیز خلافت شهر میان علمای امامیه آنست که ولادت آنحضرت روز جمعه هنگام طلوع صبح بعد از نماز پنج روز از هلال آن صاحب قبل بوده و مانع گشتند که در روز شنبه بود و گویند که هفت سال از پادشاهی نوشر و آن مانده بود و بعضی گفته اند که در زمان سلطنت هر فرزند نوشر و آن بود و طبری گفته است که چهل و دو سال از ابتدای سلطنت نوشر و آن گشت بود و مؤید این است آن دوایت مشهوره که حضرت فرمود که مؤلف شدم در زمان پادشاه عادل ده و گفتم که ولادت آنجناب در میانیک در همین ولادت او بنه و رسیده اما در بسیار داده و ما بجهت رزب و زینت جبهه صفی اینکتاب بنکر و حدیث که یک شغل است بیبا گفتم که ولادت آنجناب و دیگری بخوبی است مرکبات و احوالات آن برگزیده حضرت ربیب الارباب را در بنایب اکفای ما هم اول حدیثی است که ابن بابویه علیه السلام نقل فرمودند که بن عباس روایت کرده است که بن عباس پدر او گفت که چون بابی پدرم عبدالمطلب عبدالمطلب را در شکم خود در روی او نوری دیدم مانند نور انوار پس گفت پدرم که این چراغ را شایسته بر سر او نهادند پس در خواب دیدم که از پیغمبر خدا در حق بن عباس آمد و بر او فرمود تا بر سر او و مغرب عالم برسد پس بر کشت تا بر بام کعبه نشست پس هر قدر پیش او را بحدیث کردند پس بآن مرغ حیرت میکرد پسند تا که نوری شد همان امان و زمین و مشرق و مغرب را فرود گرفت چون بیدار شدم از کاه که منی خرم بود پس دیدم گفت بن عباس اگر است باشد خواب تو میاید که از پشت عبد شریعی بیرون آید که اهل مشرق

و مغرب نایب او گردد بن عباس گفت که بعد از این خواب پیوسته در فکر عبد الله بودم تا وقتی که آنرا بعد از خود دیدم و آرد و او چهل و نهمین زمان فریض بود و چون عبد الله بر حث آمد و اصل شد و حضرت رسول از آنرا متولد کرد بدیدم نور از میان دو دیده آنحضرت لامع بود و چون او را در بر گرفتم بوی مشک از او عیشام رسید و مانند نافه مشک خوشبو کردیدم پس آنرا را خبر داد که چون او را در زانین گرفت و شد بدیدم صدای بیبا و شنیدم از غایت که در آن بودم که هر چه بجان او همان شباعت نداشت و علی از سندس پشت دیدم که بر جبین او زانوت او چنان بود که همان اعدان و زمین را پر کرده بود و نوری دیدم که از سر آنحضرت ساطع شد که امان را روشن کرد و در هر ماه شام را دیدم که از بیبا نوری نور ساطع یافته شده بود و در روز و در هر زمان بیبا را مانند اسف و دیدم که با مال گشوده بودند بر در زمین و شهر اسیر و دیدم که کذشت و یکشت اعیان را چنان خواهند دید که امان و در هر سال از نو شر و آن مانده بود و بعضی گفته اند که در زمان سلطنت نوشر و آن گشت بود و مؤید این است آن دوایت مشهوره که حضرت فرمود که مؤلف شدم در زمان پادشاه عادل ده و گفتم که ولادت آنجناب در میانیک در همین ولادت او بنه و رسیده اما در بسیار داده و ما بجهت رزب و زینت جبهه صفی اینکتاب بنکر و حدیث که یک شغل است بیبا گفتم که ولادت آنجناب و دیگری بخوبی است مرکبات و احوالات آن برگزیده حضرت ربیب الارباب را در بنایب اکفای ما هم اول حدیثی است که ابن بابویه علیه السلام نقل فرمودند که بن عباس روایت کرده است که بن عباس پدر او گفت که چون بابی پدرم عبدالمطلب عبدالمطلب را در شکم خود در روی او نوری دیدم مانند نور انوار پس گفت پدرم که این چراغ را شایسته بر سر او نهادند پس در خواب دیدم که از پیغمبر خدا در حق بن عباس آمد و بر او فرمود تا بر سر او و مغرب عالم برسد پس بر کشت تا بر بام کعبه نشست پس هر قدر پیش او را بحدیث کردند پس بآن مرغ حیرت میکرد پسند تا که نوری شد همان امان و زمین و مشرق و مغرب را فرود گرفت چون بیدار شدم از کاه که منی خرم بود پس دیدم گفت بن عباس اگر است باشد خواب تو میاید که از پشت عبد شریعی بیرون آید که اهل مشرق

انصرت بنیم بود و کم بود که صدای خنده انصرت ظاهر شود و گاه ندایهای نگرته ظاهر میشد
در خندیدن و چون بماند معرفت اوقات شریف خود را سر مصطفی کرد و چون برای عبادت حق
و جزای برای زنان و اهل خود و جزیره برای خود و چون که برای خود گذاشت بود بر مردم مصطفی
مستور و هیچ از ایشان ذخیره نمیفرمود و اولی صوف خواص میکرد و بعد از آن مشغول عوام میکرد
و هر کس را بیدار ضلالت و درین زیاده پیدا بود و در احتیاج متوجه ایشان میشد و بفرمایند
ای آمد و موجب صلاح است بود برای ایشان بیان میفرمود و مکرر میفرمود که حاضران آنچه
ازین میشود بماند برسانند و میفرمود برسانند باین حاجت که اگر حاجت خود را باین نوازند
رسانند بمرسکه هرگز رسانند بسلطان حاجت کس را که قادر بر رساندن حاجت خود نباشد حق
قدیهای او را و قیامت ثابت گرداند و غیر از این سخنان فائده مند نزد انصرت یعنی مددگوئی
و کسب بر لغزش و خطای سخن مواظبه نمیفرمود و بفرمایند داخل میشدند بجلس انصرت طلب کنند
علم و منفرد نمیکردند مگر آنکه از حلاوت و حکمت چشیده بودند و چون بیرون می آمدند بفرمایند
نیکست و دلدادی مردم میفرمود و ایشان را نصرت نمیفرمود و کم هر نوی را که می داشت و در
بر آن قوم دلی میکرد و اندوختن مردم در عذر بود اما از ایشان کاره نمیکرد و خوش روئی
از ایشان در هیچ نمیداشت و جویباری انتخاب خود میفرمود و احوال ایشان میکرد و از مردم بی بی
انصر شایع است در میان ایشان و نیک را بخدمت میفرمود و تقوی میفرمود و بفرمایند هیچ میفرمود
در قطع آن میفرمود امورش هر منصف بود و اولی و شرط و اختلاف در کارها پیش نبود هرگز
غافل از احوال مردم نمیشد مباد که غافل شوند و بسوی باطل میل کنند و در حق کوتاهی نمیکرد
و از آن نمیکشت و بیکان خلوت نزد یک خود جایز و اصل خلق از او که بود که خبر خواهم
او برای مسلمانان بیشتر باشد و بزرگ روی مردم نزد او که بود که مواسات و معافیت و امانت
و با دی مردم بیشتر کند و ادب مجلس انصرت چنین بود که در مجلسی نشست و برنجوانت مکر
باباد خدا و در مجلس حاجت مخصوص برای خود قرار نمیداد و بی میفرمود از آن و چون داخل مجلس میشد

و در آن مجلس خطای بود بی نشست و مردم را با نافرین میفرمود و بهر یک از اهل مجلس خود بفرموده از اگر ام
و نظر التفات میرساند و بدو خان معاشرت میفرمود که هر کس را کان آن بود که گوی زین خلق است نزد
او و با هر که بی نشست تا او را داده برخواستن نمیکرد و برنجوانت و هر که از او حاجتی بطلبید اگر مستور
بود و او میکرد و الا بفرمایند بیک و دو عدد جلی او را بفرستد و علق اگر عیش هم خلق را فرزند بود و هر کس
نزد او و بی مساوی بود و در مجلس شریفش مجلس و دیاری و حیا و راسته و امانت بود و در آن بلند
نمیشد و بدکس در آن کشته نمیشد و بدی از آن مجلس مذکور نمیشد و اگر از کس خطای صادر میشد فضل
نمیکردند و هر یک یک در مقام عدالت و انصاف و احسان بودند و یکدیگر را بیغوی و بر هر کار بی
و صفت میکردند و با یکدیگر در مقام تواضع و شکستگی بودند و بی از او فریاد میکردند و بر خود سالار
دم میکردند و صاحب حاجت را بر خود اختیار میکردند و غریبان را رعایت میکردند و میراث انصرت
اما در میان بود که پوسه کشاده و روزم خوب بود و کس از هفتی بی و شصت نمیشد و دوست
در شکر گویند و در صدایند نمیکرد و خوش نمیکشت و عجب مردم نمیکشت و بسیار مدح مردم نمیکرد
بی واقع نمیشد که مرضی طبع مستغنی بود تا فل میفرمود و کس از او نامید نبود و امید که از او
طبع نمیشد و با یکدیگر جاد و نمیکرد و بسیار سخن نمیکشت و چیزی که فائده نداشت شغری آن نمیشد و کس
را دوست نمیکرد و احد را بر سرش نمیفرمود و احوال بر او میماند و کفرهای مردم را تخصیص میفرمود و سخن نمیکشت
مکرر می کرد و امید ثواب در آن داشت و چون سخن میفرمود اهل مجلس او سر بر میان میزدند و ساکت و
ساکن بودند که با مرغ بر لبان نشاند و در خدمت انصرت منازعه و در سخن نمیکردند و چون
یکی از ایشان سخن نمیکشت بکران خاموش میشدند و سخن او را گوش میدادند تا از سخن خود فارغ میشد
و بر خلاف سخن او سخن نمیکشتند و انصرت را اهل مجلس در خنده و نجیب موافقت میفرمود و بمطاف
ادب غریبان و اعرابان صبر میفرمود و سخن آنکه بفرمایند از ایشان را با خود مجلس می آوردند که ایشان سوال
کند و خود مستغنی شوند و انصرت خود میفرمود که چون صاحب حاجتی را بفرستد بیاورد و بدین
من و شما انصرت را خوش می آمد مگر آنکه که احسان با و رسیده باشد و قطع میفرمود سخن انصرت

خواهد کرد پس مذبح زد و ده کرد که گفتند خواهد گرفت و مذبح بکوزد و ده و بکوزد و اقصای شهر بود
بطریق حضرت داده پس از آنکه کرد و در میان سبزه و چادر دم و پا زد و در ده بداشت پس از آنکه
نمود و سنن بر آن قرار گرفت که در هر ماه پنجشنبه آفتاب و چهارشنبه اول از ده میان ماه را و روز بداشت
و برین طریقه بود تا چهار رخت از روی سبزه و ماه شعبان را تمام روز بداشت و در حدیث حسن
دیگر فرمود که چون در هر آخر رمضان باشد چهار رخت برای آفتاب و در مسجد میزند و مشغول عبادت و شب
و شبها خواب بکوزد و نزد زمان بخوابد و چون صبح بدو در ماه رمضان و آفتاب و آفتاب و در هر آخر
و آخر رخت ده سال دیگر است و روز اعتکاف نمود ده روز برای افسال و ده روز برای سال گفت
و فرمود که آفتاب و در شب و روز طواف میکرد و در صبا می دو کوفت و بیکر بکوزد بکری برای خود
و بکری برای هر که فرایا باشد باشد از است آفتاب و در حدیث صحیح دیگر فرمود که از آب غار آفتاب
آن بود که آب و صوف از زینت مرچ خود میکند است و سرش را میبوشد و مسواک را از پیش خودی
گذاشت و در روی بخوابد و چون بیدار میشد نظر با طرف آسمان میکرد و آیات آن سوره آل عمران را بخواند
پس سواک میکرد و وضو میبخت و چهار رکعت نماز میکرد و رکوع و سجود را بقدر فراغت طول میداد
و رکوع و آفتاب و طول میداد که میگفتند سر از رکوع برخیزد و آفتاب و هم چنین سجود و طول میداد
پس برخیزد خواب بر میگفت و قدری بخوابد پس بیدار میشد و باز نظر با آسمان میکرد و آیات را بخواند
و مسواک میکرد و وضو میبخت و همان طریقی چهار رکعت نماز میکرد و باز برخیزد خواب بر میگفت
و قدری بخوابد و باز برخیزد و همان آداب عمل میکرد و نماز و رکوع و سجود را میگذاشت پس بعد
مهرت برای نماز صحیح و در حدیث دیگر فرمود که اگر کسی که شوق دنیا بر او غالب کرد و دنیا آوردند
و سون خدا را گرفت آفتاب چه بود و حلوائی او خفا بود و آفتاب از روش سفت خفا بود اگر
میرسنش علی آمد و در بیحی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که فرمود برای ترک
دنیا را تا حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و ملاحظه احوال آفتاب کلف است و از برای بدست
و عیب دنیا هین نیست که از برای حضرت میسر نشد و برای دیگران مهیا کرد بدو لب بشوینا

الوده نکرد و پهلوانان عالم میکرد و بنا را در هم نیکت نکستی و نظر خواست بوی آن نکرد که بیلو بشوینا
دینا از هر کس خالی نبود و نکستی از طعام هرگز میسر نبود و بنیاد را بر عرض کرد و قبول نکرد و بنا کرد
که خدا و بنا را از زمین بیدار کرد پس از آنکه داشت و داشت که خدا از حضرت شهر و است پس از آنکه بنیاد
نیکت آفتاب بروی زمین طعام بنا اول میفروشد و برش بنیکان و در آن روی داشت و بنیان و چاه بود
را بدست خود بنیاد میزد و بر دراز کوش برهنه میبخت و در بکری را در صبا خود میکرد و پرده و دهانه
خود بد کرد و آن صورتها بود یکی از زمان خود گفت که این را همان کن زمین که هرگاه نظر بوی این
پای نکند و بنا و زمینها پتان بیامد میاید پس آفتاب و روی دل خود را با کلبه از دنیا گردانیده بود
و با دراز در دل خود میبخت و بنیاد کرد و بنیاد را از نظر او پتان باشد و چاههای دریا بنیاد را
بکوزد و از احوال در نماند و امید ماندن در آن نماند باشد پس بنیاد را از دل بد کرده بود و از احوال
مخوف بود و از بدبختی پتان کرده بود و که در چنین پتان داشت بنیاد که بوی آن نظر نمیداد
و زمین بیدار کرد که نزد و مذکور شود بدستیکه در احوال آفتاب است آخر بول ملک عالمی بنیاد
و چاههای دنیا در کلبه بود که با اهل بیت مخصوص خود گسترده میبخت و بنیاد را از حضرت شهر
باورنده بود با آن قرب و منزلت که او را تو حرم بود بدستیکه از دنیا گسترده بیرون رفت و سالم
از حضرت و دنیا و در عیادت و از برای خود سبکی بروی سبکی نکاشت تا از دار قنابل و بنیاد
رحمت نمود و حضرت راجع میکرد و اما بنیاد باطل میفرمود و نقل کرده اند که روزی بنیاد احوال شود
خود را نقل میکرد حضرت فرمود که آنست که در چشم میبختی است از عرض کرد که چون بشوهر
خود نقل کرد گفت حضرت راجع کرده و است فرموده میبختی چشم هر کس پیش از است و است
روایت شده که در زالی از انصار حضرت رسول عرض کرد که استغاثن برای من از خدا است مرا
حضرت فرمود زمان هر داخل هست نمیشوند و در روایت دیگر آورده اند که روزی حضرت با از
پیری گفت که هرگز از آن داخل نیست نمیشوند از آن بیرون رفت و میگفت بلال را و دید و سبب
که برادر او برسد و بنیاد حضرت را نقل کرد که بلال بجهت حضرت آمد با آن زن و عرض کرد که این زن

از شایسته نقل کرد حضرت فرمود که سباهم داخل بشت نشود پس بلال را که میان شایسته سباهم
پس ایضا من رسید و از حضرت خال بر شد حضرت فرمود که پرده داخل بشت نشود پس فرمود که
ایشان را جوان و باغبین سودها خلق میکند و داخل بشت میکردند و داخل کرده اند که در بخت
آنحضرت آمد و از روی کرد و او بوسه بود شکایت نمود از اجناس از او طلبید و فرمود چنان کرد
او عرض کرد که در ام و ام و ام و ام بد رشت بن میکند لکن اینم نمود فرمود که در بخت چنان
مکن گفت غلام کرد و از مزاج صاحب نقل کرد که سببه ماهری و دوسری خود نشان بدید باند
و از او طعام طلبید بمان گفت که رضا حاضر باشند و سبطه که جی شافران می آید بزدایشان زدند
و گفت علابی بدم بسیار زبان آلود و خواهم او را بفروشم اگر کوچه که از ام از رسول میکند که علام مزاج
میکند پس بجهان را بد و شرب ایشان فروخت شربها آمدند و در جهان بگردن نشان کردند و کشیدند
نشان کسان را سینه که بشما کرده که از ایشان فروخت و نشان و من آدم شربها گفتند ما شنیده ایم خبر
نوفاد و از نو قبول می کنیم و او را بردند تا آنکه رضا گفتند و او را پس گرفتند چون حضرت رسول عرض
کردند بسیار خندید و بجهان نیز مزاج بسیار میکرد روزی شنید که خبر بدین قول که تا بمان بود میکند
کبت که بود بیای کر بول کم بجهان و منش گرفت و او را در دادر کار مسجد باز داشت و گفت بول که
و خود که بخت مردم محمد را فریاد زدند و دشنام دادند که چرا در مسجد بول میکنی پس بدی بود آنکه مزاج
آورد گفتند بجهان بود گفت با خدا عهد کردم که چون باو برسم این عصا را باو بزم چون این خبر بجهان
رسید روزی بر تخریب آمد و گفت بجهان را بنویسم که عصا را باو بزمی گفت بیل دل و را
آورد بزم بک عثمان و دو نفری که عثمان نماز میکرد و گفت این است و بجهان که بخت محمد عصا را
بلند کرد و بهوت تمام بر عفت نواخت مردم بر او شوریدند که چرا خلیفه را زدی گفت که بود که را
با چنان آورد گفتند بجهان بود گفت محمد کردم که بکر با بجهان کاری نداشته باشم **مواقف کوفه**
که شوی و مزاج ما دایم بخود و مدوح است که افراط در آن نشود و شغل بد و دروغ با غیبت با
مردم اندازی نباشد و الا بجهان عقل و زبان شرع مذموم و فاعل آن بزبان عقل معلوم است **قصه**

در بیان بعضی از اصحاب و اهل فضل و مقامات آنحضرت است در احوال و بخت و غیره از طرف
خاصه و عامه روایت شده است که حضرت رسول فرمود که خاتم نبی حضرت بن عطار کرده است که با بخت
پیش از من نداده بود زمین را برای من محل بچورد و نماز کرد و بندگان کرد و هر جای زمین که خواهم نماز
کنم و زمین را برای من بخت کند که در آنجا است که بهم بدل وضو و غسل آید و میشود و بگوشش و عصا
بالت میکند و غنیمت کاوان را برای من حلال گردانیده است و هر چه که از من بول دشنام آنکند
و را برای داده است و کلیات جامعه که لفظشان اندک و معانی نشان بسیار است بن عطار کرده است
و شاعری تمام این داده است و پسند معنی از این عباس بن سفلو است که چهل مردان همدان مدینه
چند آمدند و گفتند میرویم بخود این دو روغ کو که میگوید که من بهترین پیغمبرم تا دروغ او را ظاهر
کردیم چون بخواب آنحضرت آمدند حضرت فرمود که من نورانی را میان خود و شما حکم میکنم گفتند ما
را ختم نموده بودمان گفتند آدم از نو بخت برای بخت خودیم او را بدست مدینه خود آورد و از بخت
خود در او دید حضرت فرمود که آدم پیغمبر بدین است و ختم بنی فلاست بهر از افریبا و او را
است بود آن گفتند آن چیست فرمود که نماز و روی و شربها میکند که آنها را **لا اله الا الله**
و آنها را آن محمد رسول الله و نمیگوید آدم رسول الله و علم حد در دست مرآت در روز قیامت
و در دست آدم نیست بود آن گفتند راست گفتی محمد در نو بخت چنان نوشتند از خود که این یکی
بود آن گفتند موی او نو بخت است زیرا که خون چنان غرا و کلید با او سخن گفت و با نوح سخن گفت حضرت
فرمود که من هر ازین داده است فرمود و را بر مال جبریل نشاند و با همان هفتصد سینه پند بپسار
سوره الشرح که در آنست الماوی گفتند ما بیای عرش در او بخت پس در رسید بنی انسان
عرش که منم خدا و ندی که بخت من خدا و ندی نیست و منم سال از عیب و نقص و امان دهنده خلا
از عذاب و شاهد بر ایشان و عز و بر و جبار منکب و قوت و رحم و خدا را بدید و بدید پس این
افضل است از افریبا موهبم داده است بود آن گفتند راست گفتی محمد در نو بخت چنان نوشتند
پس حضرت فرمود این دو فضیلت پس بود آن گفتند که نوح هم از نو بخت است زیرا که خاتم

ادراک کنی سوار کرد و کشید و در بر جودی قرار داد و حضرت فرمود که خدا این را زین بهر داد است که
و در آسمان بن داده است که اندر بر سر جودی بشود و بر کنار آن قرار گیرد و حضرت گفت که خشنی از آنها
از طلا و خشم از نقره است و گناه آنها از عفران است و سنگ درین های آنها مروارید و با قوت است
و زمین آنها از شک سفید است و آن هر کور است که چشم بن و در من عطا کرده است چنانکه
فرموده است **إِنَّا أَغْنَيْنَاكَ الْكُورَ** گفتند است گفتی ای محمد چه چیز در تو و تو نیز نوشتی و این بهتر
از آن حضرت فرمود این سه فضیلت پس یهودان گفتند که ابراهیم از تو بهتر است زیرا که تو خود
کردی این حضرت فرمود که ابراهیم را غلبه خود کردی و واجب خود کردی و ای محمد نام کردی پس بدند
که چرا تو را محمد نام کرد فرمود از برای من نای از نای خود است تا خود را خدا بخود است و من محمد و
من خاتم الانبیا است یهودان گفتند و ای محمد که این از آن بهتر است حضرت فرمود این چهار فضیلت پس
یهودان گفتند عیسی هم بهتر است از تو زیرا که عیسی در دوزی در که نکار بیست اندر من بود و شایان رفتند
که او را ضرر رسانند پس عیسی او کرد و جبرئیل را که مال داشت خود را بر روی شایان زد و او شایان را در
افشاخت حضرت فرمود که او از این بهتر داده است چون از بد بر کشتم از مال من کان و بسیار کوسن
بودم داخل مدینه شدم زن یهودی مرا استقبال کرد و کاسه بزرگ در پیش بود و بزغال بر پای داد
آن کاسه بود و در آن خود شکری داشت پس گفت الحمد لله که حق نم نمود این ابلات بر که ما بدید و بر
دشمنان ظفر غنیمت من ند کرده بودم از برای خدا که اگر دیار است و غنیمت برگردی از جنات بدو من
این بزغال را بکنم و از برای تو بر آن کنم و بسوی تو میآورم که شاول غایب حضرت فرمود که پس من
فرستادم و دست دراز کردم بسوی بزغال که خودم ناکاه از بزغال بریان بضرر است خداوند منان رحمت
و بر چهار پا ایستاد و بر پیش آمد و گفت ای محمد من خود را زین کرد و زین را لوده اند گفتند است گفتی ای محمد
این از آن بهتر است حضرت فرمود این پنج فضیلت پس یهودان گفتند که یک نماز است این را بگوئیم
و بر بهترین سلفان علی السلام از تو بهتر است زیرا که تو نماز و حق و شایان و در غان و باد ما و
دو دکان را حفر او کرده اند بود حضرت فرمود که خدا را از برای من سخن کردی که از بد و ناپا و نادر

و نبات هیز است و آن چهار پا است این چهار پا بن هشت و دوش مانند روی انسان است و هشت مانند
سمه های اسبان و دوش مانند دم کاه است و از دوزخ و کوش و زاسر که چکرات و دوش از پا قوت و
زکات از زور و سبک است و فضا هزار هزار مایه از طلا و مروارید و کامل مروارید و با قوت و
برج و در میان دو دنده اش نوشتی است **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ**
یهودان گفتند است گفتی دو نور و نه چنین نوشتی و این از ملک سلفان بهتر است ای محمد شما دت پیشیم
یوحنا نیست خدا و با یکدیگر پیغمبر اولی پس حضرت فرمود که نوح هم هزار یکم بخاه سال و نیم خود را دعوت
کرد و عیسی فرمود است که ای یحیی یا و دند باو مگر اندک و در این سن نبل و عراندک من تابع من شده
اند اندر که شایان تابع نوح شده بود یحیی بان عر و از و زید کافه بسیار داد و بد و یکدیگر و دیش
مد و حیت هزار صفت خواهند بود است من ششاد هزار صفت خواهند بود و هزارانهای دیگر چهل
هزار صفت و حق کتاب و آگاه بر حسب کتابهای دیگر و شیخ کند و آنها گردانید و بیعت شده ام چهل
گردانید چه شما که پیغمبران دیگر حرام کرده بودند و حرام گردانید بعضی از آنها که شایان حلال گردانیده
بودند از جمله آنها آنست که در شرع موسی شکل مایه در روز شنبه حرام بود یعنی آنکه حرام بیست شد
از آن حرامی را بیعت میهن صحیح کرد و در شنبه من حلال شده است چنانچه عیسی فرموده است که **إِنِّي**
بَعَثْتُكُمْ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ وَأَنَا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ و ده داشت من پیروچرها حلال است و شما پیغمبر
پس بدو سبک خداوند عالم بر من صلوات فرستاده در قرآن و فرموده که **إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ**
عَلَيْكَ يَا أَيُّهَا الْمَدِينُ انصوا صلوا علی و صلوا علیها یعنی بدو سبک خدا و فرشتگان او و در
پیغمبر شد و پیغمبر ای که در میان آورده اند صلوات فرستاد بر حضرت و شایان بکند فرمودهای
او را تسلیم کردن با سلام بکند بر او سلام کردن بکند پس وصف نمود خداوند برافت و رحمت
چنانچه در قرآن مجید فرموده **قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا يَفْتَكُمُ بِالْإِيمَانِ**
وَالْأَوْثَانِ وَالْوَدِّعَةِ تحقیق که آمده است بسوی شما رسولی از جنس و قبیل شما مشورت را و
شفت و من و شما بسیار عرض و اهتمام دارد بر ایمان آوردن شما و همایان و رحمت بر مؤمنان

بیت چهارم ماه میز بود و بعضی دوازدهم ماه بیج الا که گفته اند و افرات دیگر نیز هست و حق همان مذهب
علماء امامیه است که مذکور شد و موافق روایات معتبره از غیر شریف حضرت چهل سال گذشت بود که ریخته
او میان و غلبه انش و جان میجویش کرده بود و در احوال قبل از بعثت آفتاب خلاف کرده اند که در بعضی علی
بگوید با بعضی بر آنست که بر بعضی نیست بنمود و بعضی گفته اند بود و بعضی نوشته کرده اند و طایفه دوم
نیز غلات کرده اند بعضی بر آنست که بشرع نوح علی بنمود و بعضی گفته اند بشرع ابراهیم و بعضی
بشرع موسی و برخی بشرع عیسی و بعضی جمیع شرایع و حق در نظر حضرت آنست که آفتاب پیش از
بعثت بشرع خود علی بنمود و حق تمام الهی با و میسر بود و بوقد روح القدس بود و چنانکه از
شرایع سابقه متعبد نبود و از آنکه متفق علیست که آنحضرت انواع عبادات را جعل می آورد و پیش از
بعثت از غیرت بهمان جای آورد و از آب حیات از بیج و خجند و شلیم و زلخیرات و مکروهات و
دوزه از آفتاب صادر می شد و می تواند بود که اینها بمابیت شریف دیگران باشد و بعضی چند
و چنانکه اول آنکه اگر علی شریف پیغمبر دیگر نماید رحمت او خواهد بود و با بدان پیغمبر افضل از او باشد
و این خلاف ضرورت دین است زیرا که آنحضرت از ضروریات دین است که آنحضرت اشراف موجودات
و سید انبیاء و سرور کائنات است **و چنانکه دوم** آنکه شریف آن پیغمبر را باست بدانند تا بشرع او عمل
نمایند اگر بویی داشت پس پیغمبر خواهد بود و علی بشرع خود کرده خواهد بود که موافق شرع پیغمبر
و دیگر باشد و اگر پیغمبری داشت پس باید از علماء و ان ملت اخذ کرده باشد و حال آنکه آفتاب تعلیم خلق
سواء از احدی نکرد و با علماء اهل کتاب معاشرت نکرده و هیچ معنی را یکی از غیر آن آفتاب که
اند که با وجود یک معاشرت با هیچک از اهل کتاب نکرده و قصص انبیاء را بخوبی که در کتب ایشان بود بیان
میفرمود پس چگونه از ایشان فرار گرفت **و چنانکه سیم** آنکه احادیث متکاثره نیز وارد است و مدعیان امامیه
نیز بر آنست که هیچ زمان دنیا انبیت نخواهد نمود اگر حضرت شریف است و را ایدان تکلیف پیغمبر نبود
باست و بعضی عیسی یا و حتی ابراهیم را شناسد که با و ایمان آورد و تابع او کرده و باست بعضی را اگر اهل
مکه بدانند و فضل قطع نظر از آنکه لازم می آید که آنحضرت مرتبه اش را از آن و حق باشد و دانست که

انقلب آنحضرت بر سایر خلق ضروری دین اسلام است پس باید پیغمبری آفتاب همیشه باشد و پیغمبر
بویی و الهام از شریف خود علی میگردد و بعد از چهل سال بر دیگران میبوش کردیده مامور شد که
روم را بسوی خدا دعوت نماید و پیغمبر را خاصه و عامه وارد شده که آنحضرت فرمودند که
کشت بنیاد را در بین الماء و الطین یعنی من پیغمبر بودم در وقتی که آدم میآورد آب و گل بود و باست
حضرت امیرالمؤمنین هم در خطبه فاصد فرمود که حق تعالی مقرر کرد ایند بر پیغمبر خود در هنگامی که
او را از شهر باز کردند با نزدت با آن فرزند زین سلکی از ملائکه خود و از کدالات بگرداورد و برادر مکار
افعال و عیاس اخلاق اهل عالم در شب و روز و همین است معنی پیغمبری و از این حدیث معلوم می شود
که شرایع دین خود را از آن ملت فرا میگرداند و از آنکه برایشان این مطلب بسیار است و مقام ذکر نماید بر این
را سر و از اینست **و چنانکه دوم** در بیان معراج حضرت رسالت است بدانکه با بابت مکاره و اعادیت
شوازه بلکه با اتفاق جمیع ائمت ثابت کرده بلکه بعضی از ضروری دین اسلام که فرمودند که حضرت
رسول را در بیت نبیانه که معطر بسوی مسجد اقصی و از خانه باستانها تا سدره المنزه و عرش اعلای
فرمود و عجایب خلق معشوق را با آنحضرت نمود و از نهای نهان و معارف ناشناخته با و الفاظ
اعربی را در ثبوت معراج قباله خلافت نمیشاید خلافت که بعضی ناخشان بجز عدم شیع و نقلند
کرده اند و بعضی از کفیات و خصوصیات آن است مثل اینکه بعضی از عامه خلاف کرده اند که اینها
عروج آنحضرت در خواب بود یا بیداری جسم بود یا روح تنها و بعضی دیگر خلاف کرده اند که اینها
سر آنحضرت نامیحد اقصی بود یا تا آسمان و در بعضی ازین خلافها نادری از متکلمین شیعه نیز مناسبت
ایشان را نموده اند و سبب شک و تردید در این امر با ناچار از عدم قبیح اخبار و آثار رسول خدا
صلوات الله علیه و آله و آله مدح است و با حاصل از عدم اخبار و آثار هیچنهای خدا و ثبوت بر شهادت
ملاصد حکام و الاچگونه ممکن است که کعبه اعضاء و پیغمبر خود خدا و رسول و انظر ظاهرین را شناسد
و با بابت حکاثره فراموشی و خدش از طرف خاصه و عامه در اصل معراج و کفیات و خصوصیات
آن بشود که هر صریح در معراج جفا نموده باشند و با وجود آن اعماد بر شهادت و شهادت

حکایت کند و کلام خدا و رسول را انکار و نادر نماید بالجمله اینها با تکرار و احادیث مؤثره خلاصه
و عاقله ثابت کرده که باید در این باب اعتقاد نمود این است که حضرت رسول و ام در این شب
از مکه منتظر یسوعی مسیحی که در شام است بر دوازده باغها با آنها ناسد در المذهبی و عربی و غیر
فرمود و خطاب و غریب عالم علوی را با حضرت فرمود و معارف بسیار در دوازده باغها بیخوار -
باختیار انصار فرمود و لیلای در بیت المعجور و تحت عرش الهی بیاورند و تمام نمود و با اوراق
بهران ملاقات کرد و بخدمت مبارک ساخت و حضرت را زینت بخشید و منازل اهل بیت
را شامده فرمود و از مساکن اهل دوزخ با خبر کرد و بدینها احادیث مؤثره عروج حضرت در
بیزاری و بیدن عصری بوده و بروج نهادند و عالم دوزخ را نار که در شکی نیست که معراج
حضرت رسول م کرامت و فضیلتی است از جانب حق و این در صورتی فضیلت خواهد بود که در
بیزاری و بیدن عصری باشد زیرا که عروج بنام علو و با وسع و با غایت صفات روح آنها
فضیلتی است که هر کس را که الهی بخت و کبره و فضل و حاصل شده باشد میسر میشود و فضیلت
حق فضیلت و کرامت کال کرامت در صورتی است که عروج حضرت در بیزاری و بیدن عصری
باشد که احدی غیر از جانب را جبر نباشد و اتفاقا علمای است که معراج مشهور قبل از حضرت است
لیبه واقع شد و اتفاقا ایشان با ملاک بعضی از احادیث با آنکه معراج بعد از حضرت بوده منافات ندارد
زیرا که جمعی فاعل شده اند که معراج مکرر واقع شد و احادیث نیز در این باب وارد شده چنانچه با بوی طبع
از حضرت انصاری صادق ۴ روایت کرده که حضرت فرمود که حضرت رسول ۴ را صد و بیست و یک
مرید با آسمان برود و در هر شب حضرت را در باب و لایب و امامت امیر المؤمنین و سایر ائمه ظاهرین
سلوات الله و سلامه علیه م اجمعین داده اند اما بر فراز این تاکید و مبالغه کرده در تاریخ افعی که پیش از
حیث واقع شده خلاف کرده اند بعضی گفته اند که در شب هفتم ماه مبارک رمضان با بیت و یک ماه مذکور
شده قبل از حضرت واقع شد و بعضی گفته اند که در ماه ربیع الاول دو سال بعد از بعثت حضرت واقع
شد و در مکان عروج قبل از بعثت نیز خلاف است بعضی گفته اند از تمام ماهی ظاهر امیر المؤمنین ۴

عروج نموده بعضی گفته اند از شب پنجشنبه و بعضی از شب الاحرام و بسیار اختلاف است اختلاف بین
احادیث معراج است و چون دانستند که معراج مکرر یعنی حضرت واقع شده ظاهر این است که اختلاف
کرد و احادیث معراج است از جهت این است که هر یک از احادیث مختلفه در وصف یکی از معراجها واقع
شده باشد و اما در بسیار احادیث بشمار در این باب ذکر کرده اند که ذکر همه آنها در دلب کتاب غیر
ممکن است بلکه اگر استنباطی جمیع احادیث را در این باب بشود و کچه در صد جمع و ناایف هر یک
را بدست کتاب عظیم میشود و چون بنای این کتاب را اختصار میباشند لهذا بملاحظه حدیث مشهور که
المسور لا یزال بالمسور از هر آن باب احادیث بدست که حدیثی بسیار از منابع معراج بوده گفتا
نمودیم علی بن ابراهیم انصاری صادق ۴ روایت کرده است که در شبی که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل علیهم السلام
بر او را برای حضرت رسول ۴ آوردند و یک نام را گرفت و دیگری رکاب تفسیر اسباب را گرفت و دیگری خط
باهاهای انصاریت را بر روی زین درست کرد پس بر آن چوچه کرد جبرئیل چنانچه بر آن زد و گفت ساکن شو
ای بر آن که گنج این جهان است و آید و کان بر تو سوار میشود که از او چیز باشد پس بر آن بردار کرد و جبرئیل علیه
السلام در خدمت انصاریت بود و خطاب زمین و آسمان را با حضرت پیغمبر حضرت رسول ۴ فرمود کرد
انسانی راه منازعی مرا از جانب راست نذر کرد که بعد من ملتفت او نشدم پس از جانب چپ دیگری را ندا
کرد و ملتفت او نشدم پس از پیش روی خود رفتی بر او بدم که شما و ساعدای خود را بکنوده بود و با واقع
و پنجهای و بنا خود را از راست بود و گفت ای محمد قطعی کن یسوعی من یا یا مؤمنی یکوم پس با او ملتفت شدند
و رفتیم تا که همدی میبوی شدیم که بسیار رسیدیم پس جبرئیل گفت که فرود آئی بر زمین چون فرود آمد
گفت در اینجا نماز کن که این طبریه میبوی است و یسوعی ای مکان تو بجزرت خواهم کرد پس سوار شدیم و مدتی
را در نیم راه رفتیم و چون فرود آمدی و نماز کن چون نماز کردیم گفت این طور سب است که خرم در اینجا با من می
پس سوار شدیم و چون باره راه رفتیم باز گفت یا این با و نماز کن چون نماز کردیم گفت این بیت خیم است که
حییم در اینجا متولد شده است پس بر او یسوعی بیت المقدس و بر او را در حلقه است که منیران حماد یا مان
خود را بر اینجا میبوی است و چون داخل مسجد شدیم جبرئیل ۴ و جانب راست من بود و ابراهیم و موسی و عیسی

ای برادرش باشد و پیغمبرش باشد و در آن آسمان نیز ملائکه خشوع و بدم کرده های ایشان بآن سونوج
بود که خدا فرموده بود و حجاب دیگر سونوج می شدند و بعد از آن ها می نشستند و بعد از آن ها می نشستند
پس آسمان سیم بالا رفت و در آنجا مردی بدم کرده ای حسن و برش را مردم مانند زبانه
شبها در ده بود برش را و کان از جبرئیل پرسیدم که این کت کف این برادر تو پوسه است من برای
سلام کردم و او بر من سلام کرد و من را دعا و استغفار کردم و او برای من استغفار کرد و گفت خوش
آمدی ای پیغمبرش باشد و برادرش باشد که معیشت شده در زمان شاهنشاهی و در آن آسمان نیز ملائکه
خشوع و بدم کرده های ایشان اول و دوم و بدم و جبرئیل در باب من با نشان گفت ای پسر آقا
و یان گفتند ای پسر آقا گفتند و چون آسمان چهارم بالا رفت و در آنجا مردی بدم کرده ای حسن
و کان کت کف این برادر تو پوسه است که خدا او را بیکان بلند بالا برده است چنانچه فرمود است **کَرَّمَ وَهَّ**
لَكَ نَاعِلًا من بر تو سلام کردم و او بر من سلام کرد و من استغفار کردم و او برای من استغفار کرد
و او برای من و از ملائکه خشوع و بدم کرده های ایشان در آنجا آمدند و برای من داشت
من پس ملک را بدم کرده ای حسن پرسیدم که بر کت کف این برادر تو پوسه است که خدا او را بیکان بلند بالا برده است
از آنجا هفتاد هزار ملک بود پس گفتم که بدم کرده ای حسن پرسیدم که بر کت کف این برادر تو پوسه است که خدا او را بیکان بلند بالا برده است
پس برادر من و بر خاست و نار و زجاست ایشان را و فرمود که چون با آسمان سیم بالا رفت و در آنجا مردی بدم کرده ای حسن
و بدم با چشمهای بزرگ از او عظیم تر بدم بود و لبها و زان او و در او بودند از کت کف
آنها بدم کرده ای حسن پرسیدم که این کت کف این برادر تو پوسه است که خدا او را بیکان بلند بالا برده است
فرمود پس برادر من بر تو سلام کردم و او برای من استغفار کردم و از ملائکه خشوع و بدم کرده های ایشان
دیگر چون باشم که در ده مرد بلند بالا بدم کرده ای حسن پرسیدم که بر کت کف این برادر تو پوسه است که خدا او را بیکان بلند بالا برده است
میوشد موی از آنجا بیرون می آمد و شنیدم که او بیکت که چهار اسیران یکدیگر می کردی زمین
فرمودم تو داخل این بودی و خدا ازین گوی تراست از جبرئیل سوال کردم که این کت کف این برادر تو
پس برادر من بر تو سلام کردم و او بر من سلام کرد و من را دعا و استغفار کردم و او برای من استغفار



کرد و آسمان نیز ملائکه با خشوع و بدم مانند آنکه در آسمانها و بدم بودم و چون بر آسمان هفتم بالا رفتم
هر ملک از ملائکه که گفتم گفتند ای پسر آقا گفتند که این خود را مرکز که حجاب کند تا که در آنجا مردی بدم
که مویهای سر و پیشانی بدم بود و بر کت کف این برادر تو پوسه است که خدا او را بیکان بلند بالا برده است
آقا و در کت کف این برادر تو پوسه است که خدا او را بیکان بلند بالا برده است و این عمل بر زمین کاروان است فرمود
پس حضرت رسول این آیه را خواند **إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَأْتِيَنَّكَ أَلْفًا بِلَاسٍ بَارِئِينَ لَكَ لِيْلًا نَبُوءَهُ وَهَّ لَكَ نَاعِلًا**
مَكْرَهُنَّ وَهَّ لَكَ نَاعِلًا بعد از آنکه مرا از زمین مردم را برهم آید که بر روی او کردند و این پیغمبر
و آقا که ایان این پیغمبر آوردند و در آنجا است حضرت فرمود که پس بر تو سلام کردم و او بر من
سلام کرد و گفت چنانچه پیغمبرش باشد و فرمودند شاهنشاهی معیشت شده در زمان شاهنشاهی و در آن آسمان
ملائکه صاحب خشوع و بدم کرده های ایشان و دیگر و هر یک از پیغمبرها را در آنجا است و در آنجا است
و در آنجا است و بدم کرده ای حسن پرسیدم که بر کت کف این برادر تو پوسه است که خدا او را بیکان بلند بالا برده است
پس بدم کرده ای حسن پرسیدم که بر کت کف این برادر تو پوسه است که خدا او را بیکان بلند بالا برده است
کن خداوند خود را که از این گویا که این را بدم کرده ای حسن پرسیدم که بر کت کف این برادر تو پوسه است که خدا او را بیکان بلند بالا برده است
حجاب و با آن آقا غریب پس جبرئیل گفت ای پسر آقا گفتند که این خود را مرکز که حجاب کند تا که در آنجا مردی بدم
عظیم است و در آنجا است و بدم کرده ای حسن پرسیدم که بر کت کف این برادر تو پوسه است که خدا او را بیکان بلند بالا برده است
و در آنجا است و بدم کرده ای حسن پرسیدم که بر کت کف این برادر تو پوسه است که خدا او را بیکان بلند بالا برده است
من و او صابر هفتاد و پنج هزار ملک و جبرئیل از آنجا آمد و حضرت فرمود که از جمله
عالم بی مخلوقات که گشتاده کردم خود بدم کرده ای حسن پرسیدم که بر کت کف این برادر تو پوسه است که خدا او را بیکان بلند بالا برده است
خاتم و در آنجا است که چون با الهای خود را بیکت که در آنجا است و بدم کرده ای حسن پرسیدم که بر کت کف این برادر تو پوسه است که خدا او را بیکان بلند بالا برده است
است برود که در آنجا است که چون با الهای خود را بیکت که در آنجا است و بدم کرده ای حسن پرسیدم که بر کت کف این برادر تو پوسه است که خدا او را بیکان بلند بالا برده است
و بر زمین و در آنجا است که چون با الهای خود را بیکت که در آنجا است و بدم کرده ای حسن پرسیدم که بر کت کف این برادر تو پوسه است که خدا او را بیکان بلند بالا برده است
الکسوم و چون سوارها را بلند بشو و خود را بدم کرده ای حسن پرسیدم که بر کت کف این برادر تو پوسه است که خدا او را بیکان بلند بالا برده است



چون آنکس ساکت بشود آنها ساکت میشوند و اما ای اخروی سرش بلند و نهایی ذریالش میراث و
آن سفیدی و میزی و خوشایندگی آن دوزخ را و او را دوزخ اندک بخوان که پس با جبریل فرم تا داخل بیت
المعور شدم و دور و دور گشت غار کردم و هیچی را صاحب خود را بخود بدم که جایهای گشت و گشت پوشیده
بودند اما اگر جایهای پیکر پوشیده بودند داخل بیت المعور شدند و راههای دیگر را گشت کردند و چون از بیت
المعور پرچون آمدیم و دهنوی بدم که یکی را کوثر بکشند و دیگری را دهنوی بکشند پس از دهنوی کوثر
پس از ما بدم و در دهنوی رخت غسل کردم و این دو فرزند من بودند تا داخل بیت شدم و دود و طرف از آنها
تا غایب خود و اهل بیت خود و خان طاهر خود را بدم و خان بیت از پشت بود و دود خراب را بدم و کرد
از راههای بیت غوطه بخور و گفتم تو از کشتی گشتن اندویدن حادثه ام چون زینما آمدیم و دید از خانه
ما آمد و مرغان بیت را به نزدیک شتران بزرگ بدم و آن راههای را تا رسیدن دلوهای عظیم با فم و در
بیت و دهنوی بدم که اگر روی را در اصلش رها میکردند هفتصد سال میگردانند نمیتوانست کرد بد هیچ
خانه و دهنوی بنود سکر شاهی از آن درخت و آن خانه بود و گفتم ای جبریل این چه رخت است گفت این
درخت طوبی است که خاتم نبوت است قوله الله و من تاج حضرت فرمود که چون داخل بیت شد
فاز دهنوی دیدن عیایب کرد آسمان هفتم بدم و باز آمدیم از جبریل پرسیدم که آن دوزخها که دیدیم
چیت گفت آنها مراد از آن عیایب است و اگر آنها نباشد نور عرش هر چه در درخت بود از آن پس از
آنجا بگذرد المظهر رسیدیم و هر یک از آن اهل عظیم را سه بی ازاخ و از آنجا در مرید فری معنوی
خاتم نبوت تاج طوبی او اودان رسیدیم و قابل مناجات پروردگار خود کردیم پس نیک کرد و گفتم
اِنَّكَ تَسْمَعُ مَا نَقُولُ وَتَنْصِتُ لِمَا نَقُولُ پس بعضی ایمان آوردند و رسول را با خود فرستاد و شد و بود و بوی از آنجا
بود و کار او حضرت فرمود که پس من گفتم از آنجا بخود و اشد خود و اَلْكَوْنُ كُلُّ اَمْنٍ اَيْتِه و لا تَكُنْ
وَكَيْفَ وَرَسُولُهُ اَمْرٌ لِّمَنْ اَمْرٌ لِّمَنْ و موشان و ایمان آوردند و بعد از آنکه ایشان را و کسانها
آوردند و کولان او میگویند ما عیادت می افزادیم بیان عیادت از کولان او بلکه هر ایمانی آدم حضرت
فرمود که پس گفتم حقیقتا و کائنات غفلت و دنیا را کائنات المعصیه یعنی شهید گشته خدا را و اطاعت کردیم

[illegible]

الفتاح گفت ندو وند چنان فرمود نماز موجب شایستگی و بیروزی و وسکارتی است پس من پیش از آنکه
و در آنجا ملائکه عین الله کردند چنانچه در حدیث المقدس به غیر از من افتاد کردند و چون فارغ شدم
انوار حیات را فرو گرفت و بر سجده افتادم پس خاتم را اندک در فرمود که بر من بفرستد که پیش از تو بود
چنان نماز واجب کردم و انوار را بر من و امت تو واجب کردانیدم پس تو ایامت این نمازها تمام نماز حضرت
فرمود که چون بر گشتم با رابعیم و هر بفرستی که گذشتم از من سوالی نکردند و چون بگویم رسیدم رسید
که چه کردی گفت خدایا نماز بر من و امت من واجب کرد این حضرت موسی گفت ای خدایا پروردگار
تو از من و امت من نیاز داشت و از تو خواهی وضع بر اینها باید و تاب تکلیف بنما نماز را تو و در هر روز
بسیوی بود و کار خود و سوال کن که خصیص دهد بر امت تو پس بر گشتم تا بفرستد که الهی رسیدم
و بر سجده افتادم و گفتم پروردگار بر من و بر امت من چنان نماز واجب کرد ایندی و بر نماز شوار است قبول
خود خصیص ده بر ما پس چنان نماز را بمن بخشید چون بر گشتم و بگویم رسیدم گفت پروردگار شفاعت
کن که منم که کس طوطی چهل نماز بخارند پس بر گشتم و بفرستد که الهی بر سجده افتادم و وضع
کردم ان شاء الله تعالی ده نماز بیک بخشید و چون بگویم رسیدم گفت که پروردگار شفاعت کن که امت
تو ایامت تکلیف نمانند و من چنان هر روز که می آیدم برابر بر سر نماز بنما نماز رسید ما و منی گفت
پرورد شفاعت کن که منم با منی دیگر شرم بیکم که داده از بن است عاظم و لیکن باینچ نماز صبر میکنم پس
خاتم را اندک در چون باینچ نماز صبر کردی من بر اینچ نماز تو اب چنان نماز تو اب است تو اعطا میکنم و
هر نماز ده نماز قبول میکنم و هر نماز است تو بخشید از او ده حسنه از او ای و میگویم و اگر صد کند چنان
نماز و در ملک حسنه ای او میگویم و هر که از ایشان کساجه و قصد کند و چنان نماز و در بر او میگویم و اگر
چنان آورد ملک کساجه را و ای تو بگویم پس حضرت صادق فرمود که منم که در میان عمران را از جانب این
است بخارای بگویم که ده نماز یا پیش از است و بکلیه ایشان را آسان کرد **مسئله** و در بیان عدد
اولا و ثانیاً آنکه شهادت است بدانکه شهر و میان علماء آنست که برای آنحضرت صد هزار بجز و آمدند از آن
خاتم و آنحضرت را با آن سبب انوار عالم گفت که در نزد و کار و پیش از است کتاب بود **مسئله** و بعد از آن

که بعد از آنست منو الله شده و با این سبب و از ملایک طلب دعا کردند و اینند **مسئله** از اهل بیت که در مدینه پنهان
از ارباب طلبه کعبه پنهان شده بود از برای آنحضرت پادشاه اسکندریه و اسراش و بعضی از مدعیان دیگر
منو الله شد و بعضی گفته اند که پیش از آنحضرت حج بودند و طلب و طاهر را نام دو پسر و یک پسر داشتند غیر عبد الله
این قول صحت و خلاف شهر است و اتفاقاً است که نام عبد الله در مکه معطر بر پا حضرت ائمه انوار
و ارباب هم در مدینه پنهان و معطر بر پا غرضان پروان نمود و اما دختر آنحضرت پس شهوات که چنانچه
فرمودند که در آن خدیجه بوجود آمدند اولی آنست و حضرت فاطمه زهرا است و علم شدن دختر چنان دانست
او را با ابراهیم بن زید و چون فرمود اما در مدینه الحاضری از او بوجود آمد و حضرت امیر المؤمنین عبد الله حضرت
فاطمه عقیقه شای و صفت آنحضرت اما در آنجا خود در آورده و نقل کرده اند که ابو العباس و در جنگ بدر
است و در جنگ نلاده که خدیجه را داده بود نزد حضرت فاطمه برای شادی شوهر چون حضرت را
نظر بر آن غلام افتاد خدیجه را با او نمود و رفت کرد و از حجاب طلب نمود که غلامی او را بخشد و ابو العباس را پس
قدحها کند صحابه چنین کردند و حضرت از ابو العباس شرف گرفت که چون بیک برگرد و زینب را بخشید و رسید
و او نیز با خود و فاطمه و زینب را نهاد و بعد از آن خود بنده آمد و سلمان شد و زینب و محمد بن رسول الله
نیز شرف را پس و سال هشتم بر حث از وی واصل شد **مسئله** و خبر بود و گویند که او را عیسیٰ طیب ترنج
نموده و مکه و شیل از حلالی گفت و در مدینه عقیان او را ترنج نمود و عبد الله از او بجز آمد
و در دو کوب مرد و در مدینه بر حث از وی واصل شد و در شکای که جنگ بدر و داده **مسئله** آن
کاشوم بود و او را نیز عثمان ملعون بعد از فوت زینب ترنج نمود و گویند که در سال هفتم بر حث
از وی واصل شد و در شکای که حقی از علیای خاصه و عامه را افتاد است که در قبه و ام کلثوم دختر خدیجه
بودند از شوهر دیگر که پیش از حضرت رسول الله داشتند حضرت ایشان را تربیت کرده بودند و دختر حقی آن
جناب نبودند و بعضی گفته اند دختران هاله و خدیجه بودند و اما حدیث صریح بر این قول وارد شد
و اینکه بعضی انکارشان بر شده شیه کرده اند که اگر عثمان سلمانی بود هر آنحضرت رسول و دو دختر خود را
با او ترنج می فرمود یعنی است باطل و از وجه اعتبار غایب و ساطع است بیچون چند **آیه** انکه می گشت

حضرت فرمود که خداوند تعالی آن که مقرب و اولی است که هر که او را دعا بخواند یا دعا دهد و گفت که هر که او را دعا
کرد و گفت که کسی که او را طعام دهد و گفت که کسی که او را آب دهد و گفت که کسی که او را کعبه سفر او
کند و گفت که کسی که او را مسکنی دهد یا کعبه دهد یا دلور و سقی دهد یا آن شری و اینها را عتیق
دست داشت خود داده چه شریش عتیق او را بخانه برده و در خانه خود را در او طعام داد و او را دعا
بای سوری داد و جمیع منتهی سفر او را دست کرد جمیع آنچه حضرت گفت کرده بود بر او عمل آن عمل آورد و
دو چهارم او را سوار کرد و از بند نهی بیرون کرد و هنوز آن غلامان از خانه ای مدینه بدر رفته بود که حضرت
را اطلاع داد و هلاکت کرد و چون مدینه رسید و دست کشش باز شد و خون از پایش روان شد پس چهارم
و پانزدهم گفت تا آنکه از خانه اش بیرون شد و معاذ شد و بناچار در روز پنجشنبه غایب گردید پس
پدرش را خبر داد تا آنکه آن غلامان در فلان موضع است و حضرت رسول ص حضرت امیر المؤمنین و امیر
و فرمود بود عمار و دیگران بروید و مقبره را در فلان درخت کشتید پس حضرت امیر المؤمنین
همان موضع فرستید برده آن غلامان را و اسرار کردند چون عتیق آن غلامان خبر شد او را شدند نزد
حضرت رسول خدا آمد و گفت بود خود را خبر بگوئی که چه کرده و خانه من است یا او کشته شد یا غلام
شده و سوگند داد که اگر خدا را خبر بگوئی حضرت نهی فرمود و آن غلامان تصدیق او نکرد و جواب دادند
و اگر گفت و بسیار بر او زد و او را خسته و فریاد کرد پس آن غلامان بیعت بد بخود فرستاد و آن غلامان
شکایت کرد و حال خود را با حضرت عرض کرد و در جواب او فرستاد که کعبه خود را نگاه دارد که بسیار خجالت
کرد که صاحب کعبه و لب و دین باشد و مردن شکایت از شوهر خود نماید پس چند مرتبه و بگو فرستاد
حضرت آن حضرت شکایت کرد و در هر مرتبه حضرت چنین جواب فرمود تا آنکه در مرتبه چهارم فرستاد که این
غلامان مرا کشت و این مرتبه آن حضرت عیال را طلبید و فرمود که چشم خود را بر دار و بر دیوار
مختریم خود را و از نزد من بیا و در آن غلامان مانع شود و نکند اما در این شهر چون یکش و حضرت بی تا
تا با آن غلامان بود و اندر شد و از شکایت اند و کوبان چنان کرده بود چون حضرت رسول بدو را
پیدا کردند آنرا از حضرت امیر المؤمنین آن شهید خطیب مدینه آورد و بود چون نظرش آنجا افتاد

باز می ماند

می گوید

می گوید که حضرت نیز از شاه مدینه آمد و بسیار گرفت و او را با خود خانه آورد و چون خانه را
شدایت خود را گفت و در پیر بر کوب و خون و حضرت و بد که پیش تمام سپاه و مجروح کرده است
پس حضرت سربسته فرمود که چرا زاکت خدا را بکنی و این دور و زکنت بود و چون شبستان تمام
ملعون و دیوهای جاد و دختر رسول خدا را ببیند و او را زکنت و زده و شسته و سرشته بر سر او و
خوابیده و روز چهارشنبه را با و دعوات شهادت طلبی کرد و بدیای پس روم برای نماز آن شهید حاضر
شدند و حضرت رسول با جنازه او بیرون آمد و ظاهر و نماز صلوات الله و سلامه علیه را ابروی کرد تا
نوشان هر راه جنازه او بیابند و آنی حیات ملعون نیز راه جنازه بیرون آمده بود چون نظر می نمود
حضرت بر او افتاد و فرمود که هر که در شب در دیوهای جاد و خوابید و استیلا بر این جنازه نماید تا سر مشقه
حضرت این را فرمود و آن پنج بخت تا آنکه در مرتبه چهارم فرمود که بر کوه یا آنکه نام او و پدرش
را خراج کند و او را سوار خواهد کرد و پس چون آن غلامان رسید که حضرت کفر و فحاش آن غلامان را ظاهر کرد و اند
بر قتل هر یک که کرده است و شک خود گرفت و حضرت خبر داد و گفت با رسول الله ص و دم داد و بکنند
و از حضرت که بر کرده و این را برای بکنند که سوار شود پس آن غلامان بر کشت و حضرت غلام و زن آن و متاع
و ماله را زن جنازه آن شهید و متاع نماز کردند و بکشتی و لغت احوال آن غلام پناه و سایر چیزها را که
و کلاکت بر کشت آن غلامان بکنند و باب ما است انشاء الله مذکور خواهد شد **چهارم** از دعوت آن حضرت است
آنکه در این شهر و ما آن غلامان حضرت ثالث آن عیال را که در فلان کشته شد و آن غلامان و آن غلامان
آنکه در این شهر و ما آن غلامان حضرت ثالث آن عیال را که در فلان کشته شد و آن غلامان و آن غلامان
است بلکه در عدد آن آن حضرت عیال را بکشد و او را شده و موافق روایت این با بوم غلام از حضرت
طلب السلام و این که در آفات آن حضرت باز شده و ترویج کرد و بیرون از ایشان مبارک نمود و چون بداند
آنکه در این شهر و ما آن غلامان حضرت ثالث آن عیال را که در فلان کشته شد و آن غلامان و آن غلامان
نقد ترویج فرمودند و از آن غلامان بکشد و او را شده و ترویج کرد و بیرون از ایشان مبارک نمود و او را زنی
که آن حضرت فرمود و خود را خواهد بود و دو نفر که حضرت او را ترویج نمود و بیست و پنج سال داشت و پیش از

خود و نیز بی انصاف صادق سوال کرد که آیا ایمان داده و جهاد منزه است که بپای آنها مؤمنان نزد
خاتم نبادند بر یکدیگر بیداد نموده و کپی ابو جحر و کشتن و کشتن از برای من نام نهیم از حضرت
فرمود که خداوند عالم اینها را مؤمنان مساوی است انداخته چنانچه اسباب را در میدان بکشد و اندیش
زاد بی داده است ایشان را بر یکدیگر بیدار و سبقتی که بر یکدیگر میگردانند و است برای
هر کس بشود و در هر چینه که حق او را بماند و احوال مسلمانی و کرامی و هیچ سببی و سببی خودی نیست
نیکو و هیچ مضطوبی بر عقل زیاده نمیکنند و باین سبب آنها کرده و اول این است ایمان آوردن و زیاده
دارند بر آنها کرده و آنرا ایمان آوردند و اگر سبقت گیرند با ایمان را مضطوبی نبود و یکدیگر میدارند
ایمان آوردند و هر آینه مطیع میباشند خدا را و این است با آنها باشد بلکه برایشان پیشه بین میباشند و کشت
زیاده اینها حال خبر پس خضیله خود آمد بود اما که بشمار ایمان آورده اند با آنها کرد بر ایمان آورده
اند و لیکن در جاهای ایمان خاتم مقدم داشتند اما از ابو جحر و انانیت ایمان پس انداختند
نفس و کشتن را از برای کسای بیهم بعضی از مؤمنان را که آنرا ایمان آورده اند که نماز و زوجه و حج و کذا
و جهاد و صدقات ایشان زیاده از پیشین است که سبقت با ایمان اعتبار نداشته باشد و آیه ایشان
که آنرا ایمان آورده اند بر بسیاری عمل مقدم خوانند و بر پیشینان ولیکن خاتم ایما و کرمات از آنکه
در باب اخراج و رجات ایمان اولش را و نمیتوان مقدم کرد که در خدا پس انداختند است و را و نمیتوان پس
انداخت که در خدا مقدم داشتند او را ابو جحر و کشتن را خبر ده از این خبر خدا و عیب خود ما را مردم
داد و آن سبقت گرفتن بوسیله ایمان حضرت فرمود که خداوند عالم اینها را مؤمنان مساوی است
وَلَكُمْ دَرَجَاتٌ عَمَلُكُمْ فِيهَا لَكُمْ مَقَرٌّ وَمَكَانٌ وَآيَاتُ الْقُرْآنِ وَالْخُلُوفِ وَالْأَنْبَاءِ وَالْأَنْبَاءِ وَالْأَنْبَاءِ وَالْأَنْبَاءِ
از مؤمنان را درجه است و در کتب و بوسیله چینی که بر آن مانتند عرض آسمان و زمین است چنانچه شده است
برای آنان که ایمان آورده اند و خدا و رسولان او و باز فرموده است **الْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يَتَّقُونَ اللَّهَ وَكَانَتْ**
الْقُرْآنَ یعنی سبقت گیرندگان با ایمان و اعمال صالحه سبقت گیرندگان بوسیله است و ایشانند
مؤمنان و باز فرموده است **وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ**

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ یعنی کبرندگان که پیشتر بوده اند از مهاجران و انصار و آنان که ثابت
ایشان کردند بیکدیگر را خدایا ایشان را ایشان را خدایا شدند و از حضرت فرمود پس خداوند آنرا
که پیشتر شهادت کرده بودند و بعد از ایشان پس در هر یک از انصار را مادر کرد که بعد از مهاجران با
انصاف نمودند پس در هر یک از ایشان را ایشان را ایشان را مادر کرد پس هر یک را در هر یک از انصار را مادر
در رجات و منازل که ایشان را نوزاد است پس خاتم ذکر کرد مضطرب را که بعضی از دینداران بر بعضی
داد داشت پس فرمود که **لَا تَرْحَمُوا أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ** و **وَلَا تَحْسَبُوا أَنَّ**
بَعْضَهُمُ دَرَجَاتٌ عَلَىٰ بَعْضِهِمْ یعنی اگر و رسولان مضطرب دادیم بعضی از ایشان را بر بعضی از ایشان که هست که حق
کشتن خدا را و اولین که خدا بعضی از ایشان را بر بای بعضی در جاهای بسیار و باز فرمود که **وَلَا تَحْسَبُوا**
بَعْضَهُمُ دَرَجَاتٌ عَلَىٰ بَعْضِهِمْ و فرمود که **لَا تَرْحَمُوا أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ**
وَلَا تَحْسَبُوا أَنَّ بَعْضَهُمُ دَرَجَاتٌ عَلَىٰ بَعْضِهِمْ و فرمود که **لَا تَرْحَمُوا أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ**
نهادن مرتبه پیشتر است بعضی بر بعضی و بعضی دلال بر بعضی دیگران نیز یکدیگر و باز فرمود که **وَلَا تَحْسَبُوا**
أَنَّ بَعْضَهُمُ دَرَجَاتٌ عَلَىٰ بَعْضِهِمْ و فرمود که **لَا تَرْحَمُوا أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ**
خدا در رسول و هر یک که نداد و اولهای خود و جهاد کردند و راه خدا با همایی خود و جاهای خود و کثرت
ایشان نزد خدا و باز فرمود و فصل **وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ**
یعنی ندادن در دامت خدا جهاد کنندگان را بر آنان که کشته اند و جهاد میکنند بر روی نرسد که آن در جهانت
انصار و از سبقت عظیم و رجات فراوان و باز فرموده است که **لَا تَحْسَبُوا أَنَّ بَعْضَهُمُ دَرَجَاتٌ عَلَىٰ بَعْضِهِمْ**
وَلَا تَحْسَبُوا أَنَّ بَعْضَهُمُ دَرَجَاتٌ عَلَىٰ بَعْضِهِمْ و فرمود که **لَا تَحْسَبُوا أَنَّ بَعْضَهُمُ دَرَجَاتٌ عَلَىٰ بَعْضِهِمْ**
کند و در راه خدا پیش از رخ مکه و ثنائی کند بلکه که چنین نباشد آنها و زکات و عجب در جهاد آنان که انصار
کردند بعد از رخ مکه و ثنائی کردند و باید داشت که تضابط و مدلی که در ایات و احادیث برای صحابه
و مهاجران و انصار و از شد است برای کسانی است که از روی بد و خدایت و منافق بودند و منافقین
خلعت حرامی المؤمنین نکرند و آنها که کافر بودند شدند و عاقلان را المؤمنین نمودند و با بعضی دشمنان

او کردند از هر کفار بد فرمود چنانچه حضرت رسول علیه السلام فرمود که بسیار از اصحاب و از خودی که خود را خواهند
گود و من خواهم گفت که اینها اصحاب منند حق نم خواهند فرمود که اینها منند که بداند و فرمود که در این پس از آنکه
خود او دین بدو رفت و رفتند و در میان همایه حضرت رسول علیه السلام کسی که چنانچه در میان و یکی در پی برآید
منبرش و در حجاب نشستند و حضرت رسول علیه السلام و از در و در میان و چنانچه عیایه حضرت رسول علیه السلام
انام محمدی با او و دایم کرد و داشت که چون حضرت رسول علیه السلام از بیار حاکم نمود مردم هر یک شدند و بعضی
از چهار نفر علی بن ابی طالب و مقداد سلمان و ابوذر و ابی موسی و سید که چهار چهره حضرت فرمود که اگر
کسی را میخواهد که در دود داخل شده باشد این سه نفرند و بعضی حادث در باب ثبات قدم و صدف
عقیده بعضی دیگر از صحابه بر نیز داشتند و مانند عمار و اسیر و حذیفه بن یمان و جابر بن عبد الله و
معد و دی و دیگر چنانچه شیخ مفید بسند معتبر از حضرت امام صادق و حضرت امام رضا و دایم کرده است
که واجب است ولایت و محبت مؤمنانی که بغیر خلیفه خدا و تبدیل دین خدا بعد از پیغمبر خود کرده اند مانند
سلمان فارسی و ابوذر غفاری و مقداد بن اسود و کنده و عمار بن یاسر و جابر بن عبد الله و انصاری و مقداد
بن یحیی و ابی موسی بن یحیی و سهل حنظل و ابی ایوب انصاری و عبد الله بن صامت و عیاد بن
صامت و جابر بن ثابت و ذوالشهادین و ابی سعید خدری و هر که بغیر اینها از آن دین است و کرده اند
لا کرده است پس آنچه در دایم عیایه نقل شده است که اصحاب را حضرت رسول علیه السلام در هر کوه است از باب
کمال درجه بزرگیشان است که شرف ایشان از خصایص از میان صحابه حضرت رسول علیه السلام مخصوص شده اند
اگر چه غیر ایشان هم گناه باشند که مرند شده باشند و مخالفت خلیفه حق امیر المؤمنین علیه السلام را ننموده و شباهت
لکن بعضی ایشان در درجه بزرگیشان سرفراز بوده باشند چنانچه همین معنی و بعضی حدیث که از حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام در وصف بعضی اصحاب نقل کرده اند مفهوم میگردد در کتاب احتجاج از اصحاب بن جابر و
کرده است که عبد الله بن کوا از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام سؤال نمود از احوال اصحاب رسول خدا حضرت فرمود
که از احوال کدام یک از اصحاب میپرسید گفت خبر ده مرا از احوال ابوذر غفاری حضرت فرمود که شنیدم از
رسول خدا که میفرمود که سارینند و اخلاص است امان بنی و نباشد است و نبین کرد و التودیع سخن کوئی را

که راست گویا باشد از آن بود که گفت با امیر المؤمنین خبر ده مرا از حال سلمان فارسی حضرت فرمود به در میان
از ما اهل بیت است و کجا پیدا شود این که در کسیر که مانند لسان حکیم باشد و بیاد او و ذات عالم اول و علم
آخر را گفت با امیر المؤمنین خبر ده مرا از حال عمار بن اسیر حضرت فرمود که خدا حرام کرد کوشش و خون را
و آتش جنت و سر نخاله کرد و آتش جنت هم چیز را کوشش و خون را گفت با امیر المؤمنین خبر ده مرا از حال
عبد الله بن ابی طالب حضرت فرمود که او مردی بود که تا جاهای منا خان را داشت و اگر سوال کنی از او مدتی
الحی را و او را تا و عارف خواهد یافت با آنکه گفت با امیر المؤمنین خبر ده مرا از حال خود حضرت فرمود
که هر که سوال میکردم حضرت رسول بنی عطا میفرمود از عالم خود و هرگاه ساکت میشدم خود را بلند میکرد
و آنکه از توصیف سلمان را بفرمود از حضرت آن وصف فرموده و ملاحظه اضلعتی که برای عمار و جعفر
فرموده تفاوت در درجات ایشان معلوم میشود **فصل دوم** در بیان تاریخ و فوج مصیبت کربلا
عظمی بیرون رفت سید الشهدا علیه السلام مصطفی را آنکه از علمای حاضر و غایب را اعطاء آن است که احوال سید
اجتبا مقام مجاد و دوز و شنبه بوده است و اکثر علمای شیعه در اعطاء آنست که در روز جت و هشتم ماه محرم
بوده است و اکثر علمای کاند و از دم ماه ربیع الاول گفته اند از علمای شیعه محمد بن یحیی و
این قول نقل شده است و قول اول مشهور است و خلافت نیست کرد تا نوشت از سن شریف آنحضرت شصت
سال گذشت بود و سال دوم هجرت بود و در گفتن آن حضرت امام باقر علیه السلام روایت کرده است که آنحضرت
در سال دوم هجرت بنام بنی هار حاکم نمود و از عمر شریف آنحضرت شصت سال گذشت بود و سال دوم
بود تا دی بر او نازل شد و بعد از آن سه سال دیگر در مکه توقف فرمود و چون بمکه میرفت
نمود و راه و سر راه را از عمر شریفش گذشت بود و ده سال بعد از هجرت در مدینه ماند و ثقات آنحضرت در
روز و شب و ده ماه ربیع الاول و نایع شد از علمای مکه این قول نقل شده است و فرموده حضرت
و ده بعد از حبل بر طبرک کرده اند و نایع حین وفات آنحضرت از کیفیت آنکه در مدینه و دمشق و قسطنطنیه
و آنحضرت و سایر و نایع که غار وفات آنحضرت بوده اصحاب بسیار نقل کرده اند چون در کتب آنها مناسبت
وضع کتاب نبود یعنی در آنکه نمودیم طالب را و جمیع کتب که نقل بیان احوال است باید نمود

خدا واجب است چه را به لطف الهی است که تزلزل سازد و سبک سازد و سبکی طاعت و در نماز و اذان را
 معصیت و از آنچه در مقام سبک و سبکی است که صاحب و باب عامر سلیمان بود
 بشوای جمع است باشد و در جمیع امور و در دنیا و آخرت و در حفظ و نگهداری و در شربت و بهر باشد لطف بودن
 وجود امام معلوم بکرم زیرا که با وجود غولان و عزن و شیطانی و دشمنی که هر دو کین اضلال و
 اغواء مردم میباشند و هوای همت ایشان بر تحریف دین معصوم و است و سلاطین که نفوس آنها در پیوسته
 طالب بطلان و از غلبه سلاطین و کراهی هستند اگر چنین شخصی که از او با امام تفرق نمود از اجابت خدا
 مضروب نباشد بکرم و هدایت و مرشد و شریعت را محافظ و نگهدار باشد و سبکی نیست بکرم و بطلان
 و کراهی و تزلزل و از طاعت و هدایت و در زمین شوند و در آنکه زمانه امر شریعت بر طرف و زایل گردد
 و بهر چه صلاح رسد و حال عباد که ملت عالم خلیفای ایشان است بعلی ای پدید و چون چنین شخصی
 سبکی نیست که بندگان را با طاعت و تزلزل و از معصیت دور میکند و این لطفی است از اجابت خدا و لطف
 بر خدا و اجابت پس نصیب امام و بر حق و نصیب است و اهل سنت و اهل فرائض بر این دلیل کرده اند
 و هر چه را خواست خداوند بر طریقه علمای ائمه در مسخر و بکرم و در جواب هر یک را بر وجه افتخار
 داده است و این اول اینکه لطف بودن امام و اما و فنی قبول و آدم که هیچ نمیشد و وجود او مرتب
 نشود و این در محل جمع است زیرا که هرگاه بندگان و اعیان را بخوانند و از بهر اجابت نصیب نمایند و امام را
 میان ایشان نباشد سبکی نیست که ثواب ایشان زیاده و در جات ایشان و بهر خواهد بود و اگر امام
 در میان ایشان نباشد شاید طاعت و اول معصیت ایشان از خوف امام باشد و در این صورت ثواب کامل
 به ایشان نخواهد بود و خواست که در جواب فرموده و لطف است معلوم است که این لطف بهر معلوم است
 که معصیت و وجود امام مرتب نیست از طلب بدیاری است و بر جمیع دشمنی و دشمنی و دشمنی نیست
 که بندگان بدون مرشد و هدایت از طاعت دور و معاصی نزدیک میشوند هرگز نباشد خدا است
 که طاعت را طاعت نام بدون مرشدی و هدایت از راهی خلاص و کراهی غایت باشد راه هدایت
 رسیده باشد و اگر چه بعضی از اهل خدا و خداوند باشند بدون واسطه و بیاد او مشغول شوند و طاعت

حضور علی بن ابی طالب علیه السلام خدای خود را شناخت سبکی نیست که ثواب او بدو و در وجه
 او بهر خواهد بود و لکن این جمله سبب بعاد نام ممکن نیست که حاصل شود زیرا که هرگز را بهر استقامت
 از اختلاف او ترک و ترکیب قوای ایشان باشد مانند سبکی و بهر و شیطانی و بعضی الهی میباشند که بدون خد
 و هدایتی امر ایشان با صلاح نمی آید از افاضه و قدم آنکه بعد از آنکه قبول کنیم که وجود امام لطف است بکرم
 در وقتی بر خدا واجب خواهد بود که بعضی آن لطف دیگر تواند بود و در نصیب امام م عوض ممکن است زیرا
 که میشود که حاکم در وقت زمان هر اهل ایمان را معصوم بیاورند که محتاج بامام نباشند و در این وقت
 نصیب امام خواهد بود و جواب فرموده که احتیاط لطف بهر معلوم العقلاء یعنی همین که در مقام
 حاصل است که لطف حضرت با یک امام در میان مردم باشد و حجت بکرم کرده که جای او باشد یعنی
 غرض است و غرض حال است که معصوم و بر آنکه عاقل آخر این جاری شده که جمیع اهل بیت عصر را کلاسه
 آفریده باشد امر این است که نصیب امام و حق لطف خواهد بود که ظاهر باشد و قدرش بر هدایت ناس
 داشته باشد و تواند ایشان را از معاصی بمانع نماید و مردم تواند باور جویم نمایند از راه ظاهر باشد
 و مردم تفکر از ادراک فضل حضرت او نباشند هم چنانکه در مثال این زمان بی تردید وجود او چنانکه خواهد
 داشت و چگونه نظام و صلاح عالم و لطف خدا نیست بر زمین آدم بعل خواهد آمد و خواهد بود علی بن ابی طالب
 جواب از این اعراض فرموده با یک وجود لطف و معصیت لطف است و علمه و بیایم وجود امام علیه السلام
 لطف است و معصیت او لطفی دیگر است و خدا و عدم ظهور و از اجابت مالت قوی افعال و تفصیل این
 اجمال است که شفق لطف از وجود امام نسبت به بندگان انصاف است که ظهور او ندارد و زیرا که در پیوسته
 مرتب نیست که بر روی زمین قوای بنیاد و منافع بلا نهایت مرتب میگردد یکی آنکه مردم سالار و پیوسته
 را از او تحقیق نمایند و در ظاهر و قوی و قوی امور عالم را بیاورد و خلق را قوی طاعت و شریعت و از کلاه
 معاصی بگذراند و این فایده مخصوص بر این ظهور است فایده دیگر آنکه معصوم حدیث قدس که
 حاکم میفرماید **كُنْ لَكَ عَيْنًا حَسْبَ أَنْ عَرَفْتَ حَقَّكَ الْخَلْقَ لَكَ الْوَعْدُ** و معصوم آنکه هر چه
وَمَا تَخْلُقُ إِلَّا رِجَالًا لَا يَعْزُبُونَ عَنْكَ معلوم و ثابت میشود که عرفی از خلق بقی نوع انسان تحصیل

این از خبر مذکور شد معلوم کرد که بر اصل وجود امام بودی زمین و آب و سبب میشود اگر چه
 تا بیست و چهار سال بود و تا بیست و چهار سال پیش بگردید اگر چه خوب بجا باشد پس در صورتی که
 و اگر ثابت لطف در صورت ظهور او باشد و مردم او را خائف گردانند و او غایب گردد و نصیب از مردم
 خواهد بود و جهت خدا بر ایشان تمام خواهد بود و در حق که در باب غیبت او نصیبی نداشته باشند
 ثوابهای عظیم تا بن خواهند کرد و در حال آنکه حکایت گفته شود که غیبت او نیست بحال عامه غایب
 اصیل است از ظهور او و بی جویی چند **رجل اول** آنکه بسیار در مردم مسند که طاعت غل غل
 زمان ظهور امام تمام دارند و در حال غیبت اعتقاد بوجود او دارند و انتظار فرج او را میکنند
 و با بن جزی و سخن نوهای عظیم میگویند چنانچه بسیار در پیش از غیبت ایشان و امان ایشان
 آورده اند و غیبت بسیار عرض نموده اند و میگویند مانند یهود و مسیحی که اگر انتخاب ناهم بود
 بسیار از مردم که در حال غیبت از جمله شیعیان و موالیان او بدلیل انکار بر او نمیشدند و چنانکه
 نیست که حفظ مردم از او را اصل عالیشان است **و چندی دیگر** آنکه از خبر مذکور شد از نواید وجود امام
 نه واضح و روشن کرد که جمیع نواید وجود شریف و زمان غیبت نیز حاصل است مگر بیان سائل
 و دقیق و مؤامور مردم که در زمان غیبت ممکن است و اختصاص بر بیان حضور دارد و این قائده هم
 بعد از رجوع بکتاب احادیث و اخبار اهل بیت پیدا بر او معلوم میشود که حاصل است زیرا که جمیع
 او سائل و بیشتر نیست مگر آنکه بدینا ناث شایسته و توضیحات کافریان فرموده اند و علما و فقهائ
 اربعه و نشر احکام نموده اند و مردم را بر رجوع شوی ایشان مامور ساخته اند که سائل و بنحو
 و غیبت ایشان از علما اخذ نمایند چنانچه از حضرت صاحب فرمایند و توضیحات ایشان رسید که
 ایام غیبت مازوج کنند بر او ان احادیث که ایشان بحث شد و بنظر من جهت خدا بر ایشان و آنکه
 مشاهده میشود که علما و فقهائ از حل بعضی مشکلات عاجزند نه بر آنست که در تصور فهم ایشان باشد
 بلکه از نایب ایشانست که محصله در بیان آنها بوده و در زمان حضور هم بیان نمیشود و اند چنانچه
 از حضرت روح انجذاب بنفیس سؤال کردند جواب صریح فرمودند و از مشکل فضا و قدر که از نظر

کتب و در کتاب هم در زمان غیبت امام

از این سؤال میگردید و را خدایا سؤال این مسائل میفرمودند و از آنجا که در وقت امام
 و اعتقاد بیلوئشان او تمام بر اسم اعظم او را از قرب قربات و افضل عبادت بوده و اعتقاد
 نسبت بطبیعت عامه خلق در حال غیبت نیز حاصل میشد چه گفته اند که خدا امری مختص خصوص در
 صورتی که جمیع مرایان شخص غایب تمام عالم را فرود گرفته باشد پس در صورتیکه غایب او هیچ نماند
 او را چه وجود شریف قوت نموده و موالات و عزاز و احترام و اعتقاد بیلوئشان او به حاصل شود و شک
 نیست که غیبت او اصل حال عبادت است **و چندی دیگر** آنکه چون بر اهلین فاطمه و آله اساطیر ثابت گردید
 و در این کتاب نیز واضح خواهد شد که امام اهل انحصار و زمان غیبت حضرت صاحب الزمان علیه صلوات
 الله الملك الرحمان خاتم اوصیاء بنوعی از زمان است و بر آنست که زمین را بر او عدل خواهد نمود بعد از آنکه
 بر آنجا آورده باشد و از احدی جز ایشان قبول نخواهد فرمود و از آنجا که دلیل قطعی و قوه حجت و واضح و روشن
 گردید که طایع مردم در امتناع و قبول هدایت برایش خائف میباشند و بیعت مانتد نمایند و در قبول
 و بیعت بر او جمل در امتناع و بیعت نیز دلیل قطعی و قوه حجت است که بسیار در این توضیح و اخذ
 عالم را در اصلاح کفار بود و بیعت کذا و نه مامور و محصلی مقتضی انکسار و وجود ایشان شود و موجود گرد
 پس بگوئیم که اصل حال عبادت است که در این احصاء و زمان حضرت صاحب الزمان از نظر فاعا غایب
 دارند و ما چنان باشند زیرا که ظاهر میسرند این نظام از زمان البتة ابو جمل بلعنان سر از زمان
 احاطت می چندند و اساس زمانه و عبادت که معالیهش میچندند پس اگر در دفع ایشان تکامل و تامل
 می دارند و او را نقل می نمایند چنانچه غیبت بسیار محل آوردند و در بنصورت عالم و اهل عالم
 تمام ملات میشدند و اگر بقوت امامت در مقام دفع و دفع ایشان بر می آمدند و تکلیف نیست که لازم
 خواهد که جمیع فضل و توفیق کرد و اصلاح ایشان بعهده فرموده باشند و این نسبت تمام و در این نسبت
 همین مضمون در دنیا و عبادت و اخبار اهل بیت پیدا و آید و آید شده است هم چنانکه صد و فقهائ
 در علم الشریع روایت کرده است که شخصی از حضرت امام حضور صادق رسید که خبر غیبت حضرت
 المؤمنین مع ما نقل نکرد با فلان و فلان و فلان و فلان و فلان و فلان حضرت فرمود و چندی دیگر که در کتاب

از کجا آموخته بودی گفتیم این فرزند رسول خدام چنین برداشت جای شد حضرت فرمود بختل سوگند که این
مضمون در محفل بر ابراهیم و موسی نوشته شده است و با آنکه اینجهم بر هیچ دشواری محقق و پوشیده نیست
و اما در حق آنکه هرگاه نصیب نامم در دست مردم باشد عزل او هم در دست ایشان خواهد بود پس لازم
می آید که هر وقت که خلاف نوع مردم از امام عزل آید قدرت بر عزل او داشته باشند و این معنی مخالف و شایسته
است بر همان نظر آنکه معلوم و دانسته شد که شیعه و سنی متفقند که امام صاحب و با است عامر مسلمانان است
امور مردم و نهایی ایشان بر سبیل نیابت و نیلگی بفریم و شکی نیست که خلاف شخصی از دیگر کسی موقوف است
بر آنکه اندکی بکری شخص را خلافت خود تعیین نماید پس خلیفه و نایب بفریم و تعیین مادیات که بخواهد و از خلیفه
خود کرده باشد و اگر است که بر خلاف نصب کند مادیات خواهد بود که او خلیفه بفریم و این معنی را ابو
خامنه در ابویکر منقول شد چنانچه بخت پوشیده که در انوش که ابویکر خلیفه شد چون ابو خامنه در سقیفه
خامنه بنوا ابویکر مکتوب با و نوشت این مضمون که آن کلبه است از خلیفه رسول الله صوبی ابو خامنه
بلکه مردم را می شناسد خلافت من و از خلیفه کرده من خلیفه خدام خدا کو تو من آیم از برای تو بفرماید
و چون بایست خامنه رسید و از آنرا خطاب کرد بآن رهبری که نام او را آورد و در مردم را چه مانع شد که خلافت
را از خط من نموده گفت بجهت آنکه حکم من بود پس ابویکر را گشود بود و ابویکر از او اسن بود ابو
خامنه گفت که از خلافت بفریم پس است سزا من آیم بگویم عزت پس بایست را سلیقه کند بهر چیزی
عشق که خاتم بر علی کرده و حق او را غضب کردند و حضرت رسول است او را از آن گرفت و سایر را امر کرد
به پشوا و بعد از آن جواب مکتوب ابویکر را نوشت این مضمون که مکتوب تو رسید و من از مکتوب شخصی که
اجل باشد با من و برای که بعضی از آن نصیحت و مخالفت بعضی دیگر از آن بود بکدام خود را خلیفه خلا نامیده
و بکری خود را خلیفه رسول الله گفته و بکری نوشته که مردم را بفرماید و از خلیفه کرد پس او را از آن
عزل فرمود و با آنکه هر مانع می آید که خلافت و نیابت از جانب هر شخصی بایست نصب و فرار داد از شخصی
منوب عنه باشد **و اما در حق آنکه اگر عزل را در باب نصب امام حکمی باشد لازم می آید که عزل انتخاب در حال**
رحلت حضرت رسالت مآر از آنکه بجهت جنازه آنحضرت و دفن بقیعه بی ساعده علی بن ابی طالب باشد

چون سفین امانت نسبت حضرت رسالت بوده مرام و تعویضی نباشد زیرا که مستند و مرجع تکلیف جماد
یا عقل است و با دلیل نقل و اجماع است پس میگویم بعد از رحلت حضرت رسالت مآر که قبل از آن نموده اند
حضرت رسول مرام و بسوی شیعه و ائمه شدند اگر بگویند دلیل نقل میگویم حدیث از بنی نضر و ابی جاز
ایشان وارد شده بود و الا با این کثرت دعا بی باید نقل شده باشد و حال آنکه احدی از آن چهار خاصه و چه
اهل بیت نقل نکرده اند حدیثی را که دلالت بر عزل از اهل بیت دارد اگر مستند در محفل و جواز عزل از اجماع صحاح
دائم و در حال رحلت هنوز لعنای محقق نشده بود و دلیل دیگر بر جواز عزل ایشان نیست مگر حکم عقل چنانچه
مورد این است آنچه اهل بیت میگویند که بعد از رحلت حضرت رسالت مآر بگویم مردم گفت هر که میسر باشد
میگردانند و از دست و هر که خدای عزیزی رسیده باشد که او میسر باشد پس شما باید که از برای خود نما
و جملگی تعیین نمایند چنانچه این از عقل اول او را بد کرده اند و نگفتند که ما را با امام اصحاب نیست پس معلوم
است که عقل جمیع اصحاب بر حکم بوجوب نصب امام موقوف است و چون حکم عقل برادرین باب کردن بی و اما
غایب و مطلب را بر او بر می آید هر آنکه عقل خود را خواهد یافت حکم کرده و بوجوب نصب امام که معطل خامنه
بنامه در امور و بنا و در ایشان نصب و باشد و جمیع طرق صلاح و منافع امور عباد و ائمه و با خبر باشد و تعیین
چنین شخصی بهتر از آنکه از جانب خدا و رسول مآر باشد میسر و مشورت و زیرا که معقول ناقص است از ادراک
مافیه الفهم شخص عاجز و ناقص و بسا باشد که شخصی را بجهت صلاح امری اختیار می کنند و بعد معلوم میشود
خطا کرده اند و همین مضمون از حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه منقول است در همین مدتی طویل که
بروز ادبیار و مشق است و در اینجا بد که موضع حاجت از آن گفتاری نمایم سعد بن عبدالله فی رحمة الله
علیه که از کار محمد بن شات و ابی کریم است که حضرت صاحب امر عرض کرد که بفرمایید که دلیل حدیث بر آنکه
رایج خود امام اختیار نمیشوند که فرموده امای اختیار خواهند کرد که معنی احوال ایشان باشد که گفتیم لعنای
که موجب صلاح ایشان باشد و فرمود که چون بدانند که باعث صلاح ایشان خواهد بود و حال آنکه انصاف
او غیر از آنکه باشد که کار کند که معنی است و آخر صد ظاهر شود و از همین علت است که مردم نمیشوند
برای خود امام تعیین نمایند پس فرمود که برای نایب یا طلب برای تو برهانم بیان غایب که عقل تو از آنرا

و اما در حق آنکه اگر عزل را در باب نصب امام حکمی باشد لازم می آید که عزل انتخاب در حال

اگر کتب معتبره اهل سنت مذکور است و هیچکس از او را معارف صحیح نقل آن دارد و حدیثی که از اهل علم نقل
شدن است و کتاب جمع بین الصحیحین نقل نموده که حضرت رسول فرمود من مات ولم یعرف امام زمان
مات میت جاهل یعنی هر که بمیرد و نداند امام زمان خود را مرده خواهد بود و چون اهل جاهلیت و وجه
دلائل اجدت بر اثبات طلب ظاهر و شریک و بر آنکه لفظ امام ضایع شد مات برهان و نهان
اضافه شده است بعضی بگوید که این است بلفظ من موصول و اصل عبارت میگوید که از امام داده میکند و بعضی
خصوصی و بعضی ترکیبی که عرف نیز شهادت بر شخص بعد حدیث صحیح است که بگوید که بمیرد
و نداند امامی که مخصوص است بر زمانه که از زمان مخصوص است آن کس که بمیرد و نداند زمان جاهلیت پس
باید در زمان امامی باشد که مخصوص است آن زمان باشد و در بعضی از متون شخصی امام باشد و در بعضی
از متون دیگر شخصی و بگوید هیچ عصری و زمانه امامی خالی نباشد پس بنا بر این ظاهر میشود وجه
بطان قول شیطان و توضیح معنی حدیث که گفته اند امام امام زمان است زیرا که از امام زمان
تقدیر ظاهر و اختصاص و امامی زمانه نصیده میشود و ظاهر دانسته شد و شکی نیست در آنکه قرآن
یک شخص است که در جمیع اوقات است و تعدد را و تصور نیست و معرفت قرآن بقول اهل واجب عقیدت
و حتی که یکی از مذهب شیطان است و دانستن قرآن و معرفتی از او واجب پیدا نمی کند و دانستن ناخن
الکتاب را واجب نیست بعد از آنکه اوجای تا عهد الکتاب کنند و در یک سیر که حق مدعیان است که یک
آیه قرآن است کافی است پس میگوید که مراد امام در حدیث قرآن باشد و این را اگر داده اند
آنچه باشد لفظ زمان و ضایع امام سوختن در کلام عام بقرآن لغو و عیب خواهد بود و با وجودیکه
بعضی از علماء اهل سنت از معنی حدیث مراد ثابت کرده اند که هر چه فرمود که من مات و لم یعرف امام عصره
بعده الامام اولی من غفره بعد الامام مات میت جاهل یعنی هر که بمیرد و نداند امام او پس از امام باشد
باشد بر کفر و جاهلیت و مات و شکی نیست که از برای قرآن در کتب و روایان بودن حدیث و عهد معنی آن
دارن غریب و آنکه بعضی از ایشان گفته اند امام دایما و شاه زمان نموده اند و هر که دایما الهی شعور باشد و از
شدن از احوال سلاطین اعیان و امصار مطلع و با خبر گردیده و اوضاع خلق و فجور و ظلم و ستم و جهالت و غیره

ایشان یافت شده باشد یعنی پسندند که حدیث عام البینین سلوات الله علیه و علی آل الطیبه
معرض احوال چنین است که از زمان مرگ و ایمان مسلمین مراد نمیدهد پس بمقتضای فهم سلیم و سلطه مستقیم
باید مراد امام که در حدیث است امامی باشد که مشایخ و شیوخ جمیع مسلمانان بوده باشند و هیچ زمانه خاص
از چنین شخصی نباشد چنانچه باید سبب فرقه ناجیه از شیعیان است و اگر کسی حدیث کند که مراد از حدیث این است
که هر که بمیرد و در زمان امامی باشد و او را نداند باشد بر جاهلیت مرده است و این حدیث با حقیقت برهان
که در هر زمانه تا انقراض عالم باید امامی باشد و از امثال این کلام که ظاهر و مطلق و در حقیقت نقیض
مراد باشد بسیار است مثلاً آنکه اگر کسی بگوید که مرده داخل سوره شود و بخورد و بطلب صبر راست بر نفس
خود نموده و اذیت که هر که در وقت رجب باشد یا رجب باشد شود پس بنا بر این حدیث چنین حرام
بود که من مات و لم یعرف امام زمانه از کسان زمانه امام مات میت جاهل یعنی هر که بمیرد و نداند امام زمانه
خود را که در زمان امامی باشد مرده خواهد بود و چون جاهلیت و شکی نیست که این حدیث موجب ابرام و حرم
امام در عصری نمی شود چنانچه حدیث که کتب کمال این عبارات داده عموم میکند و در اشکال
تقیید از او است دلیل از خارج ثابت بر تقیید و تخصیص مثلاً در مثال طلب سوره چون دلیل بخیر و حسن
و عادت ثابت شده است که در حدیث رجب ثابت نمیشود پس حرم باراده تقیید از برای ما حاصل نمیشود
امام و امثال حدیث مذکور که دلایل در خارج که بر خطو زمان از امام و لالت کنند تا حدیث پس حدیث بر
عموم خود ثابت خواهد بود و داده خواهد بود که در هر زمانه امامی باید باشد و کسی که او را نداند
و بمیرد بر کفر و جاهلیت مرده خواهد بود و آنکه در صورت تقیید هم از اجدت بطان مدعیان جاهلیت
نمی رسد چرا که مراد این باشد که در هر زمانه که امام باشد و کسی که او را نداند و او را نداند بر جاهلیت مرده
است لازم می آید که کشتن با شمشیر و ساق و طعن و زهر و عذاب و هر وجهی از عذاب و عذاب و عذاب و عذاب
و کفر مرده باشند زیرا که ایشان حضرت امیر المؤمنین و ابا عبد الله شیطان امام زمان ایشان بود و ندانست
و مابقی او را تصور نمی توانست که در مقام جدال و قتال با او برآمدند و همین چیز ابطال مذهب
شیطان کافی است بالجمله و در لالت حدیث مذکور بر اینکه هیچ عصری از امام خالی نباشد و این بود

هر مقام از دانش مخصوص اما باقی است غیر امام دیگر کسی در هیچ نمیتوان نمود و دیگر کسی از این
مقام نیست و بعد از آن حدیث است که در معانی المستقیم از این هر یکی روایت کرده است که بنده سبک کلاب
نمودم سبک عالم آمدند و عرض نمودند که ما با حق بیعت میکنیم با این شرط که بعد از تو امامت را ما باشد
حضرت فرمود اختیار او با خداست هر که خواهد چه خدا را و چنان است که امام باشد با حضرت در
جواب ایشان بفرمود که اخبار را بنا آورد است است هر که از ایشان اخبار را که از امامت بعد از من مخصوص
او خواهد بود و احادیث و اخبار که در پی ایشان از اهل بیت سید برادر دارند از خدا حق ما و حق است و آن
احادیث را اگر چه بر خصم نتوان بحث نمود لکن چنانکه طایبان مقلوب شیعیهان ذکر نمود و بی آنکه استقامت
میافیم حدیث علی علیه السلام در معانی المستقیم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که هرگاه با حق عائد
بود زمین مگر در دوره الهی که آنها همچو امام خواهند بود و آنچه در همان کتاب از حضرت امام علیه السلام
روایت کرده است که حضرت فرمود و الله و الله که ما را در حق که حقش نمود و در حق آدم
و امکا اینکه فرمود و نصیب خود را آن امام که مردم را بصورتی خلاص کند نماید و چنانچه خدا باشد بر بندگان
و زمین با حق میباشد بفرموده از آن سیدم بر بندگان و از حضرت امام و مقام منقول است که در معانی
بن شامان فرموده است که چون خداوند عالم را مردم را با حق چند تکلیف فرمود و آنرا که چند از این
او امر و نواهی خود مقرر ساخت و امر فرمود که ایشان از آن حدودی که کند که مقرر است خدا و ایشان است
چون ناچار است که بر ایشان است که با حق ایشان که از تعقیب کردن و در کتاب حارم نموده و نیز اگر
اگر چنین شخصی نباشد که گفت و صنعت خود را از این باری منصرف کند و بگوید عابدی که در زندان خود
چنانچه ظاهرات از نفوس و طباع مردم تعلیل فنی و امامی را چنان مقرر فرمود که ایشان را منع نماید از نماز
و حدود و احکام الهی و در میان ایشان با حق سازد از حضرت علی بن الحسین ع روایت کرده است که من و ما
امامان سلیمان و دهیهای خدا را علیان و سید و فرزند مؤمنان و پیشوای شیعیهان و امامی مؤمنان
و ما نیز ایمان اهل زمین از عذاب خدا چنانچه خدا را اهل ایمان است و ما نیز اجتماع که بگویم که ما را
و انگاه میفرمود و اینکه بر زمین است و نگاه میفرمود بر یک ما زمین و اهل زمین و از آنکه با حق فرمود

بر یک ما از آن از آسمان فرستد و بیاعتنا به است بر ایشان چنین میکند و از اینها ما میخواهیم از زمین بفرستد
و اگر در زمین امامی از ما نباشد زمین از ما نباشد و اهل زمین فرمودند و چنانچه فرمود که از و زوی گفتند
آدم را خلق فرمود هرگز زمین بی حق و خلعت نبوده با ظاهر مشهور با غایب و مشهور و نام و خلعت غایب
بود زمین تا روز قیامت و اگر این بود چنانکه خدا در زمین نیست و ای میگوید که عرض کردم که مردم از
حق که غایب باشد چه فایده میکند فرمود که ما انداخته ای کرده ام از امام بجز بجا میبرد و این صد و ده
علیه السلام در معانی المستقیم از حضرت امام علیه السلام روایت کرده است که هر یک از رسول خدا صلی الله علیه و آله
تا زنده شد گفت و حق من و حق من هر که زمین را بکشد و مرا بکشد و مرا بکشد و مرا بکشد و مرا بکشد
هدایت خلق میباشد پس از ایشان بعضی را پیشبرد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
و در اگر و کند و کند که نباشد که حق من باشد و خلق را بصورتی هدایت نماید و عارف با حق باشد و از
بای هر قوی الهی هدایت کند و هست که سزاوارند از راه هدایت بفرمان و از باب شفا و شفا
بکشد و این مقامین احادیث بسیار از آن اخبار و روایات و بعد از ملاحظه بر این عطف و کلام
تعلیل از امامت و امامت که بعضی از آنها را در کتاب مذکور شد طالب راه حقیقی و در پی حقیقات است
نمیباشد **فصل دهم** در بیان اینکه امامت از اصول دین است و ابطال مذهب مخالفین که امامت را است
فروع دین میدانند بدانکه اختلاف واقع است در میان شیعه و سنی در اینکه امامت از اصول دین است
که بواسطه جریان باشد نموده و آن ادبی از و غیر ایمان خارج میشود و آنکه از پیش من فرموده است
مثل ما که مسوده و صوم و زکوة و غیر اینها اهل سنت بر آنست که امامت از اصول دین نیست بلکه از اجزای فروع
دین است و بر این دعوی هیچ دلیل افاده نمیکرد و اندوخته تا به اثبات عشره قائل اند و اینکه امامت از اصول دین
است و چون و تعلیل و اخذ آن کافی نیست و بر اثبات این دعا بر همان عطف و دلیل نظیر قائم است اما بر همان
عطف بر اثبات این مطلب است که هر چه دلالت میکند بر اینکه نبوت از اصول دین است و امامت از آن جزو ایمان است
همان دلیل نیست که دلالت میکند بر اینکه امامت نیز از اصول دین است و امامت از آن جزو ایمان است **چهارم**
اهل سنت و وجود نبوت از اصول دین است که در این و شریعت و احکام الهی مؤمنان و وجود نبوت و حق

انکه با کسی که خود هم مذابت نمواند اینست مکرر آنکه دیگری او را مذابت کند پس چه میشود شمارا که نمیشود
و چون حکم میکند بجز بر سیدم انصاف انام و در جای دیگر میفرماید **فَانْتَقِلُوا الْقُلُوبَ لِيَكُنْ**
لَا يَقُولُونَ بیه سوال کنند از اهل علم و اهل قرآن اگر نمیدانند و اینهم میفرماید **اِنَّ هُوَ ثَابِتٌ اَنَّهُ**
الْقَبْلُ سَائِدٌ اَوْ لَا **فَمَا جَعَلَهُ** **الْاَمْرَ وَبَرَّحَهُ** **وَقَالَ** **كُلُّ مَن يَتَوَلَّى الْقَوْمَ يَمْلِكُونَ** **وَالَّذِي**
لَا يَتَوَلَّى اَنَّهُ يَمْلِكُ **اَلَا تَرَوْنَ اَنَّ الْقُلُوبَ** **يَجِيءُ اِلَيْكُمْ** **كَأَوْ قَوْمَانِ** **وَرَأَيْتُمُ** **اَلْاَسْبَابَ** **وَدِدْتُمُ**
شب کاه در حال سجود است و نماز در قیام و از موافقه روزهاست حافظ و رسان و بر جنت
پروردگار خود امیدوار است بگو ای محمد ای ابرار باشد با هم آنها که صاحب علم و دانا بنده و آنها
که صاحب علم نیستند مذکور نمیشوند اینها مکرر صاحبان علمها طریقی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده
که فرمود که مراد اهل علم و دین است ما هم در باب جهل دشمنان ما و اهل الکتاب و شیعیان ما نیست و اینهم
چون ختم اعلام فرمود ملائکه را که آن جاعل فی الارض غلبه یعنی من بخوام در زمین طغنه و جافتنی
فراردم ملائکه گفتند ای ابرار سیدی در زمین کبریا که خداوند کند و زمین و درختها و حیوانات و
شیخ و قدس پس بگویم **فَوَاحِشُهُمْ** فرمود که من میدانم چیزی را که شما نمیدانید پس خاتم اسما را ندیدم آدم علیه
السلام کرد و آن جهت بر ملائکه تمام کرد و ایشان را علم نمود که چون از آنها اعلم است پس بخلافت را
و از راست پس ناچار دانسته میشود که اعلی و افضل و اکل از خود و اعز و مالک است و بی تکلف و اطاعت
و مرد و بی جهت جلالت مثل خود را پایت و از خود که مردم با اختیار مطیع و مستقار و نمیشوند مکرر آنکه
مجبور شوند چنانکه معلوم میشود از احوال اجداد صاحب حضرت رسالت مآب که بعد از رحلت آنجانب در باب
بیت خلفای ثلاثه چه میفرمود و آنها اگر کشیدند و هم چنین بیت نمودن هفتاد و نه طاهرین سلطان
حاکم معاصر خود را نیز نبوده باطله شکی نیست که تقدیم ماصل با طاعت و انضام مردم از بیات است این
تفضیل مفضل و از اینها که عزیز از نصب انام از خدا و بعد از انام است پس هر چه در دین باشد با قدر مردم بشود
با و مدخلت دارد البته باید و انام در طاعت شود و دانسته شد که انصاف انام هم چنان انضام مردم و جوار

مدخلت تمام دارد و اینهم چونکه دانسته شد که مقصود از نصب انام هم اصلاح اودین و دنیا و کافران است
و در دو نوع مساوی در فضل و کمال در احتیاج با اصلاح مثل یکدیگرند پس معنی ندارد که احدها اصلاح دیگری
کند و مقصود شکی نیست که با اصلاح از انصاف احتیاج راست پس اصل را بگویم اصلاح تواند کرد ذات نا باطنه
از هیچ جنبش که تواند که شود همیشه جنبش ما معنی نورانی و شورش بر علیه الظلم و کتاب اعداء الحق نموده و این
از پسندل عام عدم جواز تفصیل مقصود علی الفانیل بقول الله بکراهی و این است که در حق هیچ معنی
است که استلال کرد و شود بر جای نبودن تفصیل مقصود بر فاضل همان کفایتی بکراهی عوارض مخالفان و در
منش بگفت امینون بیهان که کشید بحث را که بنیم من را و از آن باب است و حال آنکه در میان
شما باشد چنان کلام اضرائف است با یکدیگر من مقصودم و او فاضل و تقدیم فاضل بر مفضل جایز نیست
و بیرون او از کلام و اصل بر تواضع و شکسته نصیحه او کرده اند و بعضی معنی دیگر از آن فهمیده اند که خداوند
غرض از آن مکرر این کلام را غیب نموده مردم بود بر فضل حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام
و در میان شماست که اختلاف من از پیش من و با او فاضل آوردید با بحث و انکار نمایند و چون نظر بفرمود
عمر بن الخطاب علیه السلام و العذاب از عدم فاضل بحث خود مطمئن بود این سخن را مکرر میفرمود که مردم بر فضل
آنحضرت انعام نمایند و موبد این معنی است فاضل عالم دین بن و لید علی العز و العذاب است و با او از غلبه
بر فضل آنحضرت نموده و معترض و داشتند که دو ثانی غایز و در میان شهدای این امر هم احوال نماید چون ندید
اینان خلاف تقدیر حضرت سبحان بوده قبل از انعام سلام اعراف و در اینجا بگویم معلوم بهر چه پیشتر گفته شد
با عاقلان تفصیل را از آنکه بیهان علی بن ابی طالب را و در هر چه بگویم او کرده بودم و این تقدیر شهر است و تفصیل آن در وقت
خود مذکور خواهد شد انشاء الله ثم الجمله عدم جواز تفصیل مقصود بر فاضل از آن و تخلف است که احتیاج بر بیانی
باشد دعا فاضل آنکه از انکار و اخطا بطلان و خبر و اخبار باشد را نشان است که چون احسان و محبت خلافت خلفای ثلاثه
در میان ایشان روح کرده و در مقام تقصیر بر می آیند و چون اعراف با فضیلت حضرت امیر المؤمنین از سایر
صحابه را و می توان گفت سلوین قبل از تقدیم و سلوین عاودن العرش که از کلمات حضرت امیر المؤمنین
است حکم اعراف بان دارند و دو کتب معتبره ایشان مذکور است و هم چنین در اخیل و کتب ابرو و کتب

استنباط احکام شرعی است از کتاب الهی و سنت حضرت رسالت و این است که در امام شریک است و او شریک
ما ملوا الله و رسوله طهرنا من این طریق استنباط احکام میفرموده اند و شعبان خود را نیز بان مامور
نموده اند چون معلوم شد که اهل سنت عدالت را از شر ابط معبره امامت میباشند پس اگر اثبات نفس بلکه کفر
خلق میجو که اگر شیطان خدا را کتب معبره ایشان یافت چنانچه در فصول امامیه که مشتمل است بر ذکر ملامت
ایشان مذکور خواهد شد اما الله هم بطلان مذهب شیطان و حقیقت مذهب شیعه ظاهر و عیان خواهد شد
فصل ششم در بیان طرق انعقاد امامت با کمال عدالت و در بیان طایفه امامیه و طایفه خاصه
اینکه انعقاد امامت به چه چیز حاصل میشود و شخص امام چه علامت داشته میشود که امام است مذهب فرقه
ایشان شریعت است که علامت شناختن امام و طریق انعقاد امامت چند وجه میباید شد وجه اول که اوصاف
و اظهر وجود است و ثانی حکمت و موافق لطیف حضرت چهارم است آنکه حضرت رسول نص بر امامت
اعده ارباب امامت نماید اما سابق است بلاخره انحصار فرما بدینا که ثابت خواهد شد که از انقضای شریعت
انقضای سلامه طهر هم منصوصند با امامت از جانب خدا و رسول و امام سابق **و چه در وقت انقضای بودن امام**
از جمیع است یا از جمعی که مذهب امامت بوده اند و با جماع است امامت از ایشان بیرون نیست **و چه در**
است که رفتار و عوی امامت باشد **و چه در علم** انحصار شخص است بیعت و ریتان جی که ادعای امامت
نموده اند و با جماع است امامت از ایشان خارج نیست **و چه در علم** عدم صلاحیت غیر از شخص واحد است
انحصار که با جماع است امامت از میان ایشان بیرون نیست و بر اینها در بیان از وجود مذکوره در
انعقاد امامت و معرفت امام عقل صریح حکم میباید و قابل تنکیک نیست و ما بهر بیان از وجود حشر
حقیقت خلافت حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب را بعد از حضرت رسالت بلاضرب ثابت خواهد نمود
که احدی با حال شریعت را ندانند و اهل سنت و جماعت و معبره مذکوره را در انعقاد امامت و شناختن
امام معبره نباشند و چهار طریق جهت انعقاد امامت ذکر کرده اند **طریق اول** اجماع مسلمانیان بر امامت
اصدی از وقت **طریق دوم** عهد امام سابق نیست با بعد از امامت **طریق سیم** شریعتی کردن امام سابق که امام
را در میان جی پی بندد و بر امامت پیکر از ایشان اتفاق کند **طریق چهارم** استیلا و شوکت که شخص بیرون

ابد و بشر بطریق غلبه ملکت را بگوید و بطلان هر یک از این مذکوره واضح و روشن است و هر که را از این جهت
از عقل باشد بداند که امامت که بر این است و جمیع امور در بنای جمیع مردم با بطریق شریعتی شود
و بخارکان سالکان اهل سنت چون دیده اند که نفس از خدا و رسول و از برای خلافت هیچکس را نخواستند و در
هیچ جا موجود نیست و خلافت با یکدیگر بیعت بعضی مردم شده است و خلافت عریضه را بیکدیگر واقع کرده و در
عثمان بنوری عریضه منعقد شده و خلافت معاویه بن ابی سفیان و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب را
چهار امر را بطریق انعقاد امامت قرار داده اند و بنا بر هر یک از این مذکوره ظاهر است اما **طریق اول** که بیعت
بعضی مردم باشد که در عهد آنها بعضی اکتفا بیک شخص کرده اند چنانچه ابوبکر بیعت عریضه شد و بعضی گفته
اند بیاید بچ کس بیعت کنند اما امامت مختص شخص مذکور در چنانچه عریضه و روشنی با اتفاق بیعت نکرد اکتفا کرده اند
از بیعت کنند از این امری است که هیچ عاملی مصفح جو بر این تنگد که با وجود اعتراض باطل و ضلالت فاسد و غلط
هست که بیعت غیر از یک نفر را بدین گونه از بیعت واجب کند با کج خلق و داور و بی و در بنا امامت او یک نفر
ایشان حلال بلکه واجب باشد اگر چه آن مخالف است که در بیعت این طالب امام حسن با امام حسین باشد و در
مردم امامت بر بدید و واجب باشد و قتل حسین بن علی که کشته و رسول خدا بعد از آن بیعت برای خلافت ظاهر
جابر و ولد الزنا و شاریا و غیره با انواع جویبار است جایز است که بیعتی که بیعت با اتفاق چند نفر
دشمن امیر المؤمنین واقع شود و در حضور حضرت امیر المؤمنین و حجت و احدی از بیعتی هاشم و بدو اتفاق
سلطان و اورد و نمقد و عار و زجر و ناموس و جی دیگر از اخبار واقع شود از اجماع نام کند و اتفاقا باطل
و عقوبت شمارند و امامی که بر است کبری و تامل و بدین ترتیب است چنین با زجر است تا که از امام عقل هیچ عامل
جو بر بیعت با کجین امری عظیم چنین با زجر منعقد کرده و تفصیل مفاسد و مناسبات جماع ایشان که از امامت
امامت است نزد ایشان فاسد است از شایسته و فضیلت آن مذکور خواهد شد و **طریق دوم** که عهد امام سابق با
پس از فساد آن است که امام سابق که عهد بر امامت شخص بیعت با او از پیش خود باشد و اسلا از جانب خدا و
رسول عقی در آن عهد با او زبیده باشد یعنی آن که آن عین خطا و محض غلط است زیرا که یکبار غلبه و غلبه
ثابت شد که عین امام را بخدا و رسول است و هر امری که تخلف و تعین آن باشد باطل باشد و در نص از جانب خدا که

اختیاری است که چنین نماید خصوصاً نام ستان که نام ستان نام سابق ایشان نیز بصورت است و اگر از ایشان
خدا و سول و جبریل را در سده باشد در این صورت هیچ است و چنانکه هر یک از ایشان الله تعالی قسری سلوات الله تعالی
علیهم خیر است بلائی که در آن است چنانکه در عالم در آن خود نمیتوانند نمود زیرا که هر میدانند که ابوبکر
از جانب خدا و سول حق تعالی است که باید بر او خلیفه کند و اگر پیش از ظاهر میکرد و البته علمای ایشان که
در نهایت صحبت میباشند از اهل بیت میگردید و باین جهت از اهل بیت فایز نیست که ابوبکر در نهایت
عز و جلال از جانب خدا داشته که باید بر او خلیفه نماید و اما طریقی است که ایشان که میخواستند از سوری باشد که ایشان
دادند و باین جهت که ایشان اتفاق را نداشتند پس خدا و مطلقان آن نیز ظاهر و روشن است و باین
که ستان ایشان در این طریق عمل میفرمودند که اگر بپیش از این خود را خلیفه نمودند که بپیش از این
است و اگر از جانب خدا و سول بود این با اید از جانب ایشان چنانکه درین باب ایران نموده باشد و احدی
از شیعیان سنی فایز نیست که ابوبکر را بپیش از جانب خدا و سول بر او خود و اگر با اعتقاد ستان عمر را
باشد و بر فرض حال او داد و در امانت اختیار می دهد و خلیفه ایشان شش نفر را که چنین نام را بایشان نهادند
نمود و چنانچه داشت و اما نام که در پاست که بر پاست و تفصیل این قصه با اشاره موجود ستان و دلالت
بر سنی و مصلحت عمر بن الخطاب علیه السلام و العذاب صویرت ذکر و باین خواهد بود بفرستند انشاء الله تعالی
طریق چهارم که خروج بنی امیه و کشتن ملک بنی امیه و خلیفه باشد پس بر مطلقان و ستان آن از هر واضح تر و روشن
تر است زیرا که اگر این اهل بیت در امانت و خلافت اختیار کرده اند در امانت این زمان در برابر عیان
مردم موجود است پس اگر یکی از سلاطین که در این زمان یافت میشود که ایشان ملک را که ستان و پادشاه
خون مسلمانان را در طلب پادشاهی چنانچه بداند و بجهت می باشد چنانکه ستان فایز است که حکم کردن بیک
است که که است که از خود چنانچه اجازت داده باشد هر یک را پادشاهی بدهد و هر که فایز سلطنت ایشان
باشد که شال و کرام باشد و جمیع ممالک او را بدهد و اگر کسی بر شال باشد و او موجود خواهد
بود نظر باینکه سول حق تعالی و جبریل را از سر اینی که در امانت مذکور کرد و اندک که است که از این ظاهر باشد
اینچنین و بشعوری بخیر نمیکند که چنین شخصی که باین جهت ملک را بیک خلیفه رسول خدا و مطلقان

شریعت او باشد و چون اهل بیت خود اعتراف دارند باینکه انعاما امانت و خلافت الله تعالی از طرف ابریه
منتهی بوده است بعد از انبیا خدا و مطلقان هر یک از طرف مذکور و ستان و مطلقان خلافت و امانت
الله تعالی از ظاهر و روشن میگرد و **فصل پنجم** در بیان اینکه جناب مستطاب امیر المؤمنین و امام المیزان
علیه السلام را مطلقان الله و سلاطین علیهم و جی و خلیفه بلا فصل حضرت سید المرسلین و خاتم النبیین است
بدانکه است بعد از رحلت حضرت رسالت و تعیین خلیفه و امام خلافت کرده اند فایز شیعیه اتفاق کرده
اند که بعد از رحلت حضرت رسالت خلیفه بلا فصل اوست و سنیان و اکثر حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی
طالب است و شیعیان نیز شش نفر بنفستند که بعد از امیر المؤمنین با دو اولاد طاهرین بودند و این خلیفه
و امام سابق جریب الله اند و اهل بیت فایز است باینکه بعد از پیغمبر ابوبکر نصب مردم خلیفه شد و بگویند
خلیفه از اول است و ابوبکر را خلیفه کرد و خلیفه دوم اوست و بعد از او وقت مردن و سوری امانت را
در میان شش کس قرار داد و امیر المؤمنین را در میان ان شش نفر داخل نمود و هر یک از خلفای ستان اتفاق
نمودند و خلیفه سیم اوست و چون ظلم و ستم و بدعتها و عقاید از حد گذشت و جهل اتفاق کردند و او را
کشتند و خلیفه بر حق امیر المؤمنین است که در حد مطلق از خلیفه چهارم میدانند و جی از منافقان
خویش آمد خلفای عباسی را بقتل و کشته و بیکدیگر اختراع کرده اند که بعد از حضرت رسول عباس است
و عوامی خلافت کرد خلیفه اول اوست و این جماعت بجهت الله که کلام منقرض شده اند و احدی از ایشان
نمانده است و همین در ابطال مذهب ایشان کافی است زیرا که حق با حق عال است که شرف شود و با کینه
نور آن منقطع کرد و با ثبات خلافت حضرت امیر المؤمنین مطلقان بپیش و ظاهر میشود و این است
اقوال خلفه است و در تعیین امام بعد از رحلت حضرت رسالت و چون مادر رسول سابقا بدیده الله علیه
و بر این سابقا طهر تاب کردیم که خلیفه پیغمبر باید از جانب خدا و سول منصوب باشد و نفس برخلاف
او از جانب خدا و سول و وارثه باشد و از اهل بیت خود افضل و صاحب صفت حضرت باشد و جمیع
این شراط در حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب موجود بود است و در غیر او یافت نشد و است
مع ذلک از حضرت جبرائیل و کرامات و خوارق عادت صادر شد است که از غیر بی و امام نمیشود

و با وجود آنکه آن حضرت از کسایت دعوی خلافت بعد از حضرت رسالت و باره ایشان شده اموری
چند صادر شده است که بنا به و غیر خلافت و امامت میباشد لهذا ما در این فصل به پنج طریق اثبات
میکنیم که امامت بعد از حضرت رسالت مخصوص نبی است و کاتب حضرت علی علیه السلام است هر چند اثبات
مقتضای طریقی از طرف خصم هر کاف است لیکن ما در پنج طریق اثبات بقیانیم تا آنکه بر طایبان راه هدایت
معلوم شود که از این راه باطل نکلیت بحث و انکار و سکت و اعتراض و عناد و طلب اصلاح و بیانیست
و هر یک از این طرق خود در بعضی مقصدهای صورت اتمام می یابد و در بعضی به کوچکی مقصد احتیاج است
مقتضای اول در اثبات خلافت حضرت امام علی علیه السلام است بطریق نقل زبانی خدا و رسول و بلکه
نصوص داده و در این باب از آیات قرآنی و احادیث نبوی که بطریق شریعت و جفا وارده میباشد اثبات
لکن ما اگر خواهیم بخیال انانیت عام کنیم باید امامت کتب معجزه ایشان را بر ایشان بحث کرد و این پنج
طریق بود بدین علماء صادر هم شده بوده است که پس از احادیث کتب معجزه ایشان بحث می آید و داده اند
پس اگر ما اخبار کتب خود را بر ایشان بحث کردیم انکار خواهند نمود و اگر ایشان حدیث موضوعه کتب
خود ذکر کرده زمان استیلائی خلفای جورستانان بخواهد برای طمع منصب و مال از برای ایشان وضع کرده
اند بر ما بحث کرمانند بر ما قبول آنها لازم خواهد بود لهذا ما در اینجا کتب از نصوص نبویه را خارج می کرد
مستوفی و مقبول الظرفین است با و کتب معجزه ایشان مذکور است بر حقیقت مذهب حق خود است که لای یغما
و اما نصوص الهیه از آیات قرآنی که مذکور میشود بعد از ابصار دلالات آنها بر اصل مقتضای بحث و حکم
و بحال انکار می رایی او نیست و این که علماء ما شکرا شده بیا هم الحمله در اینجا تمام از جمله نصوص شریعه
لیس است و ما بیکر کلیه از آنها اکتفا می نمایم **اول** قوله خدا هم است که میفرماید **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ**
وَالْأَنْبِيَاءُ الَّذِينَ يُخَوِّتُ السَّاعَةَ وَبَيِّنُوا لَكُمْ آيَاتِ اللَّهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ یعنی بحث صاحب اختیار
و اولی بصر در امور شماست که خدا و رسول او و آنها که ایمان آورده اند آنها که بر شما هدایت نمایند و از او
مهدی کند و کوه و راه را بگوید و در کوه و جمع عامه و خاصه افضان کرده اند بر شما که از آن بهره ببرید و در شما
حضرت امیر المؤمنین را نازل شد چنانچه شایع در میان مردم و نصوصی خاصه بعد از نبی است که از آنجا و علی علیه السلام

سنت است از او حدی نقل کرده که روزی حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله را و در پیید که چنانچه بود
چیزی را گفت آنرا علی علیه السلام خود بین و در فرموده که اگر این آیه را از او فرمود و از آن بصر فایده
و کشف و جامع الاصول فیه است و همین معنی را ذکر کرده است و تعلیل کرده که از معجزات اهل بیت است و در
تصییبش روایت کرده است که روزی بن عباس بر کتف او و زرم نشست بود و حدیث نقل می کرد تا که ما بود
و علی علیه السلام حاضر شد و گفت ایها الناس اینم بود و غفاری شنیدم از رسول خدا این دو کوش و الا فخر
کر شود و این دو چشم و الا هر دو کوش و کوش که گفت علی علیه السلام و بنوای بیکر کاران است و کشته و کافران
است با علی علیه السلام و شده است هر کس او را با علی علیه السلام و عذول است هر کس او را با علی علیه السلام نکند بدو سپیکم نماز کرد
و در روزی از دو دهان با رسول خدا نماز ظهر را پس سائله رسید سوال کرد که ای جبرئیل در این سال
دست نبویه آسمان بلند کرد و گفت خداوند که او را بشکستن سوال کردم در مسجد رسول خدا و کعبه بن
چیزی را در طعم و در کعبه بود پس اشاره کرد به نبویه سائل با کتب کوچک دست راستش و پوست کشته
و آن دست می کرد و سائل آید و اکثر را از آن گفت حضرت گفت و حضرت رسول نیز در میان بود و
از آن مشاهده کرد چون نازل شد گفت خداوند بدو سپیکم برادر من موی سوال کرد تو را و گفت برو و کار
سپهر مرا کشا ده کردن و کار مرا سالان و بکش اگر هزار زبان من که بهشت سخن را و بگردان از برای من و در
از اهل من که آن صادر و است حکم کردن با آن با زوی مرا و شریک کردن او را در کار من پس فرمود و علی
او را انتخاب کرد باندی و با و خطاب کردی که روزی حکم کردیم با زوی تو را برادر تو و برای شما
هر دو سلفی و اسبلا می بدهم خداوند نامم بخند و بفرمود که بده تو پس بکشای بر این سپهر و اوسان کن
برای من کار مرا و بگردان برای من و در برای از اهل من که او طاعت می حکم کردن با و پشت مرا و او در گفت
من و حق آنحضرت عام شده بود که بفرمود تا از ایشان عذاب خداوند و عذاب و گفت با عجز و انانیت
آید بر آنحضرت خواند و سپیدی از او عذیل نقل کرده که او از آنجا برفت عجز و او برفت که مصطفی صلی الله علیه و آله و
من بگویم چنانکه گفت برادر من موی تو خداوند بگردان از برای من و در برای اهل من که آن برادر من عذاب است حکم
کن بواسطه او پشت مرا بر شریک کن او را و در کار من تا آنکه تسبیح بگویم تو را تسبیح بسیار و تو بر احوال ما و افض و

چنانچه پس چنانچه نازل شد و این آیه شریفه را بآنحضرت خواند و او اهل بیت کسا ای که همین معنویان را اوست با این معنی
و در سبب نزول این آیه ذکر کرده اند بسیار و نه مانند صاحب کشف و بشاوی و حافظ ابو نعیم و ابن معاذ و
و شافعی و سبوحی و غیره از روی و سماع و همچنین در بعضی از کتب که در کتب اصحاب صحیح با سبب ایشان شد
و یکی از آنرا در حدیث آمده که از آن آیه است که آنرا حضرت امیرالمؤمنین است حتی شریعی ایشان میفرمود
و در منظر من است خود بولا است و صف نموده اند چنانچه حسن بن ثابت گفته است **هَذَا مِنْ عَمَلِ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ هَذَا**
الْقَوْلُ الْوَاجِبُ بِمَعْنَى مَعْنَى حضرت مصطفی هم امیرالمؤمنین را با ما در میان جمع مردم و نامید او را
و در صاحب مواهب بالجلد احادیث کثرت دارد که این آیه شریفه در میان آنحضرت نازل شده است و در وقتی که
دو غار در حالت رکوع خاتم را تصدیق نمود لکن میگویند که چون وی پیچیده میآمد است بعضی یاد و در وقت
صاحب اختیار و اولی بصرف و نامور پس چنانچه است از آنکه بر او بولید و در آیه شریفه یاد و در وقت باشد
خصوصی در صورتی که مانع از عمل بر میآید و موجود باشد زیرا که تنگ است که اگر مراد بولید اولی بصرف در
امور باشد خلافت را بیکر باطل خواهد بود و حال آنکه او خلیفه رسول بود باجماع اصحاب و جواب این سخن در
کمال و وضوح و ظهور است زیرا که آنکه میگویند بعد از آنکه از کلام مخالفان میگویند در سبب نزول آیه شریفه
از آنکه حضرت رسول از حق نم سؤا نموده و در باب علم مانند آنچه سؤال نموده موسی علیه السلام و در باب زنده
نمودن و اینکه از خلعت کس که است او را بپایم حکم کند و او شریک در کار او نماید مثل آنکه هر دو نفر
و در هر دو مورد و او را خلیفه و زما و ساخت و با معانی حقیم نزول این آیه شریفه را باین فرموده است چنانچه در کتاب
آنحضرت باشد و از آن خلافت و در آن هر دو نفر نیست نموده داشته باشد چنانکه میگویند که بولید و در آنرا اصل
بر دو نفر است زیرا که اگر مراد دوست و یار باشد موافق سوال حضرت رسالت شده خواهد بود و در نصب
هر دو را بعد حضرت امیرالمؤمنین هم خوانند و فرموده و در حدیث او نیست بمؤمنان هیچ مناسبت باقی و برین مطلق بود
و بعد دیگر در عمل و بولید بصرف و در امور گفته اند که بطلان خلافت را بیکر لازم آید بصرف و در غیر
ناموس است زیرا که عمل نموده نامان در این را بخلاف ظاهر این همه نصیح عمل مردم شک نیست که بعضی غلط است
و حال آنکه وجود بطلان خلافت آنست که بطلان است و قابل نفی نیست و بعد از این بعضی از آنها اشاره خواهد

شهادت داده اند **و اما** آنکه میگویند مانع در عمل و بولید بر دو نفر اولی موجود است زیرا که لفظ انما در لغت
عرب از برای حصر است و هرگاه انما مفید حصر باشد معنی آنچنین خواهد بود که بولید مختص بر دو نفر است
و رسول و امیرالمؤمنین است و اختصار بولا است باین هر دو نفر صحیح خواهد بود که بولید معنی اولی بصرف
در امور باشد زیرا که با و در دوست مؤمنان بودن مخصوص خدا و رسول است و بعضی از مؤمنان که موصوف
بصفت مذکوره و ما هم باشند نیست بلکه مؤمنان دوست و یار یکدیگرند چنانچه فرموده است **و**
الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضُهُمْ و ملائکه نیز هست و یار و مؤمنان اند چنانچه فرموده است **و**
أُولَئِكَ أَكُفُلُ لَكُمْ و الاذنای که بسیار میشود که گفته اند و در چنانچه مؤمنان پیدا نموده و بارها ایشان میکنند
پس و در دو نفری مؤمنان اختصار خدا و رسول است و حضرت امیر هم ندارد پس الاذنای را بر او بولید اولی
بصرف و صاحب اختیار در امور دین و دنیای خلق باشد تا که در حصر نیاید خود بوده معنی کلام ملک علام
درست شود بالجلد هر کس ساخت و در خود را از عباد عصب و عباد کسار و در برده انکار و از پیش و خود
بردار و در میان نزول آیه شریفه را ملاحظه نماید بین البقیه مبتدئه که این آیه شریفه را باین معنی خواهد بود که حقیم
و در باب خلافت حضرت امیر را از خود و مؤمنان است پس چنانکه میگوید در شرح و بیان از روی نقل کرده
که از آن جوان بن حصین روایت کرده است که چنانچه علی را معشکر ساخت و او اسباب جا و هر کرد و چهار کس
محمد و علی که آن را بر رسول میگویند چون رسول آمد رسیدند یکی برخاست و گفت و رسول را عرض کرد ما
هر چنان بگفتند پس رسول بصرف رفت و در بار فرمود ما بولید و آن بن علی را تا اینکه و قوی
کل مؤمنین و مؤمناتین و کان ذلک فی حقیقتی است یعنی چرا داده میکند از علی و پس بگویند از من
است و من از علی و او بولید هر مؤمن و مؤمنات بعد از من و این در عرب نبی است بوده پس معلوم شد که
بر او بولید اولی بصرف است و مقصود از بولا است خلافت زیرا که بحث و حضرت در حال احیاء نیز بود
و تخصص بر بعد از حیات دلیل است بر اینکه واد بولا است خلافت است و گفتگو که کامل نموده و حاجت در
در پیغام کرده اند بنابر آنچه مذکور شد بیک است که **الَّذِينَ آمَنُوا** بصرف جمع است چگونه میشود که علی
مراد باشد و حال آنکه او یک شخص بود و دیگر آنکه شهادت آنرا که بولا است حضرت امیرالمؤمنین است و بولا است

لازم می آید و آنکه در حال حیات حضرت رسالت نیز اولی که تصرف در امور و اتمام وظیفه باشد و حال آنکه آنچه
هست احتیاج به اتمام نیست و دیگر آنکه انعامی بر ایشان است که حضرت پیام در حال نماز در غایت خضوع و خشوع می
جنوی مستغرق عبارت آنست که یکبار که در وقت جنگ در بین شورش جا گرفته بود در اوقات برپا آورد
و غیره و در غایت پس بگویند از حال سال و گفتگوی و مطلع و با خبر گردید و دیگر آنکه در بطن کلانها و اعلا آورد
که زای و زوجه می باشد تا آنکه حضرت شود و نزع و نور در میان و نفع کرده و در آنوقت که این آیه نازل شد
در امر امامت بگویند زای و زوجه می بود که انما با پدر و مادر که نزع کرده جواب داد این کلمات و آیه
آنکه در غایت سلیم و نام مستقیم در کار نیست لکن با همه دفع هفت مضاعفه از کرم و بی آیه انعام و الا
میگویند بر فرض آنکه هیچ منافات مذکوره داده باشد و جواب داد آنها در دست نیاند هیچ چیز بر عیسوی
ما نمیرسد مگر یکی از این منافات که جواب آن داده میشود آنست که از این بقیه یکی از منافات مذکوره
که در وقت خلافت و ولایت با لفظ حضرت امام است تمام منافات بر تخصیص دادن آیه شریفه حضرت از لفظ
و آیه علی که در این تخصیص میسر شد و نیز یک جمله را داشته شد که هیچ اصحاب نصیر و مدعیان اهل سنت را آیه
تا نازل و نشان حضرت پیام می دانند و تا این از هر یک از منافات مذکوره جواب دادیم ما هم که نشان دادیم
و قریب از آنکه ظاهر از او در شود جواب از سخن اول آنکه در عرب و غیره شاعری چنان است که اطلاق جمع بر معانی
مفایده با اعتبار تعظیم و از انقباض است که اطلاق جمع بر واحد میسر می شود و مانند باشد چنانچه در سوره ق
نیز مثل این دارد شد ما است انما که فرمود است **الَّذِينَ هُمْ عَنْهَا بِالْحَقِّ يَدْعُونَ** و **الَّذِينَ هُمْ عَنْهَا بِالْحَقِّ يَدْعُونَ**
وَالَّذِينَ هُمْ عَنْهَا بِالْحَقِّ يَدْعُونَ و مترادف اهل سنت هر اثنای نموده اند که در این آیه حضرت امیر المؤمنین است و با
آنکه خود صفات مذکوره بدون مشا رکت پذیر بوده اطلاق جمع بر واحد میسر می شود و در هر دو وجه از این و از این
چنانچه در تمام تفسیرات کتب کلامی نوشته شده و در موضع او ایشان اطلاق می نمایند بحدیثی از ائمه اطهار و آنست که
ممکن است که جمع را در باشد و مخصوص با حضرت نباشد زیرا که در احادیث ما و او شده است که سایر ائمه نیز در این
آیه داخلند و هر امامی در قریب است از امامان با این فضیلت که بزرگوار و صاحب کثرت است که در این آیه
آنحضرت است اما بلفظ جمع آورده تا آنکه مؤمنان نیز منافات آنحضرت بکنند جواب سخن دوم آنکه حضرت

امیر المؤمنین است اگر چه امامت و خلافتش بعد از رحلت خباب پیغمبر بود ما را در حال حیات آنحضرت نیز او را
لو ب تعریف در امور مسلمانی بود و با وجود پیغمبر در بعضی موارد احتیاج با او داشتند چنانچه را احادیث
منقول از ائمه اهل بیت و لو ب تعریف احتیاج و در حال حیات حضرت پیغمبر نیز مستند میشود و جواب از سخن
سوم آنکه اگر چه حال آنحضرت در حین حیات بحقیقت است که گفته اند لکن از الفاظ آنحضرت بحال سال آنرا
غیبه که منافات بر عیسی است و ما شد بر آنکه این الفاظ هم بین الفاظ عیسی است هرگاه از مسلمانان شراب میسوزی
در وقت که در دست می گزیدند که می گفتند که می دانند و می دانند و می دانند و می دانند و می دانند و می دانند
شوشی علیها از حذر و احتیاط و جواب این سخن میگوید که نهایت امر در این باب است که آنحضرت را در
افوتش مرید حاصل شد و مکر او بسیار حاصل میشود از وحدت و کثرت و خلوت و راغبی و جواب از سخن
چهارم آنکه اگر این اعتراض وارد باشد بر حق خواهد بود که در حال حیات پیغمبر که هنوز با حق خلافت
و در میان نیست و زوایح و خلافت و اعتدال و جلال انعام که بعد حضرت است می آورد و بر تقدیر آنکه
کلانها در مقام ترویج و نزع باید استعانت خود را نمایند و چون حق می دانند که نزد خداوند
و در امر امامت نفی آن زود نموده و نموده ما شد بعد از این در امر امامت زود میگوید که آن حق است
که در زمان نصرتی کرده باشد و از روی متابعت مردم و اشیاء حق امام را میگوید و در وقت برسد که آن
تمام ما شد باشد و بعضی سخنان دیگر نیز در مقام از اهل خلافت صادر شده که قابل ذکر در کتاب و تفسیر
جواب میباشند و در کتاب کشف الحجاب از علامه شیخ ابوریحان که شافعی مذهب است نقل کرده که بعد از این باب
نزد آنکه بر شریف و حکایت نصرتی فرمودن خام با وجود آنکه سنتی است که شاکست و اما شافعی میگوید که
تغویب بلا خلاف چنانچه شافعی میگوید و در این امر در آن تفسیر می نماید و است الحی چنان است **آیه دوم** و آنست که
است که میفرماید **الَّذِينَ هُمْ عَنْهَا بِالْحَقِّ يَدْعُونَ** و **الَّذِينَ هُمْ عَنْهَا بِالْحَقِّ يَدْعُونَ** و **الَّذِينَ هُمْ عَنْهَا بِالْحَقِّ يَدْعُونَ**
و آنها که صاحبان امرند از شما چون نزد اطاعت خدا و رسول تمام است و اخلاص با امر خاص ندارد و غیر
اطاعت اولی الامرین با بد چنان باشد زیرا که هر کس اطاعت او را فریاطاعت خود و اطاعت رسول و فرستاده
و مختصی از برای آن ذکر فرموده پس اطاعت اولی الامر با بد مثل اطاعت خدا و رسول تمام باشد و

از برای حفظ از طاعن مائل خوب نیکند که در این اعصار کثرت حضرت رسول مشرق و مغرب عالم را فرو گزشت
است احدی با ممکن باشد که علم با خالص است بپایان نرسد که هر که در این سلسله است نکرد است خصوصاً با
تفتاده و اهواء کرده و میان پیر چیده است این فاضل که عویس بیکدیگر آواز می داد و ایشان را علم ایشان را معلوم نیست
که در مسئله مذهب امامیه را و اندک با هم مساوی می سازد و اگر بر فرض حال هر یک چند و اندک بشنود از کتابها
میشود که اعتقاد واقعی خود را باور کند و انکاره باشد که تفسیر کرده باشد که در مذهب امامیه جایز است و این
از کتابها معلوم میشود که اندک و اندک بر این مذهب باور می نمایند و اندک و اندک بر قول اکثر است و در حفظ اجماع
و خبر دوم آنکه بر تقدیر نظم که چنانچه با هم می گزیند و علم غشقی آن می تواند بهر سجد و فطیله را نشان می دهد
بود پس در این خطا با کمال یک میشود **و خبر سوم** آنکه ظاهر هر یک که صریح آنست که ما موردین کون با ساد و غیر آن باشد و
با اینجه اینها منقول است لازم می آید که چنانکه بگوید که باشد **و خبر چهارم** آنکه اینها در حق مدعیان کشته که از پیوسته
باید با این که کتب مثل آنست که اهل کتاب گویند که نبوت رسول باطل است زیرا که اگر چه در باب است و اینها را
نشان می دهد و حقیقت او را با اینها پیوسته گویند که اگر چه خبر بود یا نبوت که ما حقیقت او را با اینها و حقیقت آنست که اگر
رایج فیض ایشان است باید نصیب را بر کنار کرد و در وجه کلا بر اخبار و آثار یکدوازده و عاقلان ما
تخصیصی و آنکه اینها با هم آید و اینها را با هم سلبنا می بر ایشان ظاهر کرده و اگر است گویند که اینها را با هم ظاهر
نکرده و مطلقین مطلقان است که اینها را با هم ظاهر کرده و اینها را با هم حقیقت و اینها را با هم حقیقت
انها و یکدیگر و اگر گویند و اگر چه در عدم تحفظ اجماع کفایت می نماید و اینها را با هم حقیقت و اینها را با هم حقیقت
اجماع را با اعتبار دخول معصوم بحث پیدا نموده و گفته اند که اگر چه در اینها با هم معصوم است بحث
پیدا نموده و اگر چه در اینها با هم معصوم است و اینها را با هم حقیقت و اینها را با هم حقیقت
خطا و غلط جایز است بر جمیع توفیق از است و در اینها با هم معصوم و در اینها با هم معصوم و در اینها با هم معصوم
مکرات از برای ایشان حاصل شده باشد تا این کلام در سلب حقیقت است و اینها را با هم حقیقت و اینها را با هم حقیقت
و اینها را با هم حقیقت و اینها را با هم حقیقت و اینها را با هم حقیقت و اینها را با هم حقیقت و اینها را با هم حقیقت
نموده که ما در اینها با هم حقیقت و اینها را با هم حقیقت و اینها را با هم حقیقت و اینها را با هم حقیقت و اینها را با هم حقیقت

و چون بطلان کلام غیر از این که معصوم بودن جمع است باشد معلوم کرد پس باید در بعضی از اینها معصوم کرد
مؤمنان هر یکی او را نمایند موجود باشد و باقران جمع ایشان بعد از حلیت بپایان نرسد که هر که در این سلسله است نکرد است خصوصاً با
تفتاده و اهواء کرده و میان پیر چیده است این فاضل که عویس بیکدیگر آواز می داد و ایشان را علم ایشان را معلوم نیست
که در مسئله مذهب امامیه را و اندک با هم مساوی می سازد و اگر بر فرض حال هر یک چند و اندک بشنود از کتابها
میشود که اعتقاد واقعی خود را باور کند و انکاره باشد که تفسیر کرده باشد که در مذهب امامیه جایز است و این
از کتابها معلوم میشود که اندک و اندک بر این مذهب باور می نمایند و اندک و اندک بر قول اکثر است و در حفظ اجماع
و خبر دوم آنکه بر تقدیر نظم که چنانچه با هم می گزیند و علم غشقی آن می تواند بهر سجد و فطیله را نشان می دهد
بود پس در این خطا با کمال یک میشود **و خبر سوم** آنکه ظاهر هر یک که صریح آنست که ما موردین کون با ساد و غیر آن باشد و
با اینجه اینها منقول است لازم می آید که چنانکه بگوید که باشد **و خبر چهارم** آنکه اینها در حق مدعیان کشته که از پیوسته
باید با این که کتب مثل آنست که اهل کتاب گویند که نبوت رسول باطل است زیرا که اگر چه در باب است و اینها را
نشان می دهد و حقیقت او را با اینها پیوسته گویند که اگر چه خبر بود یا نبوت که ما حقیقت او را با اینها و حقیقت آنست که اگر
رایج فیض ایشان است باید نصیب را بر کنار کرد و در وجه کلا بر اخبار و آثار یکدوازده و عاقلان ما
تخصیصی و آنکه اینها با هم آید و اینها را با هم سلبنا می بر ایشان ظاهر کرده و اگر است گویند که اینها را با هم ظاهر
نکرده و مطلقین مطلقان است که اینها را با هم ظاهر کرده و اینها را با هم حقیقت و اینها را با هم حقیقت
انها و یکدیگر و اگر گویند و اگر چه در عدم تحفظ اجماع کفایت می نماید و اینها را با هم حقیقت و اینها را با هم حقیقت
اجماع را با اعتبار دخول معصوم بحث پیدا نموده و گفته اند که اگر چه در اینها با هم معصوم است بحث
پیدا نموده و اگر چه در اینها با هم معصوم است و اینها را با هم حقیقت و اینها را با هم حقیقت
خطا و غلط جایز است بر جمیع توفیق از است و در اینها با هم معصوم و در اینها با هم معصوم و در اینها با هم معصوم
مکرات از برای ایشان حاصل شده باشد تا این کلام در سلب حقیقت است و اینها را با هم حقیقت و اینها را با هم حقیقت
و اینها را با هم حقیقت و اینها را با هم حقیقت و اینها را با هم حقیقت و اینها را با هم حقیقت و اینها را با هم حقیقت
نموده که ما در اینها با هم حقیقت و اینها را با هم حقیقت و اینها را با هم حقیقت و اینها را با هم حقیقت و اینها را با هم حقیقت

و این که در هر روز که از نماز پیشانی آن آید و او را در و در و وارث و وحی و خلیفه
من خواهد بود و راست من و ازین بزرگوار و من خواهد بود از من و یک بار در یک بار است من که
برادر من باشد و او را مدد و یاری کند و معنی من باشد بخلاف آن من پس او را وحی و در و خلیفه خود
گردانم که از جانب من بلیغ رسالت نماید و غرض مرا بعد ازین آید کند و وعده های مرا بعد ازین عمل آید
و اگر یکدیگر و یکی خواهد کرد که خدا او باشد چون حضرت سحر را نام کرد هر ساحت شدند و جواب بگفت پس
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بخواست و گفت من بیعت بیکم با تو هر ساحتی که بفرمانی و در هر چه حکم کنی
اطاعت بیکم حضرت فرمود بنشین شاید آنها که از تو برگردند بجزند پس یار و یکره بود و باز ایشان را گستا
شدند و بخواست پس در روزی که حضرت او را نزد ملک طلبید و با او بیعت کرد و او را دهان مبارکش داد و
دهان ناخاک و در دهان دو کف و سپهرش از او بخواست پس او بگفت که مرا در هر چه خود را که از جانب
تو کرد و دهان را با زبان دهان کردی حضرت و فرمود بیکم او را ملوک را بنده از علم و حلم و فهم و دانستن
پس برخاستند و پر و نا آمدند و قصد کردند با او طالب گفت که تو را امر خواهد کرد که اطاعت فرمایند و بکنی
بدر آنست که جلیقه بود نه بدین است که اصل جلیقه و رسد خود نقل کرده است که طایان از حضرت رسول است
که با رسول الله من و من یک پیغمبر است و وحی تو من است حضرت در جواب گفت با شما که بود و چه یاد مردم و چه علی
آنکه گفت بوسع بن نون پس حضرت فرمود که بد و بی که در وحی من و در حق من که نصایب دین من کند و وعده های
را و نا تا بدین ایام طالب است **سجده** حدیث است که این معاذیل شافیه در کتاب مشایخ دین برده در کتاب
فرودس نقل کرده اند که حضرت رسول فرمود من در عیال بودم و در نزد خدا پیش از آنکه آدمم خلق
شود چهارده هزار سال و بعد از آنکه آدم را خلق کرد آن نور را در صلب او نهاد و در صلب او منتظر صلب
ایستاد و عیال در صلب بکار از آنجا بود و در صلب عبدالمطلب جلیقه بود و در من نبوت قرار داشت و در
عیال خلافت **چهارم** حدیث است که در آنکه از عیال بن عبدمنه از عیال که در قتل الهی و مهدی در شیخ در بیان
مرغوب و حافظ ابو نعیم در کتاب صلیب بطلانی شعله و روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود این الله
یا ربک و سلم امی ای که عیال از شما و ای که عیال از عیال با من است و ای که عیال از عیال با من است و ای که عیال از عیال با من است

و این که در هر روز که از نماز پیشانی آن آید و او را در و در و وارث و وحی و خلیفه
من خواهد بود و راست من و ازین بزرگوار و من خواهد بود از من و یک بار در یک بار است من که
برادر من باشد و او را مدد و یاری کند و معنی من باشد بخلاف آن من پس او را وحی و در و خلیفه خود
گردانم که از جانب من بلیغ رسالت نماید و غرض مرا بعد ازین آید کند و وعده های مرا بعد ازین عمل آید
و اگر یکدیگر و یکی خواهد کرد که خدا او باشد چون حضرت سحر را نام کرد هر ساحت شدند و جواب بگفت پس
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بخواست و گفت من بیعت بیکم با تو هر ساحتی که بفرمانی و در هر چه حکم کنی
اطاعت بیکم حضرت فرمود بنشین شاید آنها که از تو برگردند بجزند پس یار و یکره بود و باز ایشان را گستا
شدند و بخواست پس در روزی که حضرت او را نزد ملک طلبید و با او بیعت کرد و او را دهان مبارکش داد و
دهان ناخاک و در دهان دو کف و سپهرش از او بخواست پس او بگفت که مرا در هر چه خود را که از جانب
تو کرد و دهان را با زبان دهان کردی حضرت و فرمود بیکم او را ملوک را بنده از علم و حلم و فهم و دانستن
پس برخاستند و پر و نا آمدند و قصد کردند با او طالب گفت که تو را امر خواهد کرد که اطاعت فرمایند و بکنی
بدر آنست که جلیقه بود نه بدین است که اصل جلیقه و رسد خود نقل کرده است که طایان از حضرت رسول است
که با رسول الله من و من یک پیغمبر است و وحی تو من است حضرت در جواب گفت با شما که بود و چه یاد مردم و چه علی
آنکه گفت بوسع بن نون پس حضرت فرمود که بد و بی که در وحی من و در حق من که نصایب دین من کند و وعده های
را و نا تا بدین ایام طالب است **سجده** حدیث است که این معاذیل شافیه در کتاب مشایخ دین برده در کتاب
فرودس نقل کرده اند که حضرت رسول فرمود من در عیال بودم و در نزد خدا پیش از آنکه آدمم خلق
شود چهارده هزار سال و بعد از آنکه آدم را خلق کرد آن نور را در صلب او نهاد و در صلب او منتظر صلب
ایستاد و عیال در صلب بکار از آنجا بود و در صلب عبدالمطلب جلیقه بود و در من نبوت قرار داشت و در
عیال خلافت **چهارم** حدیث است که در آنکه از عیال بن عبدمنه از عیال که در قتل الهی و مهدی در شیخ در بیان
مرغوب و حافظ ابو نعیم در کتاب صلیب بطلانی شعله و روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود این الله
یا ربک و سلم امی ای که عیال از شما و ای که عیال از عیال با من است و ای که عیال از عیال با من است و ای که عیال از عیال با من است

بی بی شریف و طاعت کرده ام و خدا را و رسول او را و ایمان او در دلم باقی خود پس بگویم او در نزد حضرت
رسول و حضرت امیر و دست کشورند بر سر کوفته اند که حضرت غا از ظهر عصر را در یک کوفته ای آورد و بی
روز مشغول است بودند تا آنکه غا ز شام و حضرت را نیز در یک کوفته ای از من ببردند از کوفته شغل است و تکیه
و در دوایت خیزانند از روایت شهید و سید مذکور است که اول کسی که بیست کرد ابو بکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر
بود و آنکه از بعد از او در کوفته است و حضرت امیر و آنکه از بعد از امیر است و آنکه از بعد از امیر است و آنکه از بعد از امیر است
کتاب فضول امیر از سید جلیل نقل کرده است که بعد از انعام کلام سیدنا امیر است که حضرت امیر خطاب به
عبدالله بن ابی طالب که در کوفته است یا بنی ابی طالب ایضا و آنکه از بعد از امیر است و آنکه از بعد از امیر است
که از او در روزی که امیر خطاب به امیر و آنکه از بعد از امیر است و آنکه از بعد از امیر است و آنکه از بعد از امیر است
در حال آنکه مولای هر مؤمن و مؤمنه با آنکه از بعد از امیر است و آنکه از بعد از امیر است و آنکه از بعد از امیر است
اما سید باستان و کتب خود ذکر کرده اند و خطبه ای طویله که مشغول بر او می باشد که در زبان حضرت
امیر نازل شده و در کتب خود نقل کرده اند که حضرت امیر در روز انشاء فرمودند چون بسیار بطول ایستاد
بهین ندانند و فرمودیم و اکثر اهل ان نیز از او ایستاده و با خود می گفتند که در آن روز و آنکه از بعد از امیر است
از کتب ایشان نقل نموده اند و شکی نیست در اینکه قصه خود که در آن روز و آنکه از بعد از امیر است
و خلافت حضرت امیر و آنکه از بعد از امیر است و آنکه از بعد از امیر است و آنکه از بعد از امیر است
از خطبه که با عشاء و اطلال ایشان نقل می شود در آنجا است که در آن روز و آنکه از بعد از امیر است
ان با جماعت برآمدند و خطبه از زبان ایشان با خشم و آرام او را دست از روایت می بردند و طلب می نمودند
و تا با اسناد را بر آن جلی که در ایشان قبول دادند و در کتب معتبر خود ذکر نموده اند می کردند و این جهت
حدیث مذکور را در سبانی خصوص حضرت امیر و آنکه از بعد از امیر است و آنکه از بعد از امیر است
از هر چه روایت کرده است که گفت که چون رسول خدا از آنجا مراجعت فرمود و بعضی مدتی در طبرستان ماند
فرمود فرمود که بنده بر آنکه از بعد از امیر است و آنکه از بعد از امیر است و آنکه از بعد از امیر است
ایشان را و فرمود که هر چه مردم بدست بکنند من و آنکه از بعد از امیر است و آنکه از بعد از امیر است

رسالت کرده ام و در جواب گفته اند که هر چه مردم بدست بکنند من و آنکه از بعد از امیر است و آنکه از بعد از امیر است
رسالت کرده ام و در جواب گفته اند که هر چه مردم بدست بکنند من و آنکه از بعد از امیر است و آنکه از بعد از امیر است
من بندگان خود می گردانم که شهادت می دهند که معبودی که بی پیشانی باشد بجز حق نیست و این حق من است و شهادت
می دهند که رسول را تمام می دانند پس حضرت فرمود من نیز شهادت می دهم با پیشانی است و داد پس فرمود که هر چه مردم
تجسس که بکنند و در میان شما چیزی را که کثرت آن چیزی باشد هرگز گمراه نشوید بعد از آن که کتاب خداست و اهل
من گاه با شهید که لطیف خیر دارد و است را با یکدیگر این دو را می بینیم جدا می شود تا آنکه در وقت خود خورشید که ما
چون می بینیم و صفات او در نظر و فکر در حال آن می باشد بعد از آنکه صفات خداست سؤال خواهد کرد و آنجا که
عبداللین با این دو سلوک نمود پس فرمود که هر چه مردم در میان مردم که است اول شهادت می دهند پس کثرت خدا و
رسول اول مؤمنین اند و در صدر این سخن را عاده فرمود پس در سینه چاهم دست خط می کشد و فرمود الآنتم من
کتاب مولای قیام مولای الانتم و آنکه از بعد از امیر است و آنکه از بعد از امیر است و آنکه از بعد از امیر است
شهادت می دهند که او را دوست دارند و در شستن او و در هر کاری که او را دشمن دارند و در سینه چاهم دست خط می کشد و فرمود بعد
از آن فرمود با چه برسانید که با یکدیگر خدایت می دارید و این که با یکدیگر خدایت می دارید و این که با یکدیگر خدایت می دارید
است که او در سینه چاهم دست خط می کشد و فرمود که هر چه مردم در میان مردم که است اول شهادت می دهند پس کثرت خدا و
ختم فرمود که هر چه مردم در میان مردم که است اول شهادت می دهند پس کثرت خدا و رسول خداست و هر چه در شستن او
نماز ظهر را از فرمود و بعد از آن دست خط می کشد و فرمود که هر چه مردم در میان مردم که است اول شهادت می دهند پس کثرت خدا و
گفته اند پس فرمود با چه برسانید که با یکدیگر خدایت می دارید و این که با یکدیگر خدایت می دارید و این که با یکدیگر خدایت می دارید
قیام مولای الانتم و آنکه از بعد از امیر است و آنکه از بعد از امیر است و آنکه از بعد از امیر است
ای بی بی ابی طالب که در دوشام کردی در حال آنکه مولای هر مؤمن و مؤمنه با آنکه از بعد از امیر است و آنکه از بعد از امیر است
از آنجا که هر چه مردم در میان مردم که است اول شهادت می دهند پس کثرت خدا و رسول خداست و هر چه در شستن او
عزیز و در طریقی روایت کرده است بیک طریقی از برای آنکه از بعد از امیر است و آنکه از بعد از امیر است و آنکه از بعد از امیر است
دیگر از اهل الطهر و بعد از آن که طریقی دیگر از روایت کرده است و سیدی در شرح و بیان حضرت امیر حدیث
را از برای آنکه از بعد از امیر است و آنکه از بعد از امیر است و آنکه از بعد از امیر است

کتاب

مباد که پس خارج بود و از دزدان انصار که از او بزرگتر بود خواست که او را خلافت نصیب کند
ایو یکدیگر و ایو یکدیگر را شمشیر آمدند و با ایشان در باب خلافت بحث کردند و حجاب بن مند و کجکی را از
انصار بود گفت **منا امیر و تنیم** این بیچاره را شملت امیر باشد و از ما یکی در میان شما امیر تعیین کند
و ما در انصار امیر تعیین کنیم ایو یکدیگر جواب گفت حضرت پیغمبر فرمود لا یتهم من یتهم انصار قبول کردند
و با او بیعت کردند و کار خلافت را بویکر تمام فدا کردند و گویند که ایو یکدیگر مردی پناها و صنیف بود و از انبی
هائیم بود و از نبی محرم کرده و ساعی و فرستاد و او را لشکر و سپاه نمود و پناها را فدا و آمد و بدل آنکه
پیغمبر فرمود که اگر از فریب پناها انصار را الزام کرده از ایشان بیعت گرفت اگر کسی جلی بود البته
انصار که لکن اسلام ایشان بود و از انبیا و ائمه و پیغمبر و انصاری را که شهادت میکند که در عذر بر حق واقع
شد هنگام سعاد و است از جبر الوداع بود و غایب میا بل عرب در آن جمع بودند و در میان روض
عند و هنگام وفات حضرت رسالت رسیده بود و ماه شعبه بود پس اگر کسی در روز غدیر واقع
شده بود البته با بیعت آن نصیر انصار رسیده باشند بلکه البته در عذر بر حق در حضور حضرت رسالت
پناه با حضرت رضی علیهم السلام با بیعت کرده باشند پس چرا با وجود اینکه روزگار بسیار از ایشان رفته
بود ایشان بکشت بیعت میکردند که با رضی خود بیعت کنند هر کس را معلوم است که انصار از آن قبله
بودند که عهد و بیعت کرده باشند با او و در ماه تمام نگفتند باطل کنند و اگر فرض کنیم که ایشان بکشت
بیعت نکردند بیعت دفع پناها بویکر میخواستند گفتند که با تو بیعت میکنیم زیرا که تو حکم پیغمبر کردی و ما هم
تو هم بیعت کرده و پناها میخواستند که امیر پس ما ظل نصف و انصاری شد که نص در خلافت علی
نبوده تمام شد استدلال این فاضل حق که برای نص بر خلافت حضرت امیر مقرر نموده و بلکه جواب
این فراموشات اگر چه تو اهل خود ما و پناهاست و چنین کلمات پیش از باب دانش الهی فراموشات لکن چون
روی سخن را بکتاب با ما سراسر است برای دفع و سوا سوا خاطر ایشان میکنند که این بیعتی واقع است که بعد از
پیغمبر که در خصوص فرایند و امامت نبوتی که اگر آنها نص جلی هستند بر خلافت حضرت امیر مقرر تمام
آن احادیث و روایات معبره ایشان مذکور است چنانچه در انصاری و انصاری و خلافت حضرت امیر و انصاری

بیت مکر از راه محض عصیت و جمل و جزای از پیغمبر و کتب معبره و صحاح خودشان رسیده و از بعد از او
گذشت است و آنچه گفته است که اگر نص جلی بر خلافت رضی علیهم السلام بود با بیعت در روز سید و در باب خلافت
منا و بعد از انصار و بویکر که پیغمبر نص بر خلافت خود مقرر این است که احادیث و اهل و بیعت از انصاری
صحیح در سینه نبوت چنانچه در آن تفصیل بسیار آن معقول بسیار آن معقول خواهد شد انصاری و اگر بعضی
نموده اند که پیغمبر نص بر جلی مقرر کرد و که از آنان نشند و است با از عفو و نصیحتی که از او بیکسان
کرده است از آنکه اجتماع که در سینه جمع شده بودند از انصار و غیر هم مکش بیعت تمام نموده باشند هیچ
استماعی در عذر و در آنکه اما بعد از آنکه از روی کتب معین ایشان اثبات کنیم که پیغمبر نص از انصاری صحیح
نسخه هائیم از بیعت بویکر خلافت نمودند و پیغمبر انصاری را بیعت بیعت و بیکسان بیعت
است زیرا که چون با این مایه میروند و در پیغمبر چند نفر از باب غریب و طایفه خا و بعضی از جلیاند
عرب که اهل معرفت و جمل علوم نبوتی بودند و یکی که با پیغمبر از آنک بیعت بن جماعتی که جماعتی
کرد است مکران جماعت همان جماعتی هستند که اجماع بر قتل عثمان نمودند و بر کوه و معا و بر باقی طایفه
جمع شدند و با اجماعت از انصاری بیعت کردند که بیعت با پناها و جماعتی کردند و سلا و نبوت
را که کتب پیغمبر صحت بد که نص را در کتب حضرت رسول صحت با و این که در حضرت رسول صحت
و فائزین و از شیوخ است بظلم و ستم شهید کردند پس اگر اجماع و بیعت ایشان حق باشد باید مایه عثمان
معا و بر بعد از آنک بیعت حضرت امیر و بظلم شهید کردند حضرت امام حسین مریخی باشد و بر اصرار
انکسای که داخل بیعت ایو یکدیگر بودند و علاوه جمعی دیگر داخل جماعت بر قتل عثمان بودند و بسیار از
ایشان در روز معا و بر یکدیگر بیعت نمودند و اگر در بیعت ایشان جماعتی باشد بیعت کوسا در پیستی
بنی اسرائیل حق باشد زیرا که بنی اسرائیل که اجماع بر ساری نمودند و کوسا در پیستی بنی اسرائیل و در
نمودند و انصاری و انصاری بیعت ایشان جماعت بودند و هر از جمله کسانی بودند که حضرت موسی بیعت هر یک
را از ایشان گرفته بود در صورتیکه کوسا را از انصاری و جمعی غیر طایفه خود جماعتی است و کوسا
است از آنکه جمعی از خلافت بر پیغمبر حجاب و سایر اعراس نصیحتی را طاعت مثل بویکر که اگر چه

از او و گفته و عابت آن چیز را که بنو النصاراء از آن امر کار خواسته بودند و کار خود و توانایی
تو خفا خواهد شد و از تو پنهان خواهد کرد و اما آن خدا و اما آن رسول خدا و از جمله زبان کاران خواهد بود
و از جهل تو و بی خبری خدا و رسول او خواهد رسید پس آن علوی و منافق را می شناسد که حفظ نماید از او انشا
نکند و ایمان بها و در عابت آن بکند پس حضرت رسول با و گفت که خداوند عالم این را خبر داده است
که عین سنجیده شده و او کرده است و اگر چه را علی و نشاء که در آن مردمان مردم و او را در میان مردم
امام و پیشوا اگر داند و او را خلیفه خود سازم چنانچه بخواهم که بشناسم و میباید خود را خلیفه کرد و پند و ن
اطاعت بر پروردگار خود میباید و فرموده او را بعلی آورد پس باید که این را در از رسولی و خود
پنهان داری تا هنگامی که خویش را رخصت دهد که این را ظاهر کرد پس آن علوی و منافق را می شناسد و در حق
حضرت رسول را مطلع گردانیده بود و پیشانی که داشته و محض و در ظاهر ایشان علم الله در این دنیا
گردید پس داشته بود و این خبر را بخصه گفت و هر یک از آن دو و ملعونان را در از پدید خود گفت پس آن دو
مناقی با یکدیگر جمع شدند و فرستادند و بی روی جماعت طلبا و منافقان و ایشان را از آن خبر مطلع گردانید
پس بعضی از ایشان با بعضی گفتند که چه میخواهد در آن خلافت نسبت گیری و فخر علی نماید که هر چه خلافت
در دنیا باشد ما در دنیا است و بخدا سوگند که شما را در دنیا کانی بهرین خواهد بود اگر خلافت بعلی برسد
بدینکه که در دنیا با شما ظاهر شما هر چه کرد و علی با شما معاشرت خواهد کرد و آنچه در ظاهر خود را نشانای باید
پس بگویند و نظر و فکر نمایند بر این خود و این را و پیشتر از این شایست و در این باب وارد و عهد و در این
باب سخن در میان ایشان جاری شد و غالیان بسیار گفتند و پیروان بسیار گفتند و ندیدند بسیار
بودند تا آنکه اتفاق نمودند و با یکدیگر دهنده و رسول خدا را بر عقبه هر شی و پیشتر بر این عمل کردند و
در فرقه بولد پس در آنجا ختم شرا ایشان را از آن خبر بخواهد کرد و باید و مگر منافقان اجتماع نمودند و وقت
کردند که آنحضرت را با کلاه هلاک کردند با دهری و آنحضرت بخوابانید و ایشان را بر سرش و در این
و شفا آنحضرت از منافقان فریاد و جوی که بشرب شمشیر آنها را اسلام کرده بودند و منافقان انصار و
ایمانی کرد و در ظاهر داشتند که می شناسید و این بر کردند از اهل مدینه و غیر آن اتفاق نمودند و بر قتل

آنحضرت پس آنکه که چنان شدند و هم سوگند شدند که مردم دهند تا رسول خدا را بر عقبه و ایشان چهار
فرقه شدند و حضرت شیخین عزم داشت که چون عید بنده آنحضرت اهل المؤمنین را با یاس است و بخت غافل بر حضرت
رسول را به بختل در این امر و شبانه روز و فصل شعل و کشت فرمود پس در روز ششم جبرئیل را آورد
عزیز را بر آنحضرت آورد که **اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ بِاَنَّکَ تَعْلَمُ مَا کَانَ لَوَاقِعُ مَا کَانَ لَوَاقِعُ مَا کَانَ لَوَاقِعُ مَا کَانَ لَوَاقِعُ**
اَلَا تَعْلَمُ مَا کَانَ لَوَاقِعُ مَا کَانَ لَوَاقِعُ مَا کَانَ لَوَاقِعُ مَا کَانَ لَوَاقِعُ
و در هر کسان از شرکان بدینکه که ما کتابت کردیم بر تو شرا را که از کتب اسرار میباید پس حضرت بار کرد و در حق
بفرمود که بر تو و در داخل مدینه شود و علی را خلیفه خود گردانید چون شب چهارم شد و آنحضرت جبرئیل را بفرستاد
تا از خدا و آن **اَلَا تَعْلَمُ مَا کَانَ لَوَاقِعُ مَا کَانَ لَوَاقِعُ مَا کَانَ لَوَاقِعُ مَا کَانَ لَوَاقِعُ**
گفت که در از آن کافران ایمان بکند که خداوند آنحضرت کرده بودند پس حضرت رسول فرمود که جبرئیل بی
کین چنین بر سر عی و دوم کرد و در داخل مدینه شوم و فری که دائم و لا بی عظم و بر خاطر و غایب سیر
گفت که حقیم و او را میباید که در دنیا و لا بی حضرت امیر را بر مردم لازم گردانید و در حق که فرمود و آنحضرت فرمود
که چنین باشد و از چنین خرام کرد انشا عزم پس در آنوقت حضرت اوزید که بار کردند و سپهر فرموده است
خبر رسید و در غدیر خم قول فرمود و با مردم نماز گذارد و او را نمود که مردم جمع شوند پس حضرت اهل المؤمنین
و اطلبید و دست بچپ او را دست راست خود گرفت و آنحضرت را بلند کرد و با او بلند نمود و لا بی آنحضرت
و در میان مردم و در آن اطاعت آنحضرت را بر هر چه واجب گردانید و او را مؤمنان را که از آن خلفت بودند
بعد از آنحضرت و ایشان را خبر داد که آنحضرت بکند انصابت خداوند عالم این است و ایشان گفتند که ای پیغمبر
من اولی و من از بر مؤمنان از جای ایشان هر یک که بدی و رسول الله پس فرمود که من سولای و هم بر
طایفه ای است پس فرمود که **اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ بِاَنَّکَ تَعْلَمُ مَا کَانَ لَوَاقِعُ مَا کَانَ لَوَاقِعُ مَا کَانَ لَوَاقِعُ مَا کَانَ لَوَاقِعُ**
که مردم را که آنحضرت بخت کند پس هر آنحضرت بیست کرد و در هیچکس خفی با ایشان نکند و او را بگوید
علیهما الله شریعتی بود و بدینجهت پس حضرت رسول فرستاد و ایشان را برگردانید و چون آمدند و در
نشر کرده با ایشان گفتند که ای پیغمبر بخواه و ای پیغمبر بیست کند با علی که او را و اما انصابت بعد از این پس

که بطاعت اهل بیت بود و دل او است پر و نیکند و او را با خود بر سر اطفال او و پدیس باشد نهاده و گفت حضرت
و آنحضرت را در خانه ام سلمه یافت و حضرت امیر المؤمنین هم نزد آنحضرت بود پس حضرت رسول فرمود که ای
چهار کس که در این شهر آمده اند بگفت با رسول الله پس هر کس از آنست بیا آمدن بر عقل من و در این شهر من نیاه
بهرم بخدا از غضب و با رسول الله حضرت فرمود که اگر مراست بگفت این سخن را افتاد بگوئی و از یاری که
بگویم مردم و عیال فرمودم که از آنها و من بگفت که خود هلاک شد و کرد و از مردم را هلاک کرد پس حضرت
کنیز نام سلمه را فرمود که هر زمانه را بطلب که جمع شوند چون هر جمع شدند و منزل ام سلمه حضرت با ایشان
فرمود که بشنوی آنچه با شما بگویم پس بدست مبارک خود اشارت نمود و بگوید بن اهل طایفه و فرمود
که این برادر من است و وحی و وارث من است و شما غایب داشت با مورخان و با مورسان بر اوست بعد ازین
بهر طاعت ما نیاید و او در هر چه شما را بان ابر بکند و با فرمان او بگردد که با فرمان او هلاک بشود پس حضرت
امیر المؤمنین فرمود که با طاعت این زمانه که بنویسند و شما را با ایشان را نیکو مداري بکن و خرج ایشان را بکن
تا دام که طاعت تو نما بند و اگر ایشان را بخورد و یکی ایشان را از این فرود بکن فلان خدا و او را کرنا فرمان کند
ایشان را و هاک و طاعت بگوئی حضرت امیر المؤمنین فرمود که با رسول الله ایشان زمانه و کار ایشان راست
سستی و امور و ضعف را پس حضرت فرمود تا آنکه صلاح ایشان را در مدد را دانی مدد را کن با ایشان و هر که تو
تا فرمان کند با ایشان پس او را طاعت بکن که خدا و رسول ازین شاد کرد پس زمان آنحضرت هر سگ است شد
و حرفی نگفتند مگر با شکر که سخن گفت و گفت با رسول الله هر که ما چنین بودیم که ما را اموی نیز نیاید و ما
نیز را با خود هم حضرت فرمود که هر چه راست است ای عیال بلکه عاقل گفت نمودی بدین عاقلانها و خدا کند
که هر چه سخن را کمال گفت عاقل گفت خواهد کرد و از زمانه خواهد کرد بعد ازین و هر چه خواهد گفت و سوار و نیکو
انرا خاکن برین فرود را با طاعت بکنم و چندین هزار کس در فرود خواهند گرفت و ما را و خواهد کرد و دعا
پروردگار خود خواهد شد و در راه که خواهد رفت بکن آنجا و بر راه و فرود خواهند کرد و این امر بکشت
کماله و افع خواهد شد پس حضرت ایشان را در نفس فرمود که با طاعت بکنم که هر که بکنند و حضرت رسول جمع
کرد با جماعت منافقان را که اهل باطن بودند و هر که با ایشان مواظبت نموده بود از منافقان و منافقان

با ایشان چهار هزار کس بودند و اسامی این زید را با ایشان امیر کردند و با ایشان را که بر و عیال با خود شام پس
ایشان گفتند که ما بر کردیم و ما بر کردیم و ما بر کردیم و ما بر کردیم و ما بر کردیم و ما بر کردیم و ما بر کردیم
فرما که چند روز در مدینه بماند و سپس سفر خود را بکنیم پس حضرت ایشان را رخصت داد که چند روز در
مدینه بمانند و چهار ایشان را با این حاج بود عطا کرد با ایشان را که اسامی این زید را که ایشان را از مدینه
چون بود و مدینه فرستادند و در مدینه اسامی این زید و وقت و در مکه که حضرت فرموده بود و وقت
کرد و انظار و بکشد که منافقان و غیر ایشان را جمع شوند و در مکه که از کارهای خود فارغ شوند
و حضرت حضرت رسول را از قریه اسامی این زید و با جماعت با آن بود که مدینه را از ایشان حاکم شود و آن
از منافقان در مدینه بقا و حضرت اتمام فیما و در باب سفر ایشان به سفر و در غریب و غریب میفرمود
ایشان را که حضرت با ایشان شد و پشیمانی که در آن زمانه با جماعت نمود چون در سفر از اسامی آمده کردند
منافقان را ختم بکردند و در مدینه و وقت و انظار و حضرت امیر المؤمنین سعد بن عباد را که
همیشه را در عسکر حضرت بود و حباب بن منظر را با جاعلی از انصار که ایشان را خبر کردند و در مدینه
و بکن کار اسامی برسانند پس فیما و حباب ایشان را از مدینه بیرون کردند و در مدینه با لشکر اسامی
رسانیدند و اسامی را گفتند که حضرت رسول را فرموده است که در بکر وقت خفته و در همین ساعت بار
که در مدینه بپوشد و در همین ساعت با رکن آنحضرت بدانند که در مدینه اسامی در همان ساعت با رکن و
فیما و حباب عیال حضرت را بخت کردند و آنحضرت را اعلام کردند که انقوم و فاش شدند پس حضرت
رسول فرمود که ایشان را خواهند رفت و بعد از مراجعت فیما و حباب خلوت کردند و ابو بکر و عمر را بپوشید
با اسامی جاعلی را با طاعت با او گفتند که چکار می دوی و مدینه را خالی بکنی و ما در مدینه وقت احتیاج بیرون
مدینه بیرون رفتند و از اسامی اسامی را گفتند که چکار می دوی و مدینه را خالی بکنی و ما در مدینه وقت احتیاج بیرون
رفتند و اسامی را گفتند که از مدینه با طاعت بکنند و ما در مدینه وقت احتیاج بیرون رفتند و اسامی را گفتند
که بعد از این اصلاح ثواب که در میان شما و اسامی را بکنیم که بر عیال حضرت بکنان میشود بعد از آن
با سفر میروانیم و وقت پس بگشتند با اسامی را با طاعت بکنند که از مدینه و در این وقت نمودی و بکنی و زمانه و نیکو

اغوا و آورده که در مقام بیعت مردم با پیغمبر و سقیه بنی ساعده اکثر مردم اظهار رضوی و خلاف حضرت
امیر میگردیدند و خلافت را خواستند و طایفه از ایشان که قوی الامان بودند بر عیضه خود ماندند و
از برای خود خیرین ساختند بعضی را بعد و بعضی را بعد از ایلع مال و منصب و جمعی نیز اینک حضرت امیر
صلوات و کفن و دفن میگردیدند و تا چند روز قریب واری میبود و گفتند که رعیت خلافت را در وجه
او داده است در بنیاد این جهان بود که از راه چهل و نه راه از خلافت و امامت چیزی را در شاه و سلطنت نبوی
چیزی نمیباشد و بودند و بعضی گفتند که شما حاضر بودید و ما حاضر نبودیم که آن مقصود که در باب خلافت
علم وارد شده بود و هر منسوخ شد بعضی با وجود اینکه میدانستند که امامت حق علم است بعد از آنکه دیگر
منصب نصرت کردند و میگفتند ما را با هم هر کس را میسر شود ما اطاعت میکنیم و بنیاد این امر را اغلب
انستد و اشعار این امور را زوال و احوال مردم بظهور و مدح و سجع که سلطنت با حکومت یا بدینضا و انشا که
شخص معین باشد و از اول آنضی یا آنضی و اول باشد و دیگری منصب در صاحب شود و اکثر مردم
بیکدیگر بیکدیگر انصاف حق فلان بود و آنکه عیض که محبوب نکرد و بدین کفا بکنزد و پیش از این
نیکند و چندی از ایشان که خوف نداشتند که کاه باشد که دوسه و ده طلا و کند و چون بپید کندی ایشان
بشرف نداشتند و نفع نبوی هم عاید ایشان نمیشود سلامتی خود را غنیمت شمرانند و بخواهر که بیست و یک
اختیار کرد یکی از طوایف مذکوره بود و شیعیان خاص علم که خواص محارب بودند بر میمانند و مطلقا
از قان خلافت را بیک خود ندادند و بعد از آنکه حضرت رفیعی علم از راه قریب حضرت رسول ص غایب شد
ایشان از حضرت آنحضرت آمدند و در مجلس و عاقل ظاهر و انصار اظهار رضوی می نمودند و منافقا
و اتباع ایشان میگفتند اینها را نیست و خلافت حق علم است اما چون در عالم نیست و چون نیاید و
کمانند که او را داده است ندارد و اکثر ایشان را تا این سخن را می شنیدیم و یکی آن امر عیض هم اما حال
بیعت کرده اند و خلافت منعقد شده و دیگر علایی ندارد و مؤمنان است از نظام مقرر نقل کرده
اند که در کتاب خود گفتار است که نصیر خلافت علم را بنیاد و سولیم عقیقه ظاهر بود که هر بدینضا و انشا
در افعای آن و خلافت ابوبکر کسی نبود ما مردم بیعت با ابوبکر کردیم **و** آن مقصود حضرت مقدس

که آن نیز از جمله مؤثرات همان شیعه و سقی است و احد بر احوال انکار آن نیست و ما در افعای اول این حدیث
و اکثر شیعه ایشان نقل میباشند و بعد در مقام بیان دلالت آن بر اصل مطلب بر می آوریم که در آنکه
باشد ما نمی بینیم و در فاعله بنا بر کتاب شرح دیوان گفتار است که علم و جمیع عز و انت حاضر
بود عزیزان سول که پیغمبر در اهل خود او را خلیفه ساخته بود و از بخاری و مسلم نقل کرده است که ایشان
در کتاب خود از سعد بن ابی وقاص روایت کرده اند که علم گفت با رسول الله خلیفه من و انشاء و انشاء
یعنی خلیفه من و او همان زمان و اطفال حضرت فرمود **اما فرقی آن** که آن بیعتی که در آن روز بین سول و پیغمبر
آنرا نبی میدی بعضی را را نبی نبی آنکه بود و آنچه از من بپایان راون از سول نبی آنکه بعد از من پیغمبری
نمیشد و این در همان کتاب از فرمودی روایت کرده است که مصطفی با علم گفت من نبی شما و
من مومنان الان لا نبی بعدی و این عبدالله در کتاب شهاب که در این کتاب ایشان است گفتار حضرت
امیر علم است که در هیچ غرضه از غرض است که حضرت رسول در آن حاضر بود و خلف مقبول بعد نبی است
مکرمه درین سول که حضرت رسول او را برای امر است مدینه و فاطمه عیال خود در مدینه گذاشت و گفت
آنست حق نبی که فرمودن الان لا نبی بعدی و گفتار است حدیث را جماعت بسیار را نصیب روایت کرده اند
از آیت و این روایت و صحیح ترین امام است روایت کرده است از رسول خدا سعد بن ابی وقاص و طرینها
بعد بسیار است و این میباید و شرح دیوان از شرح السیر که نقل کرده است که او از جابر روایت کرده است
که چون علم فتح خبیره کرد و رسول و بنو کرمه کاه شای بود بر من آنکه بگویند در حق تو ظاهر است من اینها را
گفتند شما دعا در حق علم بن بر من هر آینه میگویم و در حق تو امر و سخن را که هیچ مکلفی عیون نمیکنی آنکه بگوید
انکاح و عیال تو و فاعله اب و سول و با نه استغاثه بپند و لکن نسبت نور آنکه بیاید از من
و آنکه تو از من غیر ظاهر و این امر و سول که آنکه پیغمبری بعد از من نیست و بدو سیکر و سول میباید نیست
من و بدو سیکر و در آن وقت خلیفه من خواهد بود بر حوض و بدو سیکر و از آنکه میگوید که در خواص شد بر
و در حق و فاعله که سیکر که جابر روایت خواهد بود با من و بدو سیکر شیعیان بن بر من خواهد بود
از خود و و هاب ایشان و شیعه خواهد پیچید و فریاد قیامت و دیش غیر نیست و در هاب که میفرماید

از هر چه درین سلسله سیرت کفر و ایمان سیرت و غیر ایشان از آنها بدو کفر ایشان ذکر کرده
که با با علم را با یکره و در ایشان که چند صفتی نشان را نیز گفته اند و اشارت به ثبات کبریا و صفت
دسول ۲ در اینوا که برای مدح آنحضرت کلمات مشهور است چنانچه صاحب فصول الهیه بعد از ذکر انجودیت
میگوید که همان بن ثابت در خصوص اینوا که شری کلمات و آن این است و گاه آنجا از مدلهن یعنی مدله
فصلی است مذکور شده است و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هر که مرا بداند و مرا بداند و مرا بداند
کتابها را که در اینوا که با حیا و با لایحه برین صفت الحسون الا با حقیق چنانچه در اینوا که با حقیق
و عا و اولی المواضی حاصل معنویان این اشارت است که در اینوا که صاحب در دوشم و طلب میفود و این
را که چشم خود را بآن معنی کند پس کان میگوید معنی کند و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود که هر که مرا بداند
که آن آب دهن میارزد آنحضرت بود پس برکت داده شده است آن اشون کرده شده و آن اشون کرده و فرمود
حضرت رسول که در و بداند که در علم نورانی و سرخ پوش کرده و با بسیار شجاعت و حاجت کشی
و با اسلام را و خدا را دوست میدارد و خدا را بنوازد و دوست میبرد و دوست میبرد و دوست میبرد و دوست میبرد
فلهای حکم را پس مخصوص ساخت از میان هر مردم علما را این فضایل و مناقب و نامید و اولی خود میدارد
خود را چنانچه از اسلام عزه و خیر و نوازش است اینوا که با حقیق و دلائل بنوازه را بر فضیلت
و امامت حضرت امیرم بدو و بر تفریق میخوان کرد آنکه ظاهر از کلام حضرت این است که در اینوا که با حقیق
در سول احببتی است که هر که غافل از ایشان را اختیار نماید و چنان مال خود را بطیب خاطر در راه ایشان بذل
نماید و در راه امامت و بتدکبا نشان خطه شایسته میکند و را به حقیقت خدا در سول آنحضرت را آنست
که در راه او و جمیع احوال و از جمیع جهات محبوب ایشان باشد زیرا که اگر او را حقیقت الهیه باشد که هر مسلمانی
مردان بکسانند پس بر اینوا که با حقیق که اگر ایشان داشتند در حفظ و حراست جان خود کمال حقیقت است
آنند و میگویند که با علم را به ایشان داده شود و چگونه درین باب آنحضرت حدیثی بدو را از چهره امیرم
مدایع خود ذکر میفودند پس معلوم است که او را حقیقت نامی بوده و غیر از احباب اخلاصی و اخلاصی را بر میبرد
و شکی نیست که این نوع از حقیقت اگر از غایت حقیقتی تحقق شود با از شخصی نیست چنانچه حاصل شود و متفکر است

از او در اینوا که با حقیقت علم را و علم را و آفت و در میان لشکر میفرمود و در و بگردن کردن کینه و بدگوشی
آن با یکره و مردان چند از فرشتگان و در اینوا که با حقیقت علم را و علم را و آفت و در میان لشکر میفرمود و در و بگردن کردن کینه و بدگوشی
سلاطین و افع و از اینوا که با حقیقت علم را و علم را و آفت و در میان لشکر میفرمود و در و بگردن کردن کینه و بدگوشی
دست شورا را با بند و در اینوا که با حقیقت علم را و علم را و آفت و در میان لشکر میفرمود و در و بگردن کردن کینه و بدگوشی
چرا که بکشیدم تا بفرستد حضرت رسول آنرا در دم حضرت فرمود چه میشود و آنرا گفت بعد و در اینوا که با حقیقت علم را و علم را و آفت و در میان لشکر میفرمود و در و بگردن کردن کینه و بدگوشی
بهم رسیده فرمود و در اینوا که با حقیقت علم را و علم را و آفت و در میان لشکر میفرمود و در و بگردن کردن کینه و بدگوشی
شعاع است و بعد از آن نام و در اینوا که با حقیقت علم را و علم را و آفت و در میان لشکر میفرمود و در و بگردن کردن کینه و بدگوشی
شیم را که شمر و علم را و در اینوا که با حقیقت علم را و علم را و آفت و در میان لشکر میفرمود و در و بگردن کردن کینه و بدگوشی
از علم بیرون آمد و خود را ملازم بر سر گذاشت بود و در اینوا که با حقیقت علم را و علم را و آفت و در میان لشکر میفرمود و در و بگردن کردن کینه و بدگوشی
در اینوا که با حقیقت علم را و علم را و آفت و در میان لشکر میفرمود و در و بگردن کردن کینه و بدگوشی
صورتی بر سر او در و در اینوا که با حقیقت علم را و علم را و آفت و در میان لشکر میفرمود و در و بگردن کردن کینه و بدگوشی
پس او را حقیقت را ساخته و در اینوا که با حقیقت علم را و علم را و آفت و در میان لشکر میفرمود و در و بگردن کردن کینه و بدگوشی
و در میان شورا میفرمود حضرت دست چپ نما و در اینوا که با حقیقت علم را و علم را و آفت و در میان لشکر میفرمود و در و بگردن کردن کینه و بدگوشی
نام علم را در اینوا که با حقیقت علم را و علم را و آفت و در میان لشکر میفرمود و در و بگردن کردن کینه و بدگوشی
دو تا دو چهل نفر خواست که آن را حرکت دهند و خواست که حرکت داد و آن در اینوا که با حقیقت علم را و علم را و آفت و در میان لشکر میفرمود و در و بگردن کردن کینه و بدگوشی
بود که از چهل نفر چهل نفری میفرمودند و غایب میفرمود آن در اینوا که با حقیقت علم را و علم را و آفت و در میان لشکر میفرمود و در و بگردن کردن کینه و بدگوشی
محدثان و در اینوا که با حقیقت علم را و علم را و آفت و در میان لشکر میفرمود و در و بگردن کردن کینه و بدگوشی
کیت معبره و خاندان بدو اینوا که با حقیقت علم را و علم را و آفت و در میان لشکر میفرمود و در و بگردن کردن کینه و بدگوشی
اینوا که با حقیقت علم را و علم را و آفت و در میان لشکر میفرمود و در و بگردن کردن کینه و بدگوشی
کثیره و تخیل چندین طریق و محمد بن یحیی از وی و محمد بن جریر طبری و واندی و محمد بن اسحق و محمد بن واندی
النبوه و حافظ ابو نعیم و در حلیه و دلی و در فوسن الاخبار مطهری مشهور و در اینوا که با حقیقت علم را و علم را و آفت و در میان لشکر میفرمود و در و بگردن کردن کینه و بدگوشی

با برادر و عاتق کلمه نمود و سؤالات ایشان فرمود ایشان نیز آنحضرت سؤال نمودند پس حضرت عیداً
فراموش از جواب سؤالات ایشان ایشان را جوابی اسلام دعوت فرمود پس گفتند که ما مسلمان شدیم پس حضرت فرمود
دعوت گفتند بدرستی که شما را از قبول اسلام منع می‌نماید یک عبادت سلب و دیگر خود را
کشتن و خرد کردن و اینها را برای خدا بفرموده اند تا تو می‌دانی پس گفتند ای پیغمبر خدا چه می‌گوید و چه می‌گوید
ای پیغمبر که می‌گوید پس فرمود اینها را که **اِنْ مَثَلِ مِثْلِي خَلَقْتُ لَمْ يَخْلُقْ مِنْ تَرَانِ**
لَمْ يَخْلُقْ مِنْ تَرَانِ یعنی در سبک مثل من نوزده خداوند مثل آدم است که خدا خلق کرد و از خاکش خلق کرد
مرا و اگر با من پس هم در سبک من ظاهر بطول ایضا می‌فرمود که **فَمَنْ مَلَكَتْ يَدِي بَيْنَ يَدَيْهِ**
يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ مَا أَرَاكُمْ أَتَى اللَّهُ تَعَالَى وَأَنَا نَذِيرٌ لَكُمْ وَنَذِيرٌ لَكُمْ و گفتند که **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ مَا أَرَاكُمْ أَتَى اللَّهُ تَعَالَى**
وَأَنَا نَذِيرٌ لَكُمْ وَنَذِيرٌ لَكُمْ پس هر که عبادت کند تا نزد من می‌آید از هر که بودی توان علم و بشه
و برهان پس کجا می‌آید یا پیغمبر این خود را و پسران شمار و زنان شمار و احوال و جاهای خود را و جاهای
شمار یا پیغمبر اینها را که بر زبان می‌آید و آنها که بر زبان می‌آید پس فرمود اینها
لست خدا را بر هر که در دعوت کوید از ما و از شما پس چون این آیه را از شد حضرت ایشان را جوابی می‌آید
دعوت نمود و آیه را بر ایشان خواند هر که می‌داند که ما را اهلست ده تا از ما کرد و از خود نظر کنیم و فرمود
جوابی فرخوام آمد پس چون ایشان رخصت می‌باشند و یکدیگر خلوت نمودند عاتق که صاحب راعی و
طرف شور ایشان بود گفتند راعی خود را این هر چه چیز است پس عاتق گفت خدا سوگند که خشنی که دانست
ایکرو نصاری ای یکدیگر به پیغمبر رسالت و تحقیق کرد و با پیغمبر عیسی علیه السلام و با طبر و ای شاعر و در دنیا
سوگند که هیچ قوی با پیغمبر می‌آید نکردند هرگز مگر اینکه هر هلاک شدند پس چندین کتبی ازین معامله که بنویس
سبب استخوان شما خواهد شد و اگر اینها را با من خود را دید و بخوانید از آن خداوند پس ناامید
گفتند و فرمود ای او بدید و قبول کند که هر که بر مال او عطا باشد پس بوی خود را جمع نماید پس بوی
جمع شد بخت حضرت رسول آمدند پس حضرت پیران آمدند و حضرت امام حسین را در روز بخت
داشتند و دست دیگر دست حسین را گرفتند و در ظاهر از غضب آنحضرت عظیم از غضب ظاهر و عارض شد

پس حضرت فرمود **اَللّٰهُمَّ هَوِّ لَنَا اَقْبَارَ قُرَيْشٍ وَ كُرْجُونَ مَن دَعَا بِكُمْ** شما ایجن بگوئید پس چون جاست حضرت
انگشت ایشان را بر سر کرد و در سخن او را شنیدند گفتند بر زبان ایشان ای کوی نصاری بدرستی که من در میان شما
پیغمبر که مرا و خدا می‌آورد که کوفی را از جای خود را بل کند هر آینه را بل خواهد کرد و باطل کند که هر
هلاک بشود بدین سخن پیغمبر را بر روی زمین ای خواهد ماند تا روز قیامت و چون بران قبول کند و برگردد
پس حضرت رسول فرمود قسم با کسی که جان محمد و پدرش است که عذاب نازل شد بر اهل بختان در هر کجا
ملاحظه میکردند هر آینه هر چه می‌شد و صورت می‌فرمود و سخن خود را و در ایشان ماند آنرا از خود بگذرد
و سخن را و اهل آن مسائل می‌شدند حق می‌فرمود که بر سر و رخها بودند و هنوز یکسال تمام بر نصاری گذشت
که هر کجا هلاک میشدند و بعد از آن گفتند که کار بر عید شد گفتند که در اینها گفتند که در اینها هلاک
نفس محمد رسول خدا و پدر است و او را با یثنا حسن و حسین است و او را در میان آنحضرت ظاهر و در هر رسول
خداست و بعد از آن گفتند که هر چند روایت کرده است حاکم در سندش ازین حدیث و آیه دارد
طایفه از شیعیان و از شیعیان روایت کرده است و گفتند که این روایت موافق روایت ابن عباس
و دیگران است با لحاظ معنی و ضمیر ما هر سؤالات ما به خاصه و عامه از حضرت و محدثین و مؤرخین
و غیر ایشان هر چند در بعضی از خصوصیات آن اختلاف واقع است و خلافت نیست در اینکه با اهل اهل عبا
شد و غیر ایشان احدی نبود و چون این اهل اهل ثابت شد پس با آنکه اینها در اهل است یکدیگر بر حضرت رسول
و قبل مجموع آیه و انصاف علی برضا از جمیع کتاب که غیر از حدیث و معنی هستند از انبیاء و اولیاء و غیر
بود و گفته **اِنَّكَ حَصْرٌ رَّسُولٌ** اگر و توفیق تمام بر حضرت خود نمیداشت با این چند اقدام بر میان اهل
نمود و غیر از این اهل خود را هدف هر دعا یا با هر چه جاعلی کفر حشمت ایشان داشت با احوال
حشمت ایشان مبدل می‌نمود **اِنَّكَ خَصَمٌ خَوْفٌ** و از خبر داد و با یکدیگر از میان می‌آید که عذاب آیه بر شما
نازل میشود و با وجود این در حق می‌آید ما الله بسفر بود پس اگر کمال و توفیق و حرم حشمت خود نمیداشت
ما الله از میان اهل سعی در احوال و کذب بود و هیچ عاقل چنین کاری نمیکند با آنکه با اهل جمع ارباب
ملک آنحضرت اهل عظام هر زمان بود **اِنَّكَ نَصَارَةٌ** که خصما می‌آنحضرت بودند و در اینها

و اعتقاد و حجت انقباض نمودند و الا اعتقاد از بنا علیه نمی نمودند و از غیر ان حضرت و معبودی از اهل بیت
آن حضرت بگردد و در آن حقاقت دیده خود در بیان قوم دیگر و در چنانچه برای اهل حق نفوس خود را بجا لایق مقلدان
حروب و جنگ و غیره ای اختیار نمودند و احوال و ثواب و جزای خود را در معرض حب و آبرو مثل حدیث آورده
اینم گفت و خوار و خوار دیگر کردند و در اکثر اخبار که در اینها آمده و در شده مذکور است که ایشان بیک
انسان علیه منع می نمودند و می گفتند بعضی از ایشان می گفتند که بر شما ظاهر که در کجای پیغمبر است
است و با این حب از بنا علیه استماع نمودند **چنانچه** آنکه با صرافت موافق و مخالف ازین و الله ظاهر میشود که
حضرت امیر المؤمنین و علی و حسن و حسین علیهم السلام بعد از حضرت رسالت شریف خلق خدا و عزیزین و بنی مردم
نزد آن حضرت بوده اند چنانچه در تفسیری که از جمل مستفیضان از علمای سنی است در کتاب کفایت که گوئی که درین
از دعوت آن حضرت خصم خود را بسوی سالار این بود که ظاهر شود که او کاذب است با خصم او و این امر مخصوص بود
حکم او بود پس چرا غایب داشتیم که درین دین جواب بگوئیم که کم کردن ایشان درین راه و لایق بود
ثبوت و اعتقاد بر حجت او داده بود و از آنکه بر نهاده سالار علی را بدو که در آن زمان جوان بود و بر آنکه
انفر خود را و با دماغی چکر خود را و محبوب و بن مردم را از خود در معرض نفرین و هلاکت و آوارگی و کفایت
خود بر نهاده و چون کان و ثبوت بر دو روغ گفتن خصم خود داشت خواست که خصم او را از حق واجب انحراف
شود و سائل کرد تا که سالار علیه واقع شود و مخصوص گردانید برای سالار این و زمان را که ایشان عزیزین
اهل الله و جل پسران و بکران می چسبند و بسیار باشد که آدمی خود را در معرض هلاکت و آوارگی و کفایت
با ایشان رسد و با این سبب زمان و عزت خود را در جنگها با خود می برده اند که مکرر بنده این جهت خطایم در آن
میا اهل ایشان را بر نفس خود مقدم داشت تا اعلام نماید که ایشان بر حال مقدم اند و بعد ازین گفته اند که این دلیل
است که آدمی و از این دلیل پیاپی شد بر فضیلت اهل عباد و در این خصم بر هائیات و انحراف بحث نبوت نبی الهی
کلامه پس بگوئیم چون با غیران خصم معلوم شد که ایشان صاحب و اعز خلق بوده اند نزد آن حضرت پس با افضل
و اکل و شریف خلق باشند و آن زمان و بعد از آن حضرت بر هر ما غلبه بین ظاهرات که عین آن حضرت از بنا
عفت و بکران از بحث و ادب است بود بلکه هر که در آن محجوب و بود آن حضرت او را بشرد و دست برداشت و

با چنین باشد زیرا که دایمات و احادیث بسیار و منتهی حجت اولاد علی بر دین حجت دینی و در شده است و این
از جهت و طریقت آن حضرت معلوم بود که خویشان نزد ایشان را از خود دور میکرد بسیار که دوست خدا خود
و دور از ادعای پیغمبر بسیار که خدا ایشان را دوست میداشت مانند سلطان و ابودر و مقاد و امثال ایشان و
دلالت احببت نزد خدا بر انقباض ظاهرات چنانچه سابق برین در مقام ذکر حدیث طبر شوی و دلالت و در غده
داشتند **چنانچه** آنکه هرگز امر نمود پسر خود را که در میان میاهل فرزندان و زمان و نفسهای خود را بخوابند
طلب نمایند و معلوم است که در میان آنجا که سالار علیه ایشان سفری شد که واقع شود که بتوان از او بیگانه
نمود و بپایان این مطالب بود زیرا که مراد نفس مقدس نبوی پس چرا که بود و شایع این نفس خود را و اما
بخوانیم نفس خود را و در آن نیست که خوانند و غیر خواننده شد است پس معلوم شد که خوانیم نفس علیا نفس محمد
گفته است و چون با جماع ثابت و معلول است که حضرت رسولیم افضل و اکل نوع بشر بود پس مقتضای اینکه سالار
افضل افضل است با بعد حضرت امیر که نفس نفس آن حضرت خیر شده است نیز افضل باشد و امام غیر از آنکه از علمای
اعظم علمای اهل سنت است و از جمل مستفیضان از علمای سنی است که در آن وقت
از آن جوابی گفته است که در نظر اهل علم خلافت است و صواب است گفته است که شمر از این است که سالار علیه
چنان بر این مطالب از جمیع بزرگان غیر از آن افضل است و از جمیع بزرگان افضل است زیرا که خوانیم و فرموده است
که خوانیم نفسهای خود را و نفسهای آنها را و از آن نفس شریف محترم است زیرا که دعوت اقتضای محارب
میکند و آدمی خود را غیر از آن پس بسیار بزرگوار و بزرگوار باشد و یقیناً حالت و موافق خبر از زبان و پسران بیک
با نفس از آن بزرگوار باشد و این علی را به طالب بود پس معلوم شد که خوانیم نفس علیا و نفس محمد گفته است
و لغا و حجتی میان دو نفس محال است پس باید که محال باشد و این در اصول مقرر است که کل لفظ را از بنمایان
حقیقت و اما سالار اهل او را بعد از او و بزرگان است و از جمیع امور و شرکت در جمیع کالات حضرت رسالت
آن است که او افضل است از جمیع بزرگان و از جمیع بزرگان حضرت امیر نیز با افضل از سایر بزرگان و از سایر
بزرگان بوده باشد پس بعد از آن که این دلیل گفته است و جوابش آنست که چنانچه اجماع مستفاد شده است بر آنکه بزرگوار
علیه افضل است از جمیع مستفاد است بر آنکه بزرگوار افضل از غیر بزرگان و در باب فضیلت و محارب

میر عصمت است هر یک که باشد از فضیلت آنحضرت از ما بهر معلوم میشود و دیگر آنکه ان فی حکمنا باینکه
بین تویم و بنو و شاهدین است اینجا با هر کسی که بعضی در مقام اجابت برود و کار خود باشد و از این
باشد که اینها را مثل کیم است که جعفر باشد اما که برین حدیث حضرت رسول است و موافق روایات بسیار
از طریق خاصه و عام بر اینها حدیث حضرت امیر است چنانچه بعد از شرح در بیان از تعلیق
روایت کرده که روایت که حکیم گفت چنانکه کرده اند برین شکاف و آردی از یکدیگر من بر وساده
میشتم حکم کن میان اهل خود به یا چند و نمود است و میان اهل خود یا چند و نور است و میان اهل قرآن
یا چند و نور است چنانکه من در شان هر روز از پیش من است که او را بهشت میراندند و در جنت یکصد
پس روی بهشت و گفت با امیر المؤمنین کدام است و در شان است حضرت این که از لایق کرده و فرموده علی
خدا به برین حدیث و من شاهد و گفته است که این روایت در معالم المتعلی نیز منقول است و در کتاب یکصد
الحی از ابن جریر طبری و تعلیق و حفاظ ابو نعیم و غیره از این روایت کرده است که هر یک در کتاب یکصد گفته اند
که روایت از حدیث امیر المؤمنین علیه السلام است و در تعلیق علیه السلام از ابن ابی الحداد و ابن عساکر و سبط
و طبری نیز روایت کرده است و از غیره از این نقل کرده است که بعد از روایت که گفت که احادیث از برای
مراعات این کلام فرموده است که از او است بعضی خصوصاً و در برابر او است و بنا برین تفسیر باید که حضرت
امیر علیه السلام حضرت رسول باشد در فضیلت با و دیگر که لا فضل علیهم او باشد و ممکن است که این آیه اشکال
بعضی آنحضرت نیز نموده و بگوید که اگر معصوم باشد مدعا ثابت نمیشود و بر هر چند در کتاب
این آیه بن بر فضیلت آنحضرت ظاهر و روشن است و دیگر آیه و نیزها ان فی حکمنا است بعضی در ضبط بکنی و حفظ
بمنها و ابیات قرآنی و احادیث را که در حفظ کنند و نگاه دارند است موافق روایات خاصه و عامه بن
آیه در شان حضرت امیر المؤمنین من نار آمده چنانچه بعد از شرح در بیان از تعلیق روایت کرده است
که چون این آیه نازل شد محلی فرمود ان فی حکمنا از خطی بعد خدا با بگردان آنرا گوشه ایام و او گفت
من بعد از بن جعفر فرمود که در مطالب فصلی از این که در روایت کرده است که حدیثی در شیخ معلوم فرمود
که چون این آیه نازل شد حضرت رسالت فرمود که از خط سوال کرده ام که آنرا گوشه ای بگردان و دعا بر من

سجده بگردان حضرت امیر المؤمنین فرمود که بعد از این هیچ کلامی از حضرت رسول فرستادم بگردان
از حفظ نمودم و ضبط کردم و هرگز فراموش نکردم و صاحب کشف الخفا نقل کرده است که حافظ ابو نعیم
علیه السلام در تفسیر خود از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده اند که آنحضرت فرمود که در سواد
بر این یکصد خود بسیار است و گفت برود و کار من مرا کرده است که زوایای من بخود فرمود و در کتاب
از خود نور و بشوایم شود و فراموشی پس آید مدکوره و در بعضی شریف نزول یافت بلجه اکثر مفسران و
محدثان خاصه و عامه از حضرت امیر المؤمنین و ابن عباس و بریده اسلی و مخالف و جماعت بسیار روایت
کرده اند که این آیه در شان حضرت علی بن ابیطالب شریف و وفای به پیرت و صاحب کشف الخفا و ابیات عصمت
و عبادت کرده اند بعد از تفسیر آیه مدکوره و اختصاص آن حضرت امیر المؤمنین گفته است که اگر گویند که چرا
خدا شما را در این لفظ مقرر و نگه دارا کرده است جواب گوئیم که از برای اظهار این است که حفظ کنند دنیا
که است و سر و قیاس است مردم را بر این آیه و از برای دلالت بر آن است که یک کوش که حفظ کن پس است
و نزد خدا غیر از آن که در بسیار است و بر او ایستاده است جماعت دیگر حدیث عام عالم را برکت تمام
شد کلام و تشریح و در تمام عالم جاری کرده و اعراض نموده است که فائده است و حفظ احکام شریف
و علوم الهی که عده فراید وجود ما است بوجود شریف حضرت امیر المؤمنین صورت خلق یافت و کلام
این آیه بر فضیلت آنحضرت از جمیع انبیا و ائمه روشن است زیرا که با عارف غافلین حضرت رسالت است
افضل از جمیع ارباب و اکمل و اعلم از جمیع افراد انسان بوده و با نقای فریبین حضرت امیر المؤمنین در علم
خلقت در نهایت فطانت و کثرت بوده و در تحصیل علوم و عبادت حرم و در حفظ و در جبر
توحید حضرت رسالت منورده و در بزرگی شرف و ولادت و مصافحت حضرت رسالت شرف گفته
و حضرت رسالت را به نهایت حرم و کمال و جلال و تربیت آنحضرت بوده بخوبی که هیچ مانع برای حضرت
امیر نمیکند که هر وقت خواست بجهت حضرت رسالت و علوم او بهر چه و در حق موافق آیه مذکور
از آن و بعد از برای آنحضرت است شد معلوم میشود که با اینحضرت اعلم و افضل جمیع عباد حضرت
رسول بوده باشد زیرا که جعفر شاکر می در حدیث جعفر استاد با چنین خصوصیات احوال ایشان

مدارح فضل و ثواب معاوی کمال میرسد در بکار ایمان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سبحانکم اللہ
و تعالیٰ ایمان کایمان آورده اند و علمای شایسته ذکر کرده اند و بزرگوار میسریدند از برای ایشان عز و کرامت
مهرابان و وسیله تعالی کثرت است که بپیش ایشان را دوست میدارد و در دنیا و آخرت را در دل بندگان مؤمن
بیان نماید و از اهل اسماها و نبیها و صیدی در شرح دیوان از ابن عباس و برابری عازب و ابان کرد
است که حضرت رسول فرمود ای علی کما لایتم اجعل فی عیدک عدا و اجعل فی صدق المؤمنین مودة یعنی
بجو خدا و تاجران از برای من نزد خود عهدی بگردان از برای من در سبهای مؤمنین دوستانه چون با
گردان ایندازد شد و خوشی در کفایت نیران و ابان را کرده است و جوی از کتاب حافظ
ابو نعیم که از اهل علمای سنیان است نقل کرده اند که در کتاب خود از ابن عباس روایت کرده است
که مادام که بودم حضرت رسالت ص دست علی السلام را گرفت پس چهار رکعت نماز کرد بر گوشه
پس سر برداشته ایستاد و در علم را گفت که دشمنان ایسوی ایمان بلند کن و دعا کن و هر چه خواهی
سوال کن که بشود عطا میکنم پس علی دشمنان خود را بسوی ایمان بلند کرد و گفت خداوند را بگردان
از برای من نزد خود عهدی بگردان از برای من نزد خود بودی پس خواند این آیه را و فرمود حضرت
رسول امیر را بر احباب خود خواند ایشان از این و الله تعالی را که در حضرت فرمود از چه بطلب کنی
فران چهار دفعه است ربی در شان ما اهل بیت حصول ما دل شده است و در پی در صفی دشمنان
ما و بیک دفعه در حلال و حرام است و بیکم فرایض و احکام است و بدو سبکه خوانم بهترین بابت فرایض
در شان علی و سید است و دلالت این آیه بر بصر بن برانضبت حضرت امیر المؤمنین در کمال ظهور
رنگی که مودتی که بعد از دعای آنحضرت نازل شده باشد و انضا پس آنحضرت باشد البته با قدر مودتی
باشد که سایر مؤمنان با یکدیگر دارند بلکه باید مودتی باشد که بر ایمان نورد و ترکان موجب حصول
کفر و فتنان باشد این معنی خود ظاهر و روشن است که فرمود چنین مودتی از جانب حق نم آید کافر مؤمنین
نسب شخصی دلالت بر کمال فضیلت آنحضرت میکند و دلیل بر اینکه را در قوت معارف میان سایر مؤمنین
نسبت بلکه مراد مودتی است که از او کان ایمان است احادیثی که از طریق خاصه و عامه وارد شده است

صاحب کتاب حصول الموفق در کتاب خود از کتاب منافی الیه الخیر نقل کرده است که او از ایه برده و روایت
کرده است که گفت و بوی در حدیث حضرت رسول فشیء یومهم الخصیفة فرمودند نفسهم ایکسکه نفس من بید
قدوت است که هیچ روزی ندیم از قدم برقی ما در دوزخ قیامت نمکایک از حد و جواب چهار سوال برآید
سوال اول از عمر او خواهد بود که در چه چیز ایمان گرفت و سوال دوم از خدای او خواهد بود که در چه چیز از ایمان
کرده و سیم سوال از ایمان او خواهد بود که از کجا تحصیل کرده و چه راه معرفت نموده است و سوال چهارم از مدتی
ما اهل بیت خواهد بود که در چه چیز از خطاب طاهره از حضرت امیر المؤمنین است علامت و بیست و شش
رسول است مبارک حضرت علی کلام که در مدینه و مدائن کرد و پهلوی حضرت رسول فشیء یومهم نفسهم ایکسکه نفس من بید
علامت و درجه من و وسیله اینست بعد از من باشد و همان کتاب از عاقل و طریقه روایت کرده است که ایشان
آنحضرت ظاهر سلوک اهل بیت روایت کرده اند که فرمود که او را در روزگار خود شنیدم که فرمودند بدو سبکه
سید کل سید کیست که دوست داشته باشد علی را در جوده او بعد از وفات او و شیء کل شیء کیست که
دشمن داشته باشد علی را در جوده او بعد از وفات او و ایشان در همان کتاب از زمی و سلفه روایت کرده
است که حضرت علی فرمود نفسهم ایکسکه نفس من بید ایکسکه نفس من بید ایکسکه نفس من بید ایکسکه نفس من بید
که دوست ندارد مرا که مؤمن و دشمن ندارد مرا که منافق اینهم و از این سید مذکور روایت کرده است
که گفت ما عیث ناختم ما فقیه ما در عهد حضرت رسول مکر بشني ایشان ط ما از مارت هذه تعا
کرده است که گفت حضرت علی بر منبر برآمد و گفت حکم کرده است خدا بنم و زبان پیغمبر شاکلی را کرده
نار در مرا که مؤمن و دشمن ندارد مرا که منافق و تحقیق که خطاب و ظاهر شد که یک نفر از گفت و از عازان
با سر برخواست و روایت کرده است که حضرت رسول فرمود بیطین ایه طالب م طوبی از برای کیست است که نور
دوست دارد و در دل از برای کیست که نور او دشمن دارد و در ابان فرمود و بیچون و این کتاب این
خالو بد نقل کرده است که او را از ابو سعید مدنی روایت کرده است که حضرت رسول بیطین ایه طالب م طوبی از برای کیست است که نور
است و دشمنی و فتنان و اولی که باطل است بشود و دست راست او را که یک نفر از عیث میگوید و دشمن
تو است و تحقیق که مؤمن گردا بعد است نور اهل این کتاب است و اینهم در همان کتاب از پیغمبر زمین روایت کرده است

و باطل است اثبات فرموده خداوند و جمع بر نفس آن معلوم و محقق میگردد که معصی است و دیگر آنکه
مَجْزِيَةً لِّلْغِيَاثِ بِهِيَ بَرَزَتْ لَاحِقَاتُ مَجْزِيَةِ الْمَوَلَوُ وَالْمَرْجَانِ است که مبدء و فاعل
سابقه از شرح دیوانه ازین عباس روایت کرده است که مراد از هرین حضرت عیسی و فاعل آن حضرت
و مراد بولون و مرجان کز ایشان ماحصل شده امام حسن و امام حسین و برین حضرت رسول است و دیگر
آنکه وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ فَنَزَلَ الْفَلَكُ فَنَسَاءً است یعنی اوست چنان خالق که با هر چه از آب بشر بر آید
او را صاحب را بطایف و صفات صاحب فضول الهی از محمد بن سیرین روایت کرده است که این آیه مبارکه در
شان حضرت رسول و علی بن ابی طالب شریف نازل گردید و بر آن حضرت عیسی هم در بطایف و هم در اهل
سببی با حضرت رسول داشت چنانچه او را در آن حضرت بود و بعد از آن ابی طالب حدیثی بود که
را بطرا و با حضرت رسول چنین باشد پس مراد بر آن حضرت که حضرت ما و در دایره آن فرموده اند حضرت
المؤمنین حدیثی است که در اصل طایفه ناز سائر از آن حضرت ایشان دارد و بر آن حضرت در مواضع که حضرت
اصل طایفه فرزندان آدم میدهد پس باید که ایشان را از آن اهل باطله خلق کردیم بجلالت آن حضرت
و دیگر آنکه يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَلَسْنَا عَلَى سِدْرَةِ مَوْجِدَاتِ الْمُؤْمِنِينَ است یعنی ای پیغمبر کاف است تو را خدا و کسی که
سناست کرده است نورا از ایمان آوردن کان حافظ ابو نعیم از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است
که این آیه در شان عیسی نازل شده است و مؤید این است پیغمبر عیسی در شرح دیوان روایت کرده است
از ابو جعفر که رسول خدا فرمود چون بعراج رفتم و قدم کردم بر عرش نوشتند لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَّسُولُهُ
أَيُّهَا النَّبِيُّ جَلَسْنَا عَلَى سِدْرَةِ مَوْجِدَاتِ الْمُؤْمِنِينَ است امام علی علیه السلام که فرمود که هر که از این طایفه است
و وفا داشته باشد و هر که در کتاب در مشهور و بطایف روایت شده است که بر عرش نشسته شده است لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
أَيُّهَا النَّبِيُّ جَلَسْنَا عَلَى سِدْرَةِ مَوْجِدَاتِ الْمُؤْمِنِينَ و رسول آمده و بطایف و این است پیغمبر عیسی و فرموده است
أَيُّهَا النَّبِيُّ جَلَسْنَا عَلَى سِدْرَةِ مَوْجِدَاتِ الْمُؤْمِنِينَ و دیگر آنکه و پیغمبر عیسی و فرموده است که هر که از این طایفه است
سؤال کرده میشود فاضل علی علیه السلام از آن حضرت ابو نعیم و ابو القاسم که هر که از این طایفه است و هر که از
ملکات اهل سنت نقل کرده است که از آن عباس روایت کرده است که هر که از این طایفه است و هر که از این طایفه است

محمد بن ابی طالب و مؤید این است حدیثی که در نفس آیه مودت از کتاب فضول الهی مذکور گردیده است
هر یک از چهار چیز سؤال خواهند کرد که یکی بحث اهل بیت خواهد بود و دیگر آنکه وَعَلَى الْأَمْثَالِ رِجَالًا
تَبْرُونَ كَلَّا بیضا هم یعنی بر اعراف مردانی خواهند بود که خواهند شناخت کل مردم را بملایحه صفای
ایشان حدیثی در شرح دیوان از علی بن ابی طالب روایت کرده است که مراد از
اعراف دایره آن موضع است یعنی اطراف که عباس بن علی و علی بن ابی طالب و جعفر و زین العابدین
باشند و دوستان خود را بپندارند و شناسند و دشمنان خود را بپندارند و بیضا هم یعنی روئی جانکه آیه کشته
و سنی است روایت کرده اند که در شان حضرت امیر المؤمنین و سایر ائمه طاهرین صلوات الله علیهم
علیهم اجمعین نازل شده است بسیار است و مراد از این کتاب بیضا هم از آن است که در این کتاب از آن
قبول دارند که در شان آن حضرت وارد شده و در کتب معتبره خود ذکر کرده اند که گفتا نمودیم تا بر ختم
بحث باشد و اما حدیثی که در باب فضایل آن حضرت بطریق خاصه و عامه وارد شده بسیار است و ما
اولا بلی از اخبار بیکه گفتیم در فضایل آن حضرت روایت کرده اند و در کتب معتبره ایشان مسطور است
بیضا هم اتمام بحث بر ختم ذکر میکنیم و بعد از آن فضایل آن حضرت که بطریق اهل سنت وارد شده تمام
میباشد پس در اینجا دو مطلب است مَطْلَبُ آدَمَ مددگر نسیب از آن ائمه بیکه بطریق اهل سنت وارد شده
است حدیثی در فضایل آن حضرت از شرح دیوان از ابن ابی رباح روایت کرده است که حضرت رسول در روز
احدی بیایم فرمود در دعائی که فرار کرده بود از جهاد هر که فرار کردی بود و فرار کرده بود هر که جهاد
پس بر اخبار کرده بود أَيُّهَا النَّبِيُّ جَلَسْنَا عَلَى سِدْرَةِ مَوْجِدَاتِ الْمُؤْمِنِينَ فقال جبرئیل من مائة الف الف الف
أَيُّهَا النَّبِيُّ جَلَسْنَا عَلَى سِدْرَةِ مَوْجِدَاتِ الْمُؤْمِنِينَ و آنکه بیضا هم در آن حضرت رسول فرمود أَيُّهَا النَّبِيُّ جَلَسْنَا عَلَى سِدْرَةِ مَوْجِدَاتِ الْمُؤْمِنِينَ
را ازین گفتا که چون فرشتی مشرب میگردد حضرت مکرر فرمودند که مرا ایشان را ازین گفتا
کن و چون جبرئیل را با خدا خبر بود و جان ناری بعد از آنکه با خدا رشتا نموده بود و که
مضرب ذوالفقار و نفع شرکات از آن حضرت می نمود از روی شکفتن و قبح نمودن چنانچه در مواضع
گفته است حضرت رسول فرمود أَيُّهَا النَّبِيُّ جَلَسْنَا عَلَى سِدْرَةِ مَوْجِدَاتِ الْمُؤْمِنِينَ و آنکه بیضا هم در آن حضرت رسول فرمودند که مرا ایشان را ازین گفتا

باب در اخبار و تواتر حدیث که در این باب در کتاب حضرت رسالت معروض دارد و حدیث
حضرت رسول آمدند یکی بر حضرت عرض کرد و گفت حضرت ابوبکر در اودی یک دیند و هر چهار مطلب
معمود را بر عرض حبیب حضرت و در رسالتند یکی حضرت بقیه رب و سر بر فرمود ما فرمودن وین
عنه ان علیا یقربنا الله و هو رب کل مؤمن و مؤمنه من بعدی **مرفوع** که از دلالت این حدیث که
این شخص سنی روایت کرده است بر فضیلت و امامت و ولایت حضرت فاطمه باشد چنانچه ما بعد گویند
و اینم از حدیث مسلم روایت کرده است که او را از ابوذر غفاری روایت کرده است که گفتی فرمود **الا ان رسول الله**
نیک مثل عینه فرج من و کلماتی من خلفتها ملک یه اکامه باشد که مثل اصل است من در بیان شما مانند
کشف نوح است که سوار شد آن غایت یافت و یکسب خلف کرد از آن ملائکه رسید و اینم از زید بن
ارقم روایت کرده است که حضرت رسول خطاب بط و طاهر و حسن و حسین کرده فرمود **اذا حاربتم حادنا**
و نکر من سالکم یعنی من حکم با هر که با شما جنگ است و حکم با هر که با شما صلح است و اینم از کتاب حدیث مسلم
خلیفه که از حضرت ابراهیم روایت کرده است که حضرت رسول فرمود **بیت مثل علی** یعنی ایضا ایضا
عن ابی حمزه و آخیه النصار یعنی از اولاد آل محمد از آل فاطمه است که اینم از حدیث مسلم است
م است که در ضمن داشتند او را و هر چه در میان گفتند در حق ما در او بریم و دعوت داشتند او را و نصار
عبد که او را بجلای رسالتند که بنا است و سر او را و بنوعی بر بوی او فایز شد و اینم از حدیث حضرت ابراهیم
روایت کرده است که فرمود و در روایت من هلاک می شود و سینه که از فاطمه بود و در دوش و معانی بود
من فایز شد که از برای من یک پشت و در شقی که با خود نگاه دارد و در پیکر او بعد از نقل احد است که یک
که در پیش حضرت رسول در باب نصرت و حق ما در برابر که مصداق ذلالت که بعد از من بسیار است
ثابت الا لحاظ و حکم او را از حضرت خود در نموده بدین وقت **انما انت کواکب** که انصاف را با او است حضرت
انحصار مبداءه بسیار دارد بلکه از غایت بزرگتر و بزرگتر از آن مظهر غراب چه بسیار است که با او را حد
داشته اند همین مبدی کلمات کلام شایسته که از جمله سید عالم است است شری با همضم و در هیچ
شاه کلام است که در کلمات **وانا انتم خیر حکم** **نصار انما من کواکب** که کفی فی قلوبنا و لا یطی

دفع الثلث فبما ان الله و ما ان الله انما یطی بدی علی برام و برآه یعنی هرگاه حضرت مرتضی مقام و منزل
خود را بظاهر سازد و هرگاه بعد از شامده نفع عمل او کل مردم بجز عظیم و مکرم او نبوده و او را خواهند نمود
کتابت یکصد در فضل مولای حسن عظام اینک شک شده است در حدیث او و شایع بود و نمید که طریقه بود
اوست با خدا پروردگار اوست بعد از آن بزرگتر از آن نموده است حضرت گفته شایع و او گفته است
بسیار این گفته در حق علمه و ذکر کرده است در حدیث و در حدیث که بعد از آن گفته است که از زمان سلطنت
معاویه علیه السلام و به او از خلافت عمر بن عبدالعزیز و در آن زمان حضرت زین العابدین علیه السلام میگردید و اینها است
شرح السنن که نقل کرده است که او را بر او روایت کرده است که چون عظام نفع خبر کرد حضرت رسول فرمود
لولا ان الله ان یقول بک طایفه من اناس ما کانت النصار فی شیع من من یکت ذلت الیوم و لا لایم
غلا و الا لحد و این و این روایت و این حدیث که در حدیث و این حدیث که در حدیث و این حدیث که در حدیث
یعنی عیسی و ما در آن من مومن الا ان الله انما یطی بدی و این حدیث که در حدیث و این حدیث که در حدیث
الاخره علی القریب حاشی و این حدیث که در حدیث و این حدیث که در حدیث و این حدیث که در حدیث
یعنی نور حضرت و جوهر هم که چون در حدیث و این حدیث که در حدیث و این حدیث که در حدیث
ملائکة ملائکة یعنی هرگاه شایع بود برین امر و در باره و یکصد با بقاء از آن من هر که از صاری
گفتند بر این حدیث من هر چه میگویم او در روایت و سخن که بر هیچ جاعنی کفندی مگر اینکه خاندنم
نور و فاضل آب و نوعی نور را بگرد و بان استغفار بخیرند لکن شریات نورانیکه نورانی و در سبک تو
سبب من عیسی و ما در حدیث و این حدیث که در حدیث و این حدیث که در حدیث و این حدیث که در حدیث
کردن را و عمل خواهد کرد بخت من و نور و آخرت بر خوش خلیفه من خواهد بود و نور که اول که که در حدیث
خواهد شد و نور که اول که که با من خلف کرانت خواهد بود و در حدیث که در حدیث که در حدیث که در حدیث
بود و در حدیث که در حدیث که در حدیث که در حدیث که در حدیث که در حدیث که در حدیث که در حدیث که در حدیث
جنگ تو جنگ با من است و صلح تو صلح با من است و این من است و ظاهر تو ظاهر من است و اینم از
برجم و روایت کند که احب الناس لک حضرت رسولیم فاطمه بود و احب و احب از آن حضرت مرتضی عظام بود

عبدالسلام روایت کرده است که از ابی کرام خود روایت کرده که ایشان از عبد بن کرام خود روایت کرده اند
که حضرت فرمودند که خواهد بود پس بیوی من و نایب کند نزد من از برای خود هیچ که شفاعت
کنم او را آن دست و در دو مقام باید و فصل خود با اهل بیت من و احوال سرور ایشان نماید و ایشان
ابن عباس روایت کرده است که گفت شنیدم از رسول خدا و او گفته باشد ما هم مرد و کوش من که با مردم و من
بمیزد و خوشی هم و عاقلان آن درخت است و به غیر از شاخهای آن درخت است و حسن و حسن بن علی و
آنند و در شان ما اهل بیت نیز که باقی آن درخت خواهد بود و الله اعلم ان رجب من رجب
کرده است که در روزی حضرت خطاب به ما کرد و حسن و حسن فرمود که من حکم با هر که با شما جنگ است و علم
با هر که با شما صلح است و این کتاب سابقا بیکر خوانده شد که روایت کرده است که از ابی بلال بن عامر روایت کرده است
که رسولم بر ما طالع شد و در میان که بستم و خداوند و نور مبارک آن حضرت ما اندر فرمود و نشان بود
پس عبد الرحمن بن عوف برخواست و حضرت آنرا پنداشت و عرض کرد با رسول گمان چه فرست که از دشمنان
مبارک تو ساطع است حضرت فرمود این نور بشمار ده است که از جانب پروردگار من و در باب برادر و هر
عم و در خدمت ما آمده است که خاتم تو بر فرمود ما طالع را بپایه اهل اسلام و فرمود و رضوان خداوند
بشمار که در وقت طوبی را بپایه اند پس آن را خود را فرمود و پند پیچ و تقاضا بعد و و سواران اهل بیت از آن
در بران شود پس در احوال حضرت کامله را که چند خلق فرمود از خود و هر یک از آنها در ده روزه شد که
چون روز قیامت بر پا شود آن ملائکه در میان خلایق نثار کنند پس هیچ دو پیاده و سواران اهل بیت نماند
مگر آنکه نذر باو تسلیم نمایند که آن نذر برات از برای دست از افش جهنم پس برادر و بر عزم و در خدمت
نماند بود سبب از برای رفعت مردان و زنان است من از افش جهنم و اینم از حضرت رسولی روایت
کرده است که فرمود که کسی که شهادت حق عزت را بدهد و اوصاف او پس از برای اوست یکی از سواران آنکه از اهل
تقانی است با ولد از آن است با آنکه ما در او در حال حق با و حامله شده است و اینم از عبد الرحمن بن ابی بکر
کرده است که حضرت رسول فرمود مؤمنی جنگ هیچ بنده را آنکه از او در دست نماند باشد و عزت
من و عزت خودش محبوب و اهل بیت من نزد اهل بیت خودش محبوب و نباشد و اینم از رضا بن خضاع

خواند

خوانده شد که از ابی عباس روایت کرده است که گفت چون حضرت رسول عقد لثمت و برادر بی بی
در میان اصحاب خود انعامها و انصار پس آنحضرت برادر کرد و ابوبکر را با عمر و عثمان را با عبد الرحمن بن عوف
و طاهر را با زبیر و ابودرداء با مقداد و حضرت عیسی را با جودی از ایشان برادر نکرد پس حضرت عیسی را با کدوش
برادر داشت تا آنکه آمد بر سر جوی ایام و دست مبارک را بر او بر سر خود داشت ساخته است راحت نمود و با رعایا
بر عبد مبارک آنحضرت انشاء پس حضرت در آن شب طلب نمود حضرت طاهر را و باقی او را برین حال
در برای مبارک آنحضرت بیدار نموده فرمود بر خیز که صلاحیت آن داری که از برای شایسته و در وقت که
عقد اخوت میان معاوی و افسار بستم و تو را با هیچک برادر دشمنانم ایامی پس آنکه بود با شما
تو نسبت من بنزد هارون نیست بوسیله مگر آنکه بهتری بعد از من نیست اگر با شما که هر که نور دست
دارد و خشنی چه شده است با من و ایمان و کعبه که دشمن ما در نور و امیر اند خدا و در آمدن با اهل بیت
و اینم از صحیح فرمودی روایت کرده است که از ابی عبد الله بن هر روایت کرده است که گفت چون که برادر
فرار ما در رسول خدا پس آن اصحاب خود آمدند نزد آنحضرت عیسی را در حلقه چشمهای او بران داشت بود پس
عرض کرد با رسول الله فرادری فرادری میان اصحاب خود و مرا با هیچک برادر دشمنانم پس شنیدم
از رسول خدا که در جواب فرمود تو به برادر من و در پادشاهت و اینم از فرمودی روایت کرده است که
چون سوره برادران شد گفتند بلیه یکریا و به که اهل مکه بخواند حضرت رسول فرمود بنشینان
سوره را مگر روی که من از او هم و از این است پس حضرت عیسی را طالبید و سوره براندا و با و عطا
فرمود که اهل مکه بخواند و اینم از کتاب پیغمبری روایت کرده است که حضرت رسول فرمود هر که خواهد
نظر کند بیوی عاقل و علم او و بیوی فوج در تنوع او و بیوی با هم و در علم او و بیوی مریه در هیت
او و بیوی عیسی در عبادت او پس باید نظر کند بیوی عیسی بن ابی طالب و اینم از ابوالعاسم سلیمان بن
احمد طبرانی نقل کرده است که از آنحضرت رسول روایت کرده است که فرمود من پس یکدیگر من در شب
امری و بی که بیوی من در باب علم با هر یک که او سید مؤمنین و پیشوا و امام متقیان و کشنده دست
و با سیدان است بیوی هیت و اینم از ابوالحسن محمد بن علی نقل کرده است که در نفس خود از ابو

43

عذاب کرده شود حساب الهی بدان واکاه باش که بدوست ندارد و با هر دو نیز و از بدنامی آنکه از آیه
کوثر یا شامد از سوره طوبی نازل نماید و مکان خود را در بهشت ملاحظه کند بدان واکاه باش که
دوست دارد و عذاب است سکنان و بدنامی آنست که در دیده میشود و بر او باغی از باغهای بهشت بد
واکاه باش که بدوست دارد و عذاب السلام را بخشد او را خدا نعم میر عصبی از اعضا این خورج
از حوران بهشت و شفاعت او را در باب هفتاد و یک از اهل بیتش قبول کند بدان واکاه باش بر عسر
که کشا خضر یعنی علم را یعنی امامت او را داشت و او را مضر یعنی الطاعه فرمود ختم بیعت
میکند و میرشد ملت حوز را بدو می آید و چنانکه میرشد او را بدو می سپهران خود و در کردارند
او را از موهلای منکر و نکیر و کجاندان برای او در قبرش مسانت یکساله راه و باید روز قیامت
سجده ای عشر سجد روی و بیعتی او را بدو می بهشت خوانند چنان که عرس را بخواند شورش
می برند بدان واکاه باش که بدوست دارد و مرضی علم را داد و او را حق و دین بر سایر عرس
خود و امان بخشد او را روز عشر از ترقع اگر بدان واکاه باش ای بر سر که بدوست دارد و ترقع
علم را قبول کند خلاصه مسانت او را داخل کرد و او را بهشت مطمئن و امان یافت بدان واکاه
باش که بدوست دارد و مرضی علم باشد گذاشته شود بر سر او نواح کرامت در روز قیامت
نوشته شده باشد بر آن نواح که اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَتُوبُ اِلَیْکَ وَ اَسْتَغْفِرُکَ وَ اَسْأَلُکَ الْجَنَّةَ یعنی صاحبنا
بهشت بپا نشاند که کفایت با نیکانند و شیعری ایشانند که دستکارانند واکاه باش که بدوست
دارد و مرضی علم باشد بکنند بر سر او داخل بر فی سندی که از سر عتاق در بد نامی آن شود و هر که
دوست دارد و علم را گسترانده میشود از برای او دیوانه و بر پا میشود بخیر او می زان و کشوده
میشود از برای او بهشت در بهشت خواهد که حساب مقام بود بهشت برین شرح هر علم با بدعت
بدان واکاه باش هر که بدوست دارد و مرضی علم را بدو می آید و مصالحه نماید با ملائک
و ذبابت کند او را ارواح به غیران بدان واکاه باش که بدوست دارد و مرضی علم پس
من کفیل اویم که او را به بهشت برسانم بدان که از برای خلد در عتاق که هر که داخل شود از اینجا

ی بایان از آن جهت و آن دو بیت عظام است بدان واکاه باش که در دستار علی است و چنانچه
و خدا بشود و هر یک که در بدن اوست و در جوف که درش اوست شهری و در پشت این شهر کاه باش
بدینکه در شقی علی است و او را در پیشوای هر کاه دان است و جانشین من بر هر دو دان است و
چنانچه دانست که جان منست و یکند فرمان برداری من است ای پسر هر قسم با من که بخوان که
بعوث کرد و را به پیغمبری که اگر که او را با باشد بدو با در میان دکن جان و مقام ابراهیم که بر من است
خدا را در سال میداردان باز بر منش نماید و در سال در حال که در دو روز و ده روز داشته و در شهرها
ببادت پروردگار یا ایشاده باشد در برای او و بعد از آن خلا باشد که هر دو بیت پر شود و
هر روز و ده خدا نشان نماید و تمامی شدگان مملو شود و باشند پس هر ایشا را از او گردان و بعد از آن
هر چه با کشته شود میان صفا و مروه مانند شهبان و آن خدا بعد از آن برایت در یاد خدا را با چاه
که صاحب بعضی دیگر و بعضی باشد اول در نماز و او فرموده و انداخته شود از روی غرض
با اهلایه که کرده و در آنش بودند و مشهور کرد و انداد و با زبان کار را و آنکه قبول طاعت و در دنیا
نما از روی طاعت و آن دو المقتضی بود که شاه و در جوف رسول و او در نصرت هم و شدت
حق نبود بر امان هدایت شایسته غرض از آنکه شاه و آنکه شاه که کدکات خدا را خوشتر بر او
بیت شریفش فصل و من اصحاب حقیقت همان که لطف حق واجب نمود و پیش را بر بردند و هر چه
بر جلد خال بود و دانست حقیقت که باغ بهشت است و کف از آنش چیم یا به کف امان و در فرخ مکتوب
بولحسن صاحب کتاب کشف الخفا اندر است و در حدیث که سر مذهب بنان است نقل کرده است که او در سنه
اولیم بم دوات کرده است که حضرت امیر المؤمنین فرمود که من و پیغمبر و منم بدون خواند کعبه حضرت
حضرت پیغمبر فرمود که چنین چون نشستم با چای پروردش من تمام بر خاستم در آن حالت صیغه در خود
یا من حضرت الفور هر دو آمد و نشست و فرمود که با چای پروردش من بالا رفتم بر و شربا رکه
حضرت بن پیغمبر را بر داشت من چنان خیال کردم که اگر خوارم با عیان میتوانم رسید تا آنکه در سنن بنان
شان دهد که در آن خواند بودند از منی ساخته بودند و فرمودند از منی از جوشان و این و بسیار و جویب

و حال در تمام و غفلت ناخوشا بداند ساختن و هر چه می انداختن یکتا شل تنگ است بکنه بعد از آن از دست
پیغمبر فرود آمد و در خدمت حضرت بنجیل و بنیم ناخوشا و پیغمبر که میباید که از مردم با سلامات کند
در ناخالی بعضی از صاحب موقوف بن احمد خوارزمی نقل کرده است که او را حضرت امیر المؤمنین و دوات
کرده است که گفت که حضرت رسول فرمود که از شب که را بهراج برودند از امانها گذراهند تا بسند
المنیر پس دم ایشاد و در عظام فریب پروردگار و خود جل جلاله فرمود که با چای که من لایلت و سعد لک
گفت هیچ انباشت کردی خلق مرا که باشد با چای که کلام ایشا را نشان جو فرمان بردار و در کف با چای بود
من بنی ای طالب را را نشان کرده ام از هر طبعی است فرمود که با چای که من با چای دیگر فرمود که فرما
میکنی از برای نفس خود چنانچه که از تو دین نورا و مروت را بر مردم رساند و بیان کند از برای بند
من از کتاب من چیزی که ایشان را بخوانند از آن کتاب که من با چای ناخوشا و کن از برای من که هر کس را ناخوشا
خوار من است فرمود که ناخوشا کردم از برای تو طبعی و او را فرمود که اگر از برای خود که خفته و بعضی تو شای
و من علم و علم خود بوی عطا کردم که او امیر المؤمنین است که در سبک که چش از او این عطا و بخواد بافت
بن کعبه بعد از او با چای او علالت را و هدایت است و امام کعبه است که طاعت بکند و او را و او را و او را
و او کلام است که کتاب اند بر و من چنان که بکند دوست دارد و او را دوست داشته و کعبه که دشمن دارد
او را و او دشمن داشته پس اینچنین شایسته ده نوا و را که من ای پروردگار من او را بشا رت دادم و این
میگوید که من بنده حق و در خدمت پروردگارم اگر مرا عتاب سازد که از من خواهد بود که او بر من ظلم
و ناخواد داشت و اگر عده مرا بر من تمام سازد پس خدا بهم مولا می است فرمود که با چای که
عبار ایمان او را ناز کرده و فرمود که چنین کردم با چای عین از آنکه من اخصا و دادم او را و چای از بالا
که هر که را از او با خود از آن اخصا من ندادم که من کای پروردگار من او را در و صاحب من است
فرمود که در علم سابق من این سفر شده که او با بنی بنی بنی است و اگر علم شودی شایسته شدی
کرده و جویب من و نوا و او را و من و نوا و او را و من و نوا و او را و من و نوا و او را و من و نوا و او را
که نوا و او را و من و نوا و او را و من و نوا و او را و من و نوا و او را و من و نوا و او را و من و نوا و او را

تقصیر را بگوید از جهل یا بیگانه و همچنین داده شده و هیچ خلافی در این نیست باز نه مثبت و فضیلت است
اول آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله از این جهت میفرمود که از منوش مقرر فرموده **دقیق** آنکه حضرت
رسول شهادت داده که او در میان خود و رسول است **سپس** آنکه در روزی که علم را با حضرت اشتراک
فرمود و بر شریعت و مقام از چند برای او ثابت کرد و در میان غلام خطاب را و با وصف رجولیت و
ردایکی توصیف فرمود **چهارم** آنکه در میان هر جای که در صفت شجاعت نماز بود و حرام غیبت و غیره
بروز را و دینی و غیره فرمود **پنجم** آنکه در صفت علم و عمل و معروف بود **ششم** آنکه در صفت
زهد از دنیا در میان مردم بسیار داشت **هفتم** آنکه صفت قربانیت و با حضرت رسول موصوف
نجات بود **هشتم** آنکه حضرت رسالت او را در عداد اهل خود تعداد فرمود و را خا که فرمود **الانتم
مولا و اهل** و اشاره فرمود به این جهت که حضرت صلوات الله علیه و آله و سلم در وقت نزول
آیه **ما اهل** آنکه حضرت رسول او را عزاد و حجت و خیر و فایده که سیده زمان عالمیان است **نهم**
فرمود **عساکر** آنکه حضرت از جهل جاهلی است که حضرت رسول در عین وفات از ایشان را می بود **پانزدهم**
آنکه در اقامه حج المذبح از عداوت و دشمنی مردم غیره بود چنانچه با قتل و دینا و غیره که در **دوازدهم**
آنکه حضرت رسول با هر چه که خداوند فرموده بود که خداوند گفت **فورا** جاعلی که بی و طمان کرده
باشند پس گشتند چهار در جانی که در عساکر آن حضرت و از جهل با و دان او بود **سوم** آنکه صاحب کتاب
چون این فضیلت را ذکر کرده میگوید که گفته است شیخ عارف عداوت با سدا و فو که گفته اند طای ما که همه
از جهل اما امان اهل جانی که از چندت و طای است ظاهر و جوی است با هر بر آنکه طای در مقابل با معاد و طای
المعاد یعنی و مصیب بوده و خا حقیق او بنا نه بوده اند و بعد عنبر بخواند که ایشان بجهت بوده اند
چنین بر ایشان نیست و جوی ازین معنی که آورده نزد اهل انصاف و او با بخود خواص است **بیستم** آنکه
او اندم هر کس بود در اسلام دنیا که قبل ازین بلوغ پیش از هر مردان بعد از پیغمبر متولد اسلام آورد
چهاردهم آنکه کس که از قبول عداوت فایده نبرد و حضرت رسول خدا برقرار و با طاعت **یا تو** آنکه
جامع هیچ کالات و فضایل و مبع غلام عاقل و خواص بوده و در فضایل و مناقب اشهاد غلام داشته

که آنکه ذکر کرده از فضایل و مناقب حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب ۴ نسبت با چند رکب خالقین
مطورات ما نسبت خطریات بدو با یک شل و ذرات نسبت جای ری و حار و زکات
ما که علمای اهل بیت الطهارت و شریف فضایل و مناقب حضرت پیغمبر علی کایا صفت و تالیف کرده اند
که اگر کسی در صدد ضبط و تدوین فضایل و مناقب آنحضرت که با حضرت تالیف کرده اند بر آید هر آینه
کتاب بزرگ خواهد شد چنانچه این طایفه از علمای ائمه در کتاب طراش اشاره بعضی از کتب که از تصنیف
خالقین در فضایل امیر المؤمنین نقل آورده و پیغمبر ما بدیم کتابهای بسیار که هر یک صاحب جلدی
بودند که از چندین جلد که از جهل مردم از مناقب و فضایل اهل بیت علیهم السلام تالیف
کرده بود که مشغول بودند بر احادیث جلیله که در آنها حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت
ایطالب که هیچ شبهه در کالات آنها در زمان حیات انصاف نیست و از احادیث شریف است بر ایشان را
کرده و کتاب سرچشمه ایشان است و فرموده است که یک جلد از این کتاب در خزانه کتاب خواننده حضرت
امیر المؤمنین علی بن ابیطالب ۴ موجود است که شخصی در وقت غوغا و از جهل کتب فضایل آنحضرت
کتابا بسیار با هر چه بوسف بن عبدالمطلب که مشغول است بر فضایل بسیار و مناقب بسیار که بسیار
از آنها مرعی اندازد و خلافت و تفصیل آنحضرت و سایر بجهت و صاحب کتابا بسیار بود
اند که آنقدر فضایل و ذوات که برای حضرت امیر المؤمنین ذکر میکنند آنها و کرده است بجز خود را از
آنکه تواند در صدد احصای فضایل و مناقب آنحضرت بر آید از جهل کتب فضایل آنحضرت کتابهای
احدین موصی بن بوده و است که در فضایل و مناقب آنحضرت کتابهای بسیار تالیف کرده از طایفه
طایفه از مردم پیغمبر ما بدیم که در مقام تحقیق آنکس که بگویند و بر آید و در عداوت که از ایشان طایفه
سخت شمرده اند و قول از اهل چهار مذهب معتزات بعد از شخص پیغمبر از کتاب او که در فضایل
اهل بیت تصنیف کرده است آوردیم که مشغول بود بر صدد هشاد و دو فضیلت و مثبت کرده را از
پیغمبر و ادب کرده بود که پیش از آن فضایل و کالات مرعی داشت بر آنکه آنحضرت خلیفه و قائم مقام حضرت
رسول است و بعد از آن سرچشمه از کتاب مناقب بن مرید و پیرا با هم که شصتن بودند بر خصوص بسیار از

ظاهر اسلام ایشان را قبول نمودند و هر یک در ظاهر اظهار جان ندادی و با ری آنحضرت می نمودند تا آنکه حضرت
رسالت از جانب نبی ظاهر فرمود و شد که از آنکه عظمی بنویسند بر طبع هر یک از ایشان با سایر مسلمانان که
در مکه بودند راه موافقت آنحضرت را در هجرت نبوی مدینه نمودند و هواره ملاقات حضرت رسول
بودند و آنحضرت بعضی از امور کرد و بی حد و اعتدال ایشان متعجب می داشتند تا آنکه عطف و مصلحت
خیزان ایشان آنحضرت متعجب کردند و در غرض آنکه برای آنحضرت روی پیدا می دادند و از او خلف می نمودند و
ظاهر از آن سال زمانه باقیات آنحضرت در بسیار از امور و خلف می کردند و تعاقب و کفر باطنی ایشان را متعجب از
اعمال ظاهر و چند نفری از خواص صحابه حضرت رسول از قبل سلمان و ابوذر و حدیقه و مناد که
از گفتار و کردار ایشان ارمی و پیش فرست و دیگر که می داشت و در میان علمه ناس از جمله خواص صحابه حضرت
خلفی ناس محسوب می نمودند و بیانات حضرت رسالت در اخلاقیات و تعاقب خودی گوشتند و علمه در هیچ
اصحاب آنحضرت را مانند و از آن پیدا شدند و کان بدید و داده صحابه بر می بردند و می گفتند که اگر آیه و مراب
کفر و تقای ایشان نازل شده با آنکه حضرت رسالت تعاقب ایشان را افشا کرده و توطئه خفای کردند و نسبت
بصحابه آنحضرت داشتند و تقابل ایشان را معروف و مصلوب و غلبه از شایسته می داشتند و چون بعد از
انقیضات حضرت رسول و خلف فرمودند و رؤسای منافقین که باطن امر ایشان را علم می بردیم پوشیده بود
غیر سبب خلافت این بکر را نمودند و عارضی هم که فرقی از پیش او بود و در مقابل می نمودند مردم همین گرفت
که خلافت ابو بکر موافق حکمت و مصلحت بوده و چون آنکفیات تکلف ظاهر علیا باطل است و جماعت
کنند و علم خطی بر حجت خلافت ابو بکر را با ایشان حاصل شده و هلا هر چه از امانت و امامت که در میان خلافت
حضرت امیر المؤمنین م دعات نمودند و اظهار منافات برینه خلافت که از انعامین صادر شده از آن
هر یک نوجوهای کرده اند مثل آنکه اعدای که دلائل و اثبات و صواب را برای حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
میکنند و در صواب متنازع می کنند و میگویند و میگویند حضرت امیر المؤمنین م منافات با خلافت و بکر را
ندارد و بکر و این است که او در مقام با مودات متعلقه با اهل و عیال آنحضرت و می صواب است و بکر را
و اعدای می گویند که در باب اثبات امامت آنحضرت وارد شده میگویند که امامت و اولاد ظاهر آنحضرت است و این

خلافت غیر از امامت است و خلافت بلا خصل مخصوص ابو بکر است و از جمله ثلاثین با این قول یکی فردا الدین احمد
عقد ما نکلی است که در کتاب اصول الکفر و دغام اثبات امامت دارد و امام را کند و امامت هر یک را ثابت کند
و از برای هر یک از آن دو قضا بل و منافات بسیار ذکر می کند حتی یک شریع می کند با امامت حضرت صاحب کرم
و او را میگوید موجود پیدا شد و همین پیدا شد و شرح دیوان نیز تصدیق امامت و وارده امام را می کند و
با وجود این هر دو را بر حجت خلافت ابو بکر دارند و لغز تهای انعامین را اصلاح بنمایند آن اعدای
که دلائل و اثبات خلافت امیر المؤمنین می کنند محل بر خلافت فقهی می کنند و میگویند که در اثبات که امامت
برینه خلافت است در مرتبه چهارم زیرا که خلیفه بلا فصل باشد و خلافت دیگران باطل باشد و از امامت می گویند
و لایق و اثبات خلافت بلا فصل می کنند میگویند و از اثبات که آنحضرت ائمه است خلافت از سایر صحابه و امامان
کرماتی باشد با آنکه آنحضرت از خلافت خلافت دیگری از صحابه می صورت است لکن هر یک از کرماتی بر طرف
صاحب حق و در حق موجود شد البته از برای حفظ الحق و مصلحت و دیگر باقیات که تعیین شود و موانع از خلافت
بلا فصل حضرت امیر م موجود بود و زیرا که چون آنحضرت بسیار از رؤسای فریق را کشته بود و باز مملکت را
ایشان تمام عداوت آنحضرت را در زمین دل کاشته بودند و نمی توانستند و این سبب اختلاف بود
امور مسلمین با هم هر سبط از باب شغف و بافت هر صحابه مصلحت دیدند که ابو بکر را کراس صحابه حضرت
رسول بوده از رؤسای فریق بود و بجهت مصلحت حال آنکه همین غایبند و اقصاف و این را به لایحه بد و شرح
فی السیاسة از اساتید خود شواهد القاسم علی نقل کرده است و اینجا که حضرت امیر المؤمنین م در خطبه شریعی
میفرمایند با آنکه خلافت حق است حضرت رسول بیعت را از قوم در جرات خود گرفت بعد از انقیض
اینکلام میگویند که اگر کشته شود که اقصاف و بیعت در مذهب امامت در جواب کشته میشود و کشته نیست
بلکه اینکلام موافق مذهب پیدا دیوان اصحاب امامت است اینک ایشان اعطاء و اثبات که حضرت امیر م
از صحابه افضل است و امامت از اهل ائمه است و کان ایشان چنین است که هرگاه حضرت رسول او را اعلام
می کرد که اهل برای سکونت این است که نمیکنی که منقول را بر تو تقدیم دارند هر آینه هر کس را آنحضرت
مقدم میشد هلاک میشد پس رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر داد و از آنکه امامت حق است و این بکر را

کتابخانه

[illegible]

کود و عیب سگی پنهان شود پس مذهب عرض کرد که بار سول الله ص من انا شریدی و دروهای سرگرد
لنگر نوشاده میبکیم و میترسم که اگر داخل عقیقه بقیتم و بناید یکی از آنها که میخواهد بر تو مقدم جوید
و مذهب هلاکت تو کند مراد را جایا بد و شب خبر خواهد من تو را و هلاکت کرد از دست حضرت فرمود که
چون باصل عقیقه بری شک بزرگ در لبت جا نیاید است بفرزاد شک بود و بگو که رسول خدام تو را
میکنند که از برای من کشوده شوی تا آنکه من داخل خوف تو شوم پس او میگوید که تو را که سوراخی در خوشبختی
که من از آن سوراخ به چشم هر که از عقیقه میگذرد از آن سوراخ تنی بر من داخل شود که هلاکت تو شوم چون
این را بگویم شک چنین خواهد شد باذن پروردگار عالمیان پس مذهب بفرزاد شک آمد و اما میخواست
آفتاب نموده و لیس حضرت فرموده بود هر چه بلی آمد پس آن بیت و چهار نفر از منافقان آمدند پس
شرهای خود سواره و با دکان ایشان در پیش روی ایشان بودند و بعضی از ایشان بیعتی میکنند
که هر که را در اینجا ببیند بکشد تا خبر دهی بخبر آگهی را بد است و باعث آن شود که خنجر ببرد
و از عقیقه بالا بناید مکرر روز و نوبت باطل شود پس مذهب شنید و ایشان هر چند نفی کردند که
بنایند و مذهب مذهب را در میان شک پنهان کرده بود پس مذهب شنید بگوید که بالا رفتند و بعضی
از راه شغاف کرد و بدند و بعضی در راه کوه از جانب چپ و راست ایستادند و با یکدیگر میگفتند
که بی چند اسباب و لیسند چگونه آمده شده که خود سعی در آن مقام و مردم را منع میکند که چنان از او
بعیضه بالا روند که از برای ما خلوت باشد و ندید بر خود را با سلفه و او را چای توانیم کرد و ما رسید
احباب ما و ما اندر خود را بجل آورد و ما بشیم و مذهب با آن صدها از ترس و کشتن شد
میپایند و مذهب ضبط میکرد پس چون آنکوه مخفی شدند بر کوه و در هر جای که خواستند شک باو
آنگاه بعد از بعضی آمد و گفت بر و الحال بر نزد رسول خدام و او را خبر ده با خبر بدی و شبیدی مذهب
گفت که چگونه بیرون دوم از تو حال آنکه اگر قوم را به بخت بکشد شک و جواب گفت که از خداوند
که تو را در میان من با و از سوراخی کرد و من احوال کرد قسم را بگوید و ساید او تو را عیبت رسول
خواهد و ساید و اندر نشان خدا تو را غایت خواهد داد پس چون مذهب را داده برخواستن کرد شک گفتا

شد و قلم او را بر میگرد و در هوا بر آید کرد تا آنکه در پیش رسول خدام بر زمین نشست و قلم او را بر زمین
اولی بر گردانید پس خبر را در حضرت را با خبر ده و رسیدند بر حضرت و فرمود که اما هر دستان خنجر و روهای
ایشان گفت با رسول الله ایشان قناب بر او داشتند و اگر ایشان را بستانم از سران ایشان پس چون
عقبش موضع کردند و کبریا بستانند تا با او از رو برداشتن و من روهای ایشان را دیدم و هر دستان خنجر
و نامهای ایشان فلان و فلان و فلان است تا آنکه آن بیت و چهار نفر را هر را شمرد پس حضرت رسول علیه
الله علیه و آله فرمود که هر که را که خنجر خواهد که بخور و اما بت بد را که این باعث با جمیع خلق منقش شوند
که انداز جای خود حرکت دهند و خنجرها را بخورند و او را چای خواهد کرد هر چند بخورند که از آن پس
فرمود که از عقیقه بر خنجر تو و همان و عار و پایش بپایند و توکل کنند بر خدا و چون از آن عیب عیب بگذریم
دخست دهد مرد و اگر او بی تاب بپایند پس حضرت بر عقیقه بالا رفت و بر آید خود سوار بود و مذهب در میان
چکهار نام حضرت را کشت بود و میگفتند و دیگری از عقیقه نام را میبرد و عار و در هر دو نام را در پیش
و منافقان ملعون بر شرهای خود سوار بودند و با دکان ایشان مکتوب بودند در اطراف عقیقه و آلهای
که با لای عقیقه ایشان داده بودند و با بر او شک کرده بودند پس از لای عقیقه و با کوه و با کوه
و هفت نام رسول خدا را میپایند که از عقیقه بر میروند چون دها عیبت نام رسول خدام رسیدند بقیعت
خونم بسیار بلند شدند و از سر نام بیرون رفتند و از جانب دیگر سر از پر شدند و هیچ مذهب را نداشتند
و ناله احسان آنها نمود پس حضرت رسول ص عباد فرمود که بالا و باین کوه و مصای خود را بروی
شران ایشان بیند و شر از او عقیقه بر آید از پس عار چنین کرد و شران دم کرد و سواران را انداخت
تبعیه دستان شک و بعضی با ایشان شک و بعضی با ایشان و در دهان ایشان بان سبب عظیم شود
بعد از آنکه جراحهای ایشان مندم شد اندک شک بر ایشان باقی ماند و باین سبب حضرت رسول
صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین ص فرمودند که مذهب را از زمین بردم است منافقان را که او در میان
کوه کشته بود و مشاهد مفرود آنها را که پیش از حضرت کشته شد و عیبت که از آن رسول شرافت
بر او حضرت بیلاست بمردند بر لیس فرمود و خون جامه مذلت و خوار و عیب و عار را بدی بر آنها نوشتند

انتقال میفرمود ^۱ آنکه در کعبه ولادت با سعادت آنحضرت واقع شد ^۲ آنکه هنگام ولادت آنحضرت
 نورها از آسمان ظاهر شد ^۳ پادشاهان کعبه و سپه و نهال که بر خوان کعبه نگذاشته بودند هر یک بر خوان
 و ایلیس صحران و کشت و ای بر بشاران آنها از دست این مولود ^۴ آنکه در کتب و بیست حضرت
 رسالت شرفا نموده و افتاد و خدمت حضرت رسالت بود ^۵ آنکه آنحضرت رسالت بعثت شد
 آنکه اول کسی بود که اقرار بنبوت آنحضرت آورد هنگام بعثت شدن آنحضرت ^۶ آنکه
 از اول کسی بود که با حضرت رسول نماز گذارد هفت سال پیش از هجرم ^۷ این است که آنحضرت
 قسمی کرد حدیث رسول خدا را و ذکر یک حدیث هر یک از پیغمبران ^۸ آنکه آنحضرت یکی از احباب
 کبار حضرت رسول بود و از جمله اصحاب روز مباهله بود ^۹ آنکه او برادر رسول خدا بود و ما مورد
 شده بود که او را برادر می کنند ^{۱۰} آنکه او خلیفه خدا بود در زمین ^{۱۱} این است که آنحضرت
 خلیفه رسول خدا بود و جوه آنحضرت و بعد از وفات او ^{۱۲} آنکه او یحیی حضرت رسول بود
 آنکه او شوهر سیده زنان عالمیان بود ^{۱۳} آنکه پدر فرزندان رسول خدا امام حسن و علیما
 حسین بود که سید جوانان اهل بیت صلوات الله علیه و علیهم السلام ^{۱۴} آنکه او بابعد نبی
 بود ^{۱۵} آنکه او برادر جعفر طیار بود که در بهشت با سلا که بر دوازده خواهد نمود ^{۱۶} آنکه
 برادر جعفر بن عبدالمطلب بود که گاهی شهیدان و رزاه خدای ^{۱۷} آنکه منزله او از حضرت
 رسول منزله ما دون بود از منوره ^{۱۸} آنکه صاحب رسول خدا بود در کل موافق
 آنکه او صندوق علم حضرت رسول بود ^{۱۹} آنکه صاحب عرض حضرت رسالت است و در روز
 قیامت ^{۲۰} آنکه او شوالی متفیان و امای اوصیاء جبرائیل است ^{۲۱} این است که او صاحب
 شفاعت رسول خدای ^{۲۲} آنکه او صاحب اعراف است که پیش از هر کس را شفاعت او
 اگر هم در معراط نگاه داشته خواهند شد و از اول آنحضرت سؤال کرده خواهند شد ^{۲۳} آنکه
 آنحضرت قسمت کننده بهشت و دوزخ است ^{۲۴} چه چهارم آنکه او گشته شد و در آنحضرت که محمد
 مضمون بود و سایر ابواب خواهد که محمد مضمون بود و سد و شد ^{۲۵} آنکه او مفرج کرباها حضرت

رسول بود ^۱ آنکه او صاحب لای مدات و در روز قیامت ^۲ آنکه آنحضرت شریک رسول خدا
 بود و در باطن ^۳ آنکه بر بالای پشت حضرت رسالت با لاف ناما آنکه بزرگوار از ابای کعبه
 بر زبان داشت ^۴ آنکه حضرت رسول او را در هر چه شبیه و نظیر خود نموده مکرر پیغمبری
 آنکه او شبیه عیسی ذکر می آید و حکم او ^۵ آنکه او شبیه حضرت یوسف بود و در حسن او ^۶ آنکه
 آنحضرت در صفات حضرت شبیه ایوب بود ^۷ آنکه آنحضرت شبیه ابراهیم بود و در طاعت
 آنکه شبیه حضرت داود بود و در قوت و حسن و صوت ^۸ آنکه شبیه حضرت سلیمان بود و در بیعت
 و سلطنت ^۹ آنکه در حکمت شبیه همان حکیم بود ^{۱۰} آنکه او شبیه حضرت اسماعیل بود
 در علم و راستی او ^{۱۱} آنکه آنحضرت شبیه حضرت نوح بود و در احسان دعا و احوال
 آنکه آنحضرت شبیه زوالقون بود و در امرش ^{۱۲} آنکه شبیه رسول خدا بود و در هر چه که میخواست
 آنکه جبرئیل از ذکر و منزلت او را در روز احد با آنکه گفت من هزار تنم ^{۱۳} آنکه او را در جبرئیل
 در روز احد کلام ^{۱۴} لا تسبقا لادوا العفار و لا تقن الا بخارا ^{۱۵} آنکه چون شریف و نهال پیدات
 حرب بشد جبرئیل از طرف راست او و بکابل از طرف چپ او و ملک سوت از پیش او و جبرئیل
 پس بر پشت ناما آنکه خدا بهم بدت او فتح می کرد ^{۱۶} آنکه او امای مؤمنان است
 آنکه او امام متفیان و کشته دست و پاستندان است ^{۱۷} آنکه دست شهید را و او را مکرر مؤمن
 و دشمن می زند و او را مکرر کافر ^{۱۸} آنکه هر که از مولات و دستها و یا اگر در پس خفی که با کرده است
 از آنکه داخل بهشت شود ^{۱۹} این است که او اول کسی است که زمین بخدا اوشن خواهد شد بعد از رسول
 خدای ^{۲۰} این است که او از اول کسی خواهد بود که دعوت باسم او خواهد شد و روز قیامت
 آنکه او اول کسی است که بر پیشه خواهد شد و روز قیامت بعد از رسول خدای ^{۲۱} آنکه او یکی از انبیا است
 که در روز قیامت با رسول خدای سوار خواهد بود ^{۲۲} آنکه عیسی که در بر جلال مکرر که بر رات
 نوبت آنحضرت را داشته باشد ^{۲۳} آنکه طاعت او طاعت خدای و معصیت او معصیت خدا ^{۲۴} است
 آنکه او را و او خدای و او خدای خدای ^{۲۵} آنکه ملائکه بر اسطرلاب آنحضرت

لبوی مثل عرب میزند آنکه در سبک خراشیم اگر کوه است طاعت او و طاعت امامان از زمین
 او را میگرداند مگر طاعت پیغمبر یا وصی پیغمبر آنکه را داده شده بود آنچه بجز ماد بود
 از قطع کردن مسافت بعد و در زمان آنکه چنانچه در ملک شایسته بود لبوی مدین شریف درها شدند
 بجز غسل و بجز سلمان فارسی و عقیله خمر و دهان شب را جسته بود و بیدار نیست شب خبر خوب است
 بدین گشت و ششم آنکه او خدای است که در آسمان و زمین ناهم شده و اما امامان از زمین آن که
 هر یک بعد از دیگری بر این منصب و الامتیا میبایند آنکه شل او در میان این است مانند مثل
 کشته نوح است آنکه شل شیطان او مانند مثل ملائکه هستند که طاعت کردند خدا را و هیچ
 آدم و مثل کلبه که نژاد کردند و لا تقصیر از مانند مثل ابلیس است که نژاد کرد عیبه آدم را
 آنکه آنحضرت کشته در پیغمبر بود که بعد از آنکه آن اعیان پیغمبر چهل ذراع از بدو را خاکی پس
 گرفت از او بر سر خند پیغمبر کرد که یک سر آن بلب خند و یک سر بکمان و گفت مبارک آنحضرت بود ما
 نام عسکری و گویند آنکه آنحضرت کشته و در پیغمبر بود که او را با هزار سوار مقابل
 و مقام میسریند آنکه آنحضرت هر زبان و هر لفظی عارف و دافعت بود آنکه آن
 مبداء زبان جمیع زبان و غای حیوانات را آنکه ولایت آنحضرت بر جمیع شعبها پیغمبر
 پس هر موصی از زمین که قبول ولایت آنحضرت را کرد طلب و یا که نشد و هر موصی که قبول نکرد شوه زار
 گردید آنکه ولایت آنحضرت بر جمیع مملکتها بود که قبول کرد و هر یک که قبول نکرد و کوا را شد و
 که قبول ولایت آنحضرت را نکرد شوه زار گردید آنکه ولایت آنحضرت بر جمیع مملکات
 پس کلبه که قبول کرد از برای مردم نافع شد و هر کلبه که قبول نکرد هم فانی گردید آنکه هر یک
 انکار کرد که ولایت و امامت آنحضرت را نپذیرفت که انکار پیغمبر پیغمبر را نمود آنکه پیغمبر او را
 امت مانند پیغمبر حواریان بود و حضرت پیغمبر آنکه خورشید با آنحضرت تکلم نمود و در
 حضور جمعی از اصحاب حضرت رسول با امیر المؤمنین بودن آنحضرت کوله داد آنکه خورشید
 و نه برای آنحضرت از حواله عرب برگردید آنکه شاه در شب مدبر آنحضرت تکلم نمود

آنکه خداوند تبارک و تعالی عهد و پیمان را در میان ایشان و ملائکه و ملائکه را در میان ایشان و ملائکه را در میان ایشان
 آنحضرت است و ملائکه را بر این عهد مبارک شاهد گرفت و فرشتگان از اینها و جواهرات شیشه و غیره را
 بدون تار کردند آنکه عالم بود و حاضر جمیع نوران و غایب اجلی و ذبور و فرزان را بجز کعبه
 از آل فرموده بود و در تقسیم و ناله بل و ناخ و شمع و حکم و مشایخ و خاص و عام هر دافعت با خبر بود
 آنکه آنحضرت عالم بود با خبر شد و بود و آنچه بعد ازین میشود تا روز قیامت چنانچه پیغمبر و رسول
 کنند این پیش از آنکه را بیاید آنکه در هر باب از جمیع مردم مستغنی و غایب ناس در علوم با آنحضرت
 محتاج بودند آنکه در روز قیامت هر ملائکه با آنحضرت سلام کردند آنکه آنحضرت
 ممانند کرد بر ناله بل و ناله هم چنان که حضرت پیغمبر بر ناله بل ممانند فرمود آنکه آنحضرت کشته
 تا کشته و فاسطین و مار مین بود آنکه ابطال سحر سحر که حضرت پیغمبر میگرد و بدست مبارک
 آنحضرت بود آنکه علم المنا و علم الملا با در نزد آنحضرت بود آنکه سبک ریزه و دشت
 مبارک آنحضرت با جان و جان و طلا و جواهر و غیره میبشت آنکه کعبه و سنان و بعضی دشت
 خود عارف بود و حق آنکه مردی آمد و عرض کرد که من نورانی دست دارم فرمود دور و دور میگرد و هر
 بود که آنحضرت فرموده بود آنکه اسم مبارک آنحضرت بر اسماء عظمی الله نوشته بودند
 پیش از خلق آدم و بدو هزار سال آنکه آنحضرت با هر یک پیغمبران در سر و پهلای بود و با حضرت پیغمبر
 فاش و ظاهر بود آنکه حاضر در بهشت را که میزند عدل از آن شنیده میشود که یکدیگر با علی
 آنکه در غایت در بهشت که نام آن درخت طوبی است و در خوانه علم است و در خوانه هر یک از
 مؤمنین شاخهای آن درخت است آنکه آنحضرت صاحب دلاله و صاحب عجز است
 آنکه آنحضرت کتاب الله را میخواند آنکه آنحضرت مولای هر مؤمن و مؤمنه بود و ملائکه حضرت
 پیغمبر فرموده بود من گفتم مولا پیغمبر مولا که بر طبق هر یک از مضامین و مناقب گردید
 احادیث و کلام بطریق خاصه و عامه وارد شده که بسیاری از آنها را در کتب معتبره مخالفین و بدنام
 و همان کتب که ادعای این مناقبند چنانکه لایف حاضرند چون دیگر اشخاص احادیثی که در باب مناقب

卷之六

[illegible]

شده است و گفت در ایشان است بنیاد که بعل کبر ملائکه ساخت و معرفت ما خارج ایشان نمود پس
 خطه از مس بر گرفت و از آنجا که در بر شکل شقی ساخت و دواء اکبر را بر آن مالد و بر یک طلا
 گردانید پس چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در آمد نصیر الحش ملا را در پیش خود گذاشت چو
 آنحضرت الحش ملا را در پیش نصیر دید نمود که ای نصیر خوب کرده و بیکو ساخته و بیکو اگر سر
 گذاخته بودی هر آینه رنگ طلا بهر و قهقش افزون تر بودی پس نصیر گفت ای صاحب بن علم الهدی
 آنحضرت فرمود که ای میثاقم و این طفل نیز میثاقم و اشاره نمود بحضرت امام حسین پس حضرت گفت
 حسین آمد و گفت مثل آنچه پدر کوارش فرموده بود که میثاقم ما پیش رو عظیم تر از آنچه تو کرده بودی
 از آن است بیا و کنش از ره خود تا که خطه از طلا ظاهر گشت و کجای در زمین پیدا شده از نظر صبا
 آنحضرت بیکو شفت پس انگاه آنحضرت فرمود که ای نصیر بگذار شش خود را با ما ندهد و پیش که با
 اکبر توکل و کج شاعت کا بنیست پس خطه آن طلا را در دلهای آنها بگذشت و بر قشایها ریخت و بگوید
 و مبدی در شرح دیوان از شیخ چند نقل کرده است که گفته تو تضرع علی عی الخیر یقل البتة فی العلم
 سالا تقوم لک القلوب یعنی هرگاه علم از کفر ناری بکنها خارج بسود هر آینه افاضه بفرموده با از تو
 بعد بر مکتوب از غل آن عاجز شوند و ایضا در باب علم آنحضرت گفته است که رضی علیهم از جبر جامع و
 بوده و از آنرا و از جبر استیجاب احوال عالم می کرده اند چنانچه مامون با امام علی بن موسی الرضا علیه السلام
 و ایشانرا و سنده و ثبت و ثبت و ثبت کرد و عهد نامه نوشت و از امام عهد نامه طلب و آنرا عهد نامه ای
 که بر پشت عهد نامه مامون نوشته بود این بود که الخیرة الباقیة بعد من بعدک و چون اندک زمان
 گذشت بعضی اشخاص مامون را از ایشان ساختند و امام هم بر سر عهد شد و از بنای عهد بدو از بنای شیخ
 علی الرضا علیه السلام گفته است که هر کس که هر قضا بل و منسوب و سلسله کالای با و شریک است او
 سر کرده و هر قضا بلها و سرچشمه هر کس که مامون هر قضا بل او بوده و کوی سبقت از سبقت هر کس که
 او بوده بعد از او هر کس نصیبی از قضا بل داشته و داشته و هر کس هر چه از کمال یافته از او داشته شود
 بخت که از حق علوم معرفت آنکه و علم خدا باشد است و هر کس که خدا را شناخته از او شناخته و لای معرفت

تا احسان مملکت او را فرستاده و از آنجا که او را و روشن گشته و دست تعلیم او روح علم و دلهای علم را سرشته
 منزه که اهل توحید و عدل و ارباب نظر و عقلند و درین فن اسناد در هر یک شاکر او و بنده و شاگرد و بر قاضی
 و در این کتب و دیوانه و در این سر کوبند چنانچه از ایشان اهل حق را شری شاکر او و بر علم حساست که بکلی از شایع
 منزه است اسناد منزه و اصل عطا شاکر او بر ما هم عبد الله بن محمد بن الحنفیه و او شاکر و در حق امیر المؤمنین
 صلوات الله علیه است و اما امامیه و در بنی امیه از ایشان با حضرت ظاهر است و از جمله علوم علم تفسیر قرآن که بکلی
 از او ماخوذ است و این بنیاس که اسناد مفسرین و کفر این علم از او ماخوذ است شاکر او است از او پرسیدند که
 علم تو با علم اینها چیست چون است گفت مثل خطه باران نیست بدیای محیط و از جمله علوم علم طریقت و حقیقت
 و احوال صوفی است و معلوم است که ابواب این فن در هر بلاد اسلام نهی باد و شیخ و حیدر و ابو برید بسیار
 و ابو حنیفه معروف کخی و غیر ایشان هر مریع باین بکنند و همین کابنه که شاعر ایشان است باشد
 متصل اسناد با حضرت سید همدان و از جمله علوم علم خود صریح است و هر کس میاندک ادب و اختراع از علم
 او کرده و او را اسناد این علم را او تعلیم نموده و اصول و قواعد را او عطا فرموده از جمله این است که اسام
 کلام اسماء و فعل و حرف و کلمه منقسم به غیر و مکره و اعراب مختصر و در رفع و نصب و جر و جزم است و همین قوانین
 است که بجز این باشد چه چیزی از عهد این عصر بر نیاید و اگر ملائکه قضا بل سنان و ضابطه اسنان فله میدم
 که و اب جلاش و در وقت بیکار رسیده و شاکر حق از کلام شرق و سیده عالم شد بر هر کلام این ابی الحدید و صا
 کتاب شعاع البقیة از کتاب او معین ابی المکارم نقل کرده است که او از سلمان نادر و در حق خدا عهد و ابی کرده است
 که حضرت پیغمبر فرمود و اعلم ان من علی بن ابی طالب و از تفسیر شایع و ابی کرده است که حضرت پیغمبر فرمود
 انما نزل العلم علی طایفه لا یؤمنون الا بها و اینها یعنی من شهر علم و علم در انهارت و داخل خانه نایب
 مکران و در حق رسولان و سید بکلام و بکران و سهل و درین دو و امام و از کتاب ابن معاذ بن شاکر کرده است
 که حضرت رسول فرمود و حق که دفع پیش خدا می خورم با من تکلم نمود و امر از شکیار گفت و هیچ چیز نیست
 گفت مگر این که من هر را بکلم کنم پس علم در مد بن علم من است بنی مد بن علم علی بعد و او که کس که خاند
 بخت خاند بر سر او و صاحب کتاب گفتا لفرای من عباس که در است که حق سبحانه و تعالی عطا فرموده است

ببین این طالب نه جزو عالم دین حرف دیگران داده و علم او در آن لحظه ترکش داده
از رایت علم آنحضرت شرح ما ویم را بنویس که هر غایب از راه و اعراض یاها دارند و ثابت ظهور و بروز این
مراتب از علم آنحضرت بحال انکاری برای احدی نیست و اعتقاد ما در باب علم آنحضرت زیادتر بر مرتب است زیرا
که اعتقاد ما این است که حضرت امیرالمؤمنین علم جمیع ممالکان و ممالکون داشت بلکه علم باطنی و اجلی و وجودی
و اعلمی باطنی و ممکن است برای آنحضرت حاصل بویست پس در هیچ حال برای علم چیزی که او داده داشتن از این که داشته
نکرد و چیزی داشتن از حق طاعت ممکن است باشد و دلیل بر این مطلب بخیر بر خالقین قرآن الزام میزد این است که
باقرار اهل خلاف و میان طایفه موجودات هیچ موجودی که اهل و اشراف از آن مستثنی نبوی صلی الله علیه و آله نبودند
و اعتقاد بر این صورت داده و بر حضرت رتبت العزیز و بقدر تقیاب موجود چون باقر و ختم وجود واجب که فیض
طی الاطلاق است از شایسته غل مغیره و اما ضد مومنان را اهل علم است لهذا هر موجودی که در باب و عذر که واجب بود
و با در فیض او و در برابر آن بیگناهی است پس از این معقبات معلوم شد که در آن حدیث نبوی که پیشتر
و معرین است بیاید علم جمیع اشیاء را آن برای ممکن است برای او حاصل باشد و الاصله و بعد
لازم آید و چون بر و امانت مسئول الطریق چنانچه میفرمودند در بیان پذیرفتن شهادت
این معانی شایعه و هر آن ثابت و محقق شده است که حضرت پیغمبر و موالین کثیره فرموده است که آنحضرت
پروردگار من من گفت با رستایند من هر آنچه گفتند و رسانیدم پس من مدینه علم و علم و دان است امام
نور شاه مردان علم که او را این می رساند منی که من شهر علم طریقی چون دوست و رستای من حق قول بجز است
و درین باب از ائمه دین و اهل بیت ظاهرین حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه بر اجماع احادیث متفق
دارد شده است که در بعضی از آنها بجهت حصول یقین برای شیعیان حضرت امیرالمؤمنین ع مقید است اگر
بعضی نتوان بحث نمود از اجله نقل الاسلام عذرت بجهت کلیه طلبه و اهل حق در اصول کلام آنحضرت امام
جعفر صادق ع و او ثابت کرده است که آنحضرت فرموده است که من پیغمبرم که او را رسول خداست و
عدو من پیغمبر رسولی که از آنها را ساور فرمود و یکی دیگر و شکست و جد و نصف قصه خود
و نصف از این برسانا و فرمود و نصف دیگر از آنحضرت ع امام خوار است پس حضرت رسول و فرمود ای را

من با اباضیه که چه فرمودند این تا و حضرت عظم عرض کرده پس حضرت فرمود اما از اول نبوت بود که نور او را
هیچ مصیبت نبود و اما آن دیگری علم بود که نور او را این تا پیشتر که چنان بر این که او را هیچ مصیبت نبود که پیشتر
حضرت صادق ع که چه حضرت امیر ع و علم آنحضرت شریف بود حضرت صادق ع فرمود تعلیم نکرد است
خدایم هیچ علم را نچند مگر آنکه امر کرده است او را که تعلیم را بطایفه بیاموزد و این در کافه آنحضرت مسلم و ثابت
کرده است که گفت شنیدم از امام عقیل ع که فرمود نازل شد جبرئیل ع بر محمد و در زمانه را و اینست برای آنحضرت
آورد پس علم نبوت سید امام رسید عرض کرد که چه چیز ندان و دانار کرد و دست بیا زد بیا شنید پس
حضرت فرمود اما این یکی نبوت است که نور او را آن نبی نیست و اما آن دیگری پس علم است پس آنحضرت
نور او را آن بار نایه و جد و نصف پس نصف را بطایفه عطا فرمود و نصف دیگر خود را و اول خود پس فرمود نور
شرایع حق و دین من شرایع توام بعد از آن حضرت امام عقیل ع فرمود پس بعد از ششم غایت حضرت رسالت
حق و از آن چیزها که خدای عز و جل او تعلیم کرده بود مگر آنکه آنحضرت ع علم بود و بعد از آنحضرت
جمع انعلوم نبوی مانده است پس از وی گوید که آنحضرت معارف امامی است که علم دست مبارک او بر همه
خود گذارد و اینها آنحضرت امام عقیل ع فرمود و ثابت کرده است که ما و برین عارفان آنحضرت سزاوار است که از تقصیر
این آیه نقل کنی یا شهادت بیتی و بیکم و من خذ عیلم الکتاب بیتی یا عذیر که در این است خدا کوه سامان من و
میان شما و آنکه نزد ما است علم کتاب بیتی علم قرآن با روح محفوظ حضرت فرمود که مرا و ما بیتی و علم او که ما است
و افضل ما است و جبرئیل است بعد از پیغمبر و این در کافه از سید پر و ثابت کرده است که گفت خود من و ابو بصیر
و عجب بن برادر و دین کثیر و مجلس حضرت امام جعفر صادق ع پس فرمود آمدند آنحضرت از خون و کلام
غضب و او را مجلس شد و بیایم خود نشاند و فرمود بیتی است از قوی که کان میکند که ما علم غیب
میدانیم بعد از علم غیب را مگر خدای عز و جل بجهت کرم کرد که ملائکه جبار و خود را ما را بیتی غایب پس از
پیش من که گفت پس خلاصم که در کلام او طاف او را است سید پر گفت حرف آنحضرت را مجلس و جواز شد
و داخل منزل خود شدند من و ابو بصیر و ضمیم عقیل آنحضرت و عرض کردیم که فدای تو شویم و در باب
جابر شنیدیم که چه چیز و چنان فرمودی و حال آنکه ما میدانیم که تو میدان علم پسند را و نور انبیا



خالفین از حضرت سید المرسلین وارد شده میباشد کلمات حکیمه عاقل در تفصیل حضرت امیرالمؤمنین
 علیه السلام بر دیگران توفیق نموده و حال آنکه مخالف و موافق نقل کرده اند که در روز حدیث
 حضرت امیرالمؤمنین ۴۴ عید و در حضرت در حضرت رسالت ۴ فرمود لیکن بر علی ۴ یوم
 لقد افضل من عباد العالمین الی یوم القیمه یعنی ضریب وزن امیرالمؤمنین علی ۴ هر دو در روز
 حدیث افضل از خلق جن و انس است تا روز قیامت چهر پوشیده بحث که اعمال بر دو قسم است ظاهر
 مثل نماز و حج و جهاد و زکوة و غیر آن و باطنه مثل ضار و کل و صبر و اهل بیت نقل کنند که حضرت
 رسالت ۴ چون از بعضی از غزوات که معظم ضریب بوده طاووس نمود فرمود که در حج کردم این
 جهاد صغر جهاد اکبر و چون جهاد امیرالمؤمنین ۴ که یکی از اعمال طاهره آنحضرت است یک نفر
 از ضریبهای پشمار یک در یک جهاد از جهادهای بسیار که از آنحضرت بظهور رسیده افضل از اعمال جمیع
 جن و انس باشد معلوم است که بلا حصر جمیع اعمال طاهره آنحضرت اتمل شود پس چون اعمال طاهره و باطنه
 با اعمال باطنه جمع کنند ظاهر است که قضاای جن و انس از مبداء خلقت تا انهای عالم باشد زیرا که در
 امت محمدیه خیر اتمام اند و اعمال ایشان بهتر از اعمال ما باشد است مگر آنکه سنیان درین باب ابوبکر
 و عمر را خارج از جن و انس دانند و از جمله سنیان شمارند داخله سخاوت است
 و شهرت سخاوت آنحضرت بعد از آنکه در اعمال شخصی نیست در آنکه آنحضرت سخی ترین هر سخاوت
 و کمترین زهر کریمان بوده چنانکه گفته اند نبردش با بر توپی بود پیش عالمی پر ز جوی بود
 ابن ابی الحدید در اول کتاب شرح فی البلاغه کلمات که سخاوت وجود آنحضرت از آن شه و زیارت
 که باید گفت دوزها روزه می گرفت و شبها بگر سکی میکند ایند و قوت خود را به دیگران میدهد و
 ملایق برای همین نازل گشته و آیه که الذین ینفقون أموالهم باللیل و النهار سراً و علانیه در
 شان او آمده و بیت که برای غلستان از برای هود بدست مبارک خود آب می کشد انقدر که دست
 مبارکش بیرون شد و ابرویش را تصدق میکرد و خود را از گرسنگی سنگ بر سنگ می بست و گفته اند که
 آنحضرت انتخابی ناس بود و سخاوت وجودش بخدی بود که خل خورشید و پندیده و هر که بیاطاعت

رقم	اسم	تاریخ	مبلغ	ملاحظات
۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰

رقم	اسم	تاریخ	مبلغ	ملاحظات
۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰

۶
۱۳۸۷/۹/ ۴
اسکن شد